

www.TarikhBook.ir

منتشر شده است به درخواست:

بازمانان پارسی (سوشیالیت)

0

Persian Texts Relating to Zoroastrianism.

صد در نشر و صد در بندش

SADDAR NASR

AND

SADDAR BUNDEHESH.

EDITED BY

ERVAD BAMANJI NASARVANJI DHABHAR, M.A.

Lecturer in Avesta and Pahlavi,

Mulla Feroze Madressa.

PUBLISHED BY

THE TRUSTEES OF THE PARSEE

PUNCHAYET FUNDS AND

PROPERTIES.

1909.

صفحه	باب
۱	آغاز کتاب
۲ ...	(۱) سرهم کوفها بر دین استوان بودند
۳ ...	(۲) بیچ گناه نباید کردن ...
۴ ...	(۳) مرده مانرا باید که پیوسته بخوشکاری مشغول باشد
۴ ...	(۴) از رحمت و آمرزگاری اورمزد ناامید نباید شدن
۵ ...	(۵) در باب نوزود و گیتی خرید کردن ...
۶ ...	(۶) شش کوفه بر هم کس فریضه است ...
۷ ...	(۷) چون عطسه از کسی فراز آید یک اینا اچو زیرو و یک اشم ورو ببایه خواندن ...
۸ ...	(۸) هر کاری که کنیم بدستوری دستوران ببایه کردن
۸ ...	(۹) از غلامبارگی و صواجری کردن نباید پریدختن
۹ ...	(۱۰) در باب کشتی داشتن ...
۱۰ ...	(۱۱) در باب نیکو داشتن آتش خانه ...
۱۱ ...	(۱۲) در تن سوده جامه کهنه ببایه گذاردن و از پس تابوت نسا بایه رفتن ...
۱۲ ...	(۱۳) روان پدران و مادران و خربشان نیکو باید داشتن
۱۳ ...	(۱۴) در باب ناخن چیدن ...
۱۴ ...	(۱۵) در وقت دیدن چیز خوب بنام ایزد بباید گفتن
۱۴ ...	(۱۶) چون در خانه زن آبستن باشد و نیز چون فرزند از مادر جدا شود آتش ببایه سوختن ...
۱۵ ...	(۱۷) چون خلال تراشند باید که پوست ندارد ...
۱۵ ...	(۱۸) مردمان جهه باید کردن قازن کننده و فرزند زاینده و اگر فرزند نبوده نری گمارند ...
۱۷ ...	(۱۹) در باب کوفه بزرگتری ...
۱۸ ...	(۲۰) پیوسته چیزی خوردنی بارزانیان باید دادن ...
۱۸ ...	(۲۱) در باب کوفه نان بواج خوردن و گناه درایان خوردن

منتشر شده بر اثر نشر الکترونیک به کوشش:

بهنه انصاری (سوشیانت)

صفحه	باب
۲۰	در باب جادوگری کردن (۲۲)
۲۰	از گناه بپایه پریختن خاص آن وقت که مردمان گوشت خورده باشند (۲۳)
۲۱	چون کودک از مادر بزاید پراوم می باید دادن (۲۴)
۲۱	در باب پیمان و قول بجا آوردن (۲۵)
۲۱	چون مردم پانزده ساله شود میباید که از فرشتگان یکی را بپناه خود گیرد و از دستوران یکی را از دستور خود گیرد (۲۶)
۲۲	بشچ کاری نشاید کردن بجز از آنکه از دستوران پرسند (۲۷)
۲۴	در باب آموختن اوستا بدرصت و راحت (۲۸)
۲۴	در باب سخاوت کردن بارزانیان (۲۹)
۲۴	در باب آب ریختن و خوردن در شب (۳۰)
۲۵	در باب پرورش سگان (۳۱)
۲۵	چون مرغ خانه بانگ کند یا خروسی بی هنگام بانگ کند نباید کشن (۳۲)
۲۶	در باب آشکارا کردن نسا که در زیر زمین باشد (۳۳)
۲۶	از بسیار کشن گوسفندان نباید پریختن (۳۴)
۲۷	در باب روی شستن (۳۵)
۲۷	در باب بوشنوم کردن (۳۶)
۲۸	در باب ده روز فروردگان (۳۷)
۲۹	از کوزه جده بنان آب نباید خوردن (۳۸)
۳۰	آتش بهرام را نیکو باید داشتن (۳۹)
۳۰	پدریه و پدر و مادر را نباید آزدن (۴۰)
۳۱	در پریز زن دشمنان (۴۱)
۳۲	از گناه همیالان پریختن (۴۲)
۳۳	در باب کشن خرفسگران (۴۳)
۳۴	در باب گناه کشاد دوارشني (۴۴)
۳۴	در باب توبت (۴۵)
۳۵	چون مردم چهارده ساله شود کشنی نباید بستن (۴۶)

صفحه	باب
۳۶	چون کودک هفت ساله به پیرد پشتی سرورش نباید کردن (۴۷)
۳۶	چون دیگ پزند سه یک دیگ تهی باید داشتن (۴۸)
۳۶	چون آتش بر چینده یک ساعت آتش در آنجا باید داشتن تا بوم آتش سرد شود (۴۹)
۳۷	در چگونگی پادپاب کردن در بامداد چون مردمان از خواب برخیزند (۵۰)
۳۷	کودک را به بپرسندان باید فرستادن (۵۱)
۳۸	در باب درون یشتن روز خرداد ماه فروردین (۵۲)
۳۸	چون بسفری خوانده شدن بهرام روز درون فرمودن یشتن (۵۳)
۳۹	اگر از چکرزن فرزندی زاید بستری شاید (۵۴)
۳۹	اگر در نوزد درون نه یشته باشد بواج اورمزد نان خوردن (۵۵)
۳۹	آب تاختن چگونگی باید کردن (۵۶)
۴۰	خارپشت را نباید کشن (۵۷)
۴۰	در باب زنده روان یشتن (۵۸)
۴۰	زن را نیایش کردن اینست که هر چه شوهر فرماید بر آن نباید رفتن (۵۹)
۴۱	بودن به امید داشتن و دیگران را نیز بر دین استخوان کردن کوفه بزرگ است (۶۰)
۴۲	از دروغ گفتن باید پریختن (۶۱)
۴۳	در باب راستی گفتن و راستی کردن (۶۲)
۴۴	در پریز روسی بارگی (۶۳)
۴۵	در پریز دزدی (۶۴)
۴۶	در سپاه اری (۶۵)
۴۷	در باب دوازده همامت (۶۶)
۴۸	در پریز روسی کردن (۶۷)
۴۸	در باب زن دشمنان (۶۸)
۵۰	آفتاب نشاید که بر آتش افکند (۶۹)
۵۰	در باب نسا بودن بدادگاه (۷۰)
۵۱	از بهور دار و درمان نسا نباید خوردن (۷۱)

صفحه	باب
۶۶ ...	(۹۷) گفته دستوران و پیریدان بپایه شنودن
۶۶ ...	(۹۸) در باب آموختن اوستا پدیدانرا
۶۶ ...	(۹۹) در باب آموختن پهلوی
۶۷ ...	(۱۰۰) مردمانرا بیدگناه نبایه رنجانیدن

فهرست کتاب صد در بندهش

صفحه	باب
۶۹ ...	افاز کتاب - از شایست و ناشایست آگاه شدن و نیک از به شناسیدن
۶۹ ...	(۱) در باب آفریدن گیتی و بدی کردن آجرمن دران
۷۰ ...	(۲) در باب هفت امشاسفند و فد و همسار ایشان
۷۴ ...	(۳) در باب آشکارا کردن دین درین جهان
۷۴ ...	(۴) چون گشناسپ معجزات زرتشت بدیده دین ازوی پذیرفت و چهار چیز بهاداش آن یافت
۷۶ ...	(۵) دادار اورمزد زرتشت را از به امشاسفندان و فرشتگان بهتر آفرید
۷۷ ...	(۶) هرکار و کوفه که مردمان کنند بدستوری دستوران بپایه کردن
۷۷ ...	(۷) اگر مردگان درین جهان باز آیند هرگز کاری ناشایست و گناه نکردهی
۷۸ ...	(۸) در ناپایداری دنیا
۷۸ ...	(۹) اندوختن مال و خواسته دران جهان بکار نپایه بلکه کار و کوفه توانگران چرا غم بیشتر خورند از درویشان
۷۹ ...	(۱۰) برای هر گناه که تن بکند عقوبت بروان رسد
۷۹ ...	(۱۱) درین جهان چه کار و کوفه کنیم که اورمزد و امشاسفندان ازان خشنود باشند
۸۰ ...	(۱۲) در باب کوفه و گناه و پایت آنها
۸۱ ...	(۱۳) در باب زن روسپی
۸۲ ...	(۱۴) اگر زن دشمن آتش و آب روان و برسم بینه گناه باشد
۸۳ ...	(۱۵) آتش را در آفتاب نمی بایه گذاشت

صفحه	باب
۵۱ ...	(۷۲) نسابه آب و آتش برودن گناه است
۵۱ ...	(۷۳) گوسفندی یا مرغ خانه را پریز کردن از نسا خوردن
۵۱ ...	(۷۴) چون باغداد از خواب برخیزند دستشو بایه گرفتن و پادپاپ کردن
۵۲ ...	(۷۵) نسا از کشت زار بیرون بایه کردن
۵۳ ...	(۷۶) در باب پریز زن که کودک بزایه
۵۳ ...	(۷۷) در باب پریز زن که کودک بزویان شود
۵۴ ...	(۷۸) چون کسی ودیران شود دران سرای گوشت نازه نباید خوردن
۵۴ ...	(۷۹) در باب سخاوت و رادی کردن
۵۵ ...	(۸۰) قیامت و ارج اشم و هر ...
۵۶ ...	(۸۱) هرکار و کوفه بفرها نیفکندن
۵۸ ...	(۸۲) چون از خواب برخیزد کسفی بپایه بستن
۵۸ ...	(۸۳) در باب پریختن از روزه داشتن
۵۹ ...	(۸۴) چون بخوابند خفتن یکا ایقا و یک اشم بپایه گفتن
۶۰ ...	(۸۵) در باب مشورت کردن بهادانایان در هرکاری که پیش آید
۶۰ ...	(۸۶) سگ آبی نشایه کشتن
۶۰ ...	(۸۷) چون کسی ودیران شود دران سه روز پشت سروش کردن و شب چهارم سه درون بپایه یسفن
۶۱ ...	(۸۸) دار که بخون و پلییدی آلوده بوه نباید سوختن یا بکار بردن
۶۲ ...	(۸۹) اگر کسی نسا خورد یا بر کسی نسا افکند برشوم بایه کردن
۶۲ ...	(۹۰) پیچ چیز به گنهگاران نباید دادن
۶۳ ...	(۹۱) اگر چیزی بنسا ریمن شود چگونه بایه شستن
۶۳ ...	(۹۲) آتش بهرام را نیکو بایه داشتن
۶۴ ...	(۹۳) در پریز فیدت
۶۵ ...	(۹۴) قدر نیکوئی و نوازش بدانستن
۶۵ ...	(۹۵) در باب نیایش کردن
۶۵ ...	(۹۶) اگر کسی ودیران شود دیگران را نشایه که گریستن کنده

صفحه	باب
۸۴ ...	(۱۷) بر جایکه به بیغان و بستم کشتیان باشند آتش و رهرام
...	دران جا شاید نشاخن
...	(۱۸) چون ایزد این عالم بیافرید آتش نمی خواست که درین
...	جهان بیاید
...	(۱۹) آتش را سرد نباید کردن
...	(۲۰) در باب روان کرشاسپ
...	(۲۱) قیمت و ارج دو چیز نشاید گفتن یکی مرد اشو و دیگر
...	آتش و رهرام
...	(۲۲) اگر کسی چیزی از بهر امشاسفندان پذیرد باید که آنرا
...	توان حاصمانها بیزد
...	(۲۳) در باب خرفستر کشتن
...	(۲۴) چون جانوران کالبدرا خورند روان اشو و دروند در چه
...	حالت باشد
...	(۲۵) درین سه هزار سال که قیامت و رستاخیزا مانده است
...	نیکی باید اندوختن
...	(۲۶) در باب پرورش گاو و گوسفند
...	(۲۷) در باب قیمت و ارج اشم و بو
...	(۲۸) برگار و کرفه که خوابم کردن باز بفردها نیفکندن و بر
...	جوانی و مال و خواستم اعتماد نشاید کردن
...	(۲۹) فرزنده را باید که حق پدر و مادر نگذارد و اینکه کرفه که
...	فرزند کند پدر و مادر یکسان بهمپور آن باشند
...	(۳۰) بنده پرستار را چون بخزند باز بعهده بیغان نشاید فروختن
...	(۳۱) ارج و قیمت پنت و حقیقت جوشید
...	(۳۲) فریفتن روان مردمان از جانب آبهرمن و دیوان زیانی
...	بزرگتر ازینکه زیان آوردن ایشان بمال و خواستم مردمان
...	(۳۳) دوستی مردم بدنام و بد کردار نباید کردن
...	(۳۴) در باب زن مستور و زن نا فرمان بردار و در باب اینکه
...	زن را طلاق دادن و رها کردن در دین نشاید مگر به
...	چهار چیز

صفحه	باب
۱۰۲ ...	(۳۵) حقیقت اوشیدر و اوشیدر ماه و سیاوشانش
...	(۳۶) زرانشت از اورمزد اوشی خواست
...	(۳۷) چند نام گناهایی مرکوزان
...	(۳۸) در باب بازگانی کردن و زر بسود دادن
...	(۳۹) دریم بهره کار و کرفه با زن خود عهد کردن
...	(۴۰) در باب کرفه یزمن فرمودن و ترس استودان یشتن
...	(۴۱) در باب دشمنان وناه و پرهیز دشمنان
...	(۴۲) در باب گیتی خرید یشتن و نوزود کردن
...	(۴۳) در باب زنده روان یشتن
...	(۴۴) برای دفع کردن بر دردی که بدن پیدا شود چیزی از
...	امشاسفندان پذیرفتن
...	(۴۵) زند اشم و بو و چند کلام دیگر
...	(۴۶) در باب وندهاد اردیسور یشتن
...	(۴۷) در باب وندهاد یشتن از جهت وناه و جارش
...	(۴۸) یزمن چه چیز است و چرا باید کردن
...	(۴۹) در باب سروشی یشتن و جامه بر درون نهادن
...	(۵۰) حقیقت شش گهنبار
...	(۵۱) در باب روزگار و در دگان کردن و آفرینگان گفتن
...	(۵۲) در باب ده روز فروردگان
...	(۵۳) در باب فروشین یشتن
...	(۵۴) چون دادار اورمزد این گیتی بیافرید سه چیز - مردم
...	و آتش و گوسفند - گفتند که ما بگیتی نشویم
...	(۵۵) در باب نیایش کردن
...	(۵۶) در باب ماه نیایش کردن
...	(۵۷) در باب اورمزد یشت خواندن
...	(۵۸) در باب سروشی یشت خواندن
...	(۵۹) در باب معنی نان بواج خوردن
...	(۶۰) در باب معنی کشتی داشتن
...	(۶۱) در باب کرفه زن کردن

صفحه	باب
۱۳۴ ...	در باب معرفی گماردن ...
۱۳۴ ...	زناترا شوهر کردن گرفته بزرگ است ...
۱۳۵ ...	دختر یا خواهر را بشوهر دادن چند کردن ...
۱۳۶ ...	در باب معنی بهتان نهادن ...
۱۳۶ ...	در باب همادین فرمودن یستن ...
۱۳۷ ...	بازن کسی ناسامانی کردن گناه بزرگ است ...
۱۳۷ ...	در معنی دروغ گفتن ...
۱۳۸ ...	در باب فرمان برداری زن با شوهر و فرزنده با پدر و مادر ...
۱۳۹ ...	در باب راستی کردن و سود خویش از زبان مردم نطابیدن ...
۱۴۰ ...	در معنی یا چیزی از جایگاه حلال به دست آوردن ...
۱۴۰ ...	در باب برشونوم کردن ...
۱۴۱ ...	از کار و گرفته کردن مشغول شاید بودن و از گناه پریشانی ...
۱۴۲ ...	در باب پریشانی هفت امشاسفند—پریشانی مردم ...
۱۴۶ ...	در پریشانی آسمان ...
۱۴۷ ...	در پریشانی روشنی ...
۱۴۷ ...	در پریشانی زمین ...
۱۴۸ ...	در پریشانی آب ...
۱۴۹ ...	در پریشانی آتش ...
۱۵۱ ...	در پریشانی دار و درخت ...
۱۵۱ ...	در پریشانی باد ...
۱۵۱ ...	در پریشانی ایوخشست ...
۱۵۲ ...	در پریشانی گوسفند ...
۱۵۳ ...	در پریشانی مردم ...
۱۵۳ ...	در باب کشتی بستن ...
	مرد را باید که زن کند و فرزنده آورد و فرزند را از
۱۵۴ ...	گرفته و گناه آگاه کند ...
	هر کس که بالغ شود یکی از میزبان ایزدی به پناه خود
۱۵۶ ...	گیرد و دانائی به دست گیرد و دین آگاهی به دستور گیرد ...
۱۵۸ ...	چون آب تاختر کند پریشانی چه باید ...

صفحه	باب
	چون مردم پانزده ساله بی کشتی رونه گناه باشد و که
۱۵۸ ...	یک پای موزه رفتن نیز گناه است ...
	هر چیزی که کسی خوانده باید که از معتقدان شنیده
۱۵۹ ...	باشد و هر که جادویی کند درولد و دوزخی باشد ...
	هر کسی که پخت کرده باشد بدوزخ فرستد مگر آنکس که
۱۵۹ ...	گناهی در زن کسی جستم باشد ...
	در وقت کسپیدن حساب باید کردن که امروز چند کوفه
۱۶۱ ...	کردم و چند گناه ...
۱۶۱ ...	در باب روزگار و دردهاگان ...
	در باب گنبدار رفتن و چاشنی کردن و در باب زنده روان یستن و
۱۶۱ ...	در باب نان خوردن بی واج و در باب نوس استخوان یستن ...
۱۶۲ ...	در باب ده روز فروردگان ...
۱۶۳ ...	دو پریشانی زن دشمنان ...
۱۶۵ ...	چون مردم از خواب برخیزند دستشو باید گرفتن ...
۱۶۵ ...	اندر تن مردم پنج چیز مینو است ...
۱۶۸ ...	حقیقت روان مرد اشو و دروند ...
۱۷۰ ...	در باب روان مردی که زنا کرده باشد ...
۱۷۳ ...	خانم کتاف—صفت زمان نه هزار سال ...

کتاب صد در نثر

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان

آغاز کتاب صد در نثر

(۲) این کتابیست در شایست و ناشایست که از دین بر مازدیسنان بیرون آورده است (۳) که واجب آنست هر کسی را دانستن این بکار داشتن (۴) و یک ساعت نشاید که ازین خالی باشند (۵) که چون خالی باشند هر یکی را گناه بسیار بود و چون بجای آورد مؤده عظیم باشد

(۶) درین وقت من دین بنده بهمن پایدار از کتاب موبدان موبد ایرانشاه بن ایزد یار بن تشریاریار آدریان تا هر که خواند و کار فرماید مؤده بروان ایشان رساند (۷) و این قدر که نبشتر آمد کفر دانند هر کدام بزرگتر و هر کسی کمتر ازین نشاید دانستن (۸) اگر زیاده بود شاید اما اگر ازین کمتر بود نشاید دانستن^۲ تا شکر نعمت ایزد افزونی بکرده باشند و ایزد تعالی اورا بجای نیکان رساند

(۹) و دیگر لطف و کرم ایزد ازین پیداست که ما را بیافرید با آلتی تمام و هیچ چیز از ما دریغ نداشت (۱۰) و هر چه بکار بایست ما را بدان (۱۱) بر سر همه مهتر گماشت که آن خرد است تا این آلتها را بکار میدارد

(1) J15 omits § (۶): MU has, for § (۶), the following:—

هر که خواند کار بنده مؤده بروان آنکس فرستد

of SBE, Vol. XXIV: Introduction, p. XLIV and p. 256, note 2.

(2) J15, MU have, for the last seven words, the following:—

اما کسی نشاید تا شک نیاید

در دوم

(۱) اینکر جهد باید کردن تا هیچ گناه نکنند (۲) اگر چه گناهی خورد بود نباید گرفتن که این مایه پس زیادتی ندارد (۳) چه اندر دین گفته است که اگر چندانی مایه گناه که بسنگ یکتار موی مزه چشم گناه بیشتر از کفر بود آنکس بدوزخ رسد (۴) و اگر چندانی مایه کفر زیاده بود بهبهشت روشن جایگاه اشوان رسد
(۵) پس اگر چه گناهی خورد بود نباید کردن بماید پر پیختن تا نکنند و بدین بیشک باشند

در سیوم

(۱) اینکر مردم میباید که پیوسته بخویشکاری مشغول باشند و از پس کار خویش باشند
(۲) چه اندر دین پیداست که هر کس که از پی کار خویش بود اگر در میان آن کار رنجی و دشواری بدو رسد بدان جهان هر یکی را دو عوض پاداش یابد (۳) اگر بفسان مشغول باشد در میان آنکار رنجی و زبانی بدو رسد بدان جهان بتر عقوبت و پادافراه یابد
(۴) مثلا اگر کسی بخویشکاری و بر شغل خویش میشود و دزدی در راه بدو افتد و قماش او ببرد یا جایگی بکشندش بدان جهان یکی را چهار باز دهندش (۵) اگر کشته شده باشد اشو باشد و گناهی که کرده باشد ازو پاک گردد و بهبهشت برندش

(1) MU substitutes the following for the last eight words:—

نبايد کردن ببايد پر پیختن و این مایه پس زیادتی ندارد
(2) J15 پيدا (3) ES has, for the last four words, بکار خویش مشغول
(4) ES نیز.

(۱۲) درود ایزد تعالی بروان اویزه زرتشت سفنتمان و دین آکاها و پاکان و نیکان (۱۳) بروان آنکس باید که بر کاری که کند بدستوری خرد دستوران کند^۲

در اول

(۱) اینکر میباید که بر دین استوان باشند و هیچ شک و گمان در دل نیاورند (۲) و حقیقتی باعتقاد کنند که دین بر راست و درست که خدای باخلق فرستاد اینست که زرتشت آورده است اینست که من دارم (۳) چه هرگاه که مردم چنین باشند و هیچ شک و گمان در دل نیاورده باشند هر کار و کفر که از روزگار زرتشت تا این روزگار بکرده باشند و هر چه پس ازین تا رستاخیز کنند آنکس هم بهره بود (۴) چون روان او در شب چهارم بر سر چینود پل رسد مهر ایزد و رشن ایزد حساب و شمار او بکنند (۵) اگر چه کفر کم مایه کرده باشند هر کار و کفر که بهدینان هفت کشور زمین کرده باشند او را هم نصیب کنند تا کفر بسنگ زیاده شود و روان او بهبهشت روشن جایگاه اشوان رسد

(۶) چه اندر دین پیداست که هر کار کفر که بگمان کنند یعنی اندیش چنان کنند که ندانم که این اعتقاد که من دارم بهتر است یا دیگران اعتقادها هیچ کفر بروان او نرسد (۷) پس اول چیز بر دین استوان بودنست و سر همه کرفها اینست

(1) ES omits this word. (2) For §§ (12, 13) J15, MU have the following:—

درود بر آنکس باید که بر کاری که کند بدستوری دستوران کند

(3) J15, MU omit the last four words. (4) MU adds چشم مزه

بون (۹) و عزم گیاه خوردن میکند اما بگیاہ نمیرسید (۱۰) این پادشاه پای بدن گیاه زد پیش گوسفند افکند (۱۱) آکدون بدن پادشاه آن یکپای او از دوزخ بیرون است و باقی^۱ در دوزخ است (۱۲) پس اگر چه گناهی کسی را جسته باشد هم ناامید نباید بودن (۱۳) و آنچه طاقت دارند کوشیدن و کرفز کردن تا بدان گناه گزارش بود چه ایزد بر افزونی مهربانست بر همه کس

در پنجم

(۱) اینک همه^۲ بهدینانرا^۳ میباید که جهدی تمام کنند تا یشت بکنند و نوزود شوند

(۲) چه در دین ما هیچ کرفز زیاده ازین نیست (۳) و در دین پیداست که اگر چه بسیار کار کرفز کرده باشند بکروئمان نتوانند رسیدن مگر آنگاه که نوزود کرده یا گیتی خرید یشته باشند (۴) و هیچ حال اگر بدست خویش نتوانند کردن ببايد فرمودن پس ناچار می باید که گیتی خرید بیزند چهچنان بود که بدست خود یشته باشند

(۵) مرد وزن هر دو^۴ درین کرفز یکسانند البتہ نشاید که این کار فرو گذاشتن چه سر همه کرفهای دین اینست (۶) چه در دین پیداست که دران روز که نوزود میکنند یا از بهروی گیتی خرید می یزند سر بار روان او بهیشت رسد و جایگاه او بدو نمایند بروی نثار کنند^۵

(1) ES has باقی for دیگر چه تن (2) MU, ES omit همه (3) J15 omits او یژه سازد یستی (4) MU, J15 omit برود (5) J15 adds آوردند (6) MU, J15 add و باز گیتی آوردند

(۶) اما اگر بکاری باطل شود و دزدی در راه^۱ بدو افتد و مالش ببرد و یا کشته شود چون بدان جهان افتد هر قماش که از آن برده باشد همچنان بود که او از آنکس برده است دیگر باره بعضی آن قماش پادشاه و عقوبت دهنش (۷) اگر او را بکشته باشند همچنان بود که او کسی را بیگناه کشته بود و مکافات آن گناه را بدوزخ رسد

در چهارم

(۱) اینک کسی نباید که از رحمت و آمرزگاری اورمزد ناامید باشد و دل بدان بنهد که مارا گناه بسیار است بهیشت نتوان رسیدن (۲) چه باشد که کار کرفز اندک مایر کرده باشد بود که بدان مایر اورمزد بر افزونی بدو رحمت کند بهیشت رساندش

(۳) چه در دین پیداست که آن بار که زرتشت بهم پرست^۲ ایزد تعالی بود مردی را دید که همه^۳ تن او در دوزخ بود و پای راست^۴ او از دوزخ بیرون بود (۴) زرتشت از ایزد تعالی^۵ پرسید که این مرد چه کس بوده است (۵) اورمزد بر افزونی پاسخ کرد که او پادشاهی بوده است و می و سر شهر پادشاهی داشت و بسیار سالها پادشاهی میراند (۶) و هرگز هیچ کاری نیک نکرد بلکه بسیار ستمکاری و بیدانی و ظلم میکرد (۷) قصارا یکی روز بشکار می شد بموضع فراز رسید گوسفندی را دید بستر (۸) پاره گیاه دور نهاده و آن گوسفند گرسنه

یک پای راست (3) ES has تعالی (4) J15, MU omit پای راست او (5) J15 omits فراز (6) MU, J15 omit گرسنه

یا اگر آن بود که یکبار^۲ در گذرد و در دیگر باره دو چندان بکنند توجش آن نه بشود^۳ یا گناه گذارش آن را سودی ندارد^۴ (۶) چمر آن هر شش گناه را گناه پل خوانند یعنی هر کرا این گناه جسته بود بر سر چینون پل باز دارند تا پادفراه بوی رسد و هیچ کفر بجای آن نه نشیند که او را از عقوبت و پادفراه برهاند (۷) پس جهد باید کردن تا هر یکی را بوقت خویش کرده باشند تا پاداش یابند نه پادفراه گران

در هفتم

(۱) اینک چون از کسی عطسه فرز آید یک ایتها او ویروی^۵ و یک اشم و هو باید خواندن (۲) زیرا که در تن ما دروجی است و پیتیاره است که پیوسته با مردم کوشد تا علتی و بیماری بر مردم مستولی کند (۳) و در تن ما آتش است که او را چهره^۶ خوانند و بتازی طبیعت خوانند و عطسه غریزی خوانند (۴) با آن دروج پیوسته کارزار میکند و او را از تن مردم باز میدارد (۵) پس چون آتش بر آن دروج جیره شود و او را هزیمت کند عطسه از بهر آن آید که آن دروج بیرون آید (۶) پس چنان باید که این باز بر خوانند و آن آتش را آفرین کنند که درگاه بمانان^۷ تا این دروج را شکسته میدارد^۸ (۷) چون عطسه از کسی دیگر شنود هم این باز یعنی^۹ نباید گفتن و این آفرین مینو بگردن

(1) J15 omits. یا. (2) J15 adds. هنگام. (3) J15 for. میشود. (4) ES (4) ES omits. ندارد. (5) MU- انور. (6) J15 جهت. (7) J15 جعل. (8) ES. (9) J15 omits. یعنی. ES معنی.

(۷) تفسیر گاهان آنست که گاهان یعنی که جایگاه خویش آنروز در بهشت پدید آورده باشند (۸) و اگر نوزود^۲ نکنند یا گیتی خرید نفرمایند یستن بهسجنان باشد که مردی غریب شهری رسد و جایگاه نیابد که آنجا فرون آید (۹) اگر چمر شهری خویش^۳ باشد او در رنج^۴ بود (۱۰) پس بهیچ کفر جایگاه در بهشت بدست نشاید آورد مگر بنوزوی کردن یا گیتی خرید فرمودن یستن (۱۱) معنی گیتی خرید یستن آنست که در گیتی مینو خریده است و جایگاه خویش بدست آورد در مینو

در هشتم

(۱) اینک چند کفر آنست که چون کنند مؤذهای عظیم یابند و اگر نکنند بر سر چینون پل پادفراه گران بستانند (۲) یکی گهنگار است دوم فروردیان یستن است سیوم روان پدران و مادران و دیگر^۳ خویشان است چهارم هر روز سه بار خورشید نیایش است پنجم هر ماه سه بار نیایش است یکبار که نو شود و یکبار که نیمه^۴ شود و یکبار که باریک شود و هشتم هر سال یکبار رفیتون یستن است (۳) اگر نتوانند یستن نباید فرمودن تا از بهروی بیزند (۴) این شش چیز بر همه کس فریضه است (۵) و هیچ یک نه آنست که اگر از وقت خویش در گذرد در شاید یستن^۷

(1) MU, ES omit. که گاهان. (2) MU omits. نوزود. (3) MU خوشی. (4) MU, J15 have for the last three words, باشد. در آن پی رنج باشد. (5) MU omits. دیگر. (6) ES چهارم. (7) MU نشاید یافتن. and J15 گذار یافتن. for. نشاید. در شاید یستن. of ES.

(۵) چه اندر دین گوید که غلامبارگی با آهرمن برابر است و با افراسیاب و ضحاک و با تور براتروخش^۱ که زرتشت را کشت و با ملکش که خواهد بود و با از^۲ سرور که در روزگار سام نریمان بود و چندان گناه که ایشانراست (۶) و آهرمن گناهینو^۳ ازین کار^۴ خرمترمی شود که از دیگران گناهان دستوران واجب کردند^۵ که^۶ روان آنکس خود نیست می شود (۷) چون با زنان کنند همجنان بود که با مردمان

در دهم

(۱) اینک بر چه کس بهدینان و زنان و مردان هر که او پانزده ساله شود فریضه است کشتی داشتن (۲) چه کشتی^۷ که بر بندگیست و طاعت داشتن مرخدای عزوجل را (۳) اول کسی^۸ که این کشتی داشتن پدیدار کرد جمشید بود (۴) و آن جمله^۹ دیو و دروچ که نیست کرد بخوره^{۱۰} کشتی داشتن بود

(۵) هر کسی که کشتی بر میان بست از نیمه آهرمن بیرون آمد و در نیمه اورمزدی رفت^{۱۱} (۶) و نیز تا کشتی بر میان دارد هر کار کفر که در هفت کشور زمین کنند او هم بهره آن باشد (۷) مانند آنست که ایشان هما زور هما اشو میکنند و این کشتی از بهره آن نهاده اند که مثلا کسی در کشمیر یا ایران و بیخ^{۱۲} یا کنگدژ یا ورجم کرد کنند با ایشان هما زور نمی

گناهینو for گناه (3) J15. (2) تور براتروخش MU omits. (1) MU omits. و واجب کردند for پیدا کرده اند J15. (6) گار MU omits. (7) از MU adds. (8) بر MU adds. (9) کسی MU omits. (10) بخود J15. (11) MU has اورمزدی ایستاده. (12) MU, J15. (12) MU, J15. (5) بیفرمان MU adds. (8) دیگر MU adds. (7) از شکم MU adds. (6) پس MU. (5) نظر کند بگشده. (4) J 15 adds: (3) ایشانرا MU omits. (2) بیفرمان MU omits. (1) از MU omits.

در هشتم

اینک دین بدستور باید داشتن و فرمانبرداری از دستوران بکردن و چرکاری که کنند بدستوری ایشان کنند

(۲) که در دین پیداست که اگر چندانی کفر بکنند که برگ درختان و ریک بیابان و قطره باران که نه بفرمان دستوران کنند و بی خشنودی ایشان کنند هیچ کفر پروان او نرسد و کفر که کرده باشند پاداش گناه یابند (۳) تا زنده باشد او را اشو نشاید گفتن و چون بمیرد بهیشت نرسد و بیخ امشاسفندی بنزدیک او نشود (۴) و او را از دست دیوان و آهرمن را نکنند و از دوزخ رهایی نیابد (۵) چه کار کفر آنگاه پروان رسد که بدستوری دستوران دین آگاهان کنند و ده یک ایشان از آن کفر بدهند

در نهم

(۱) اینک از غلامبارگی و مواجری کردن پرچیز باید کردن (۲) چه سر چه^۲ گناهایی دین اینست و در دین بر ازین بتر گناه نیست و مرگزانی بحقیقت ایشانرا شاید خواندن (۳) اگر کسی بدیشان فراز رسد و ایشانرا^۳ در میان آن کار ببیند^۴ هر دورا سر^۵ بیاورد یا از شکم^۶ بشکند^۶ بیخ گناهش نباشد (۴) و^۷ بیخکس را^۷ بی دستوری دستوران و^۸ پادشاهان نشاید کشت بجوز از غلامبارگی و مواجری

(1) MU omits. (2) بیفرمان MU omits. (3) ایشانرا MU omits. (4) J 15 adds: (5) بیفرمان MU adds. (8) دیگر MU adds. (7) از شکم MU adds. (6) پس MU. (5) نظر کند بگشده. (4) J 15 adds: (3) ایشانرا MU omits. (2) بیفرمان MU omits. (1) از MU omits.

(۲) چهره هرگاه که آتش در خانه بود نیکو دارند هر آتش که در هفت کشور زمین است از آنکس خشنود باشد چون ایفیت بخوابند و حاجت خواهند زد روا شود (۳) و هرگاه که نیکو ندارند هر آتش که در هفت کشور زمین است از آنکس^۱ آزار گیرد و حاجت که خواهد^۲ روا نشود (۴) اگر کسی آتش خانه نیکو ندارد اگر صد دینار بآب در گشسپ دهد هیچ پذیرفته نباشد و آن گناه از وی بر نشود

(۵) چهره در دین بر پیداست که دادار اورمزد پادشاهی در بهشت اوردیم بهشت امشاسفندان داده است و گفته است که هر که تو از وی خشنود نباشی وی را در بهشت رها مکن (۶) و این نیز در دین پیداست که هرگاه که آتش نیکو ندارند زنانرا آبتنی^۴ کمتر بود و فرزند نرینه کمتر زاید و مرد را نزدیک پادشاهان^۵ حرمت کمتر باشد و ساختن ایشان^۶ قبول نبود

(۷) و هر آتشی که در خانه بصیرت سر درم و دو دانگ بمال آنکس زیان افتد یا از این خانه زیان افتد یا از جایکه بدو خواسته رسیدن نرسد

در دوازدهم

(۱) اینکه چون کسی بصیرت فرمان باید هر چند که بهتر^۷ جامه آغاز توانند کردن بهتر کنند (۲) الا^۸ چیزی که هر سه و ششتر چیزی نو نشاید که در تن مرده رها کنند

وایشنی MU (۴) اگر MU omits (۳) که خواهد MU omits (۲) پر J15 adds (۱) ES (۷) سخن ایشان for پذیرندش J15 has (۶) آبرویی J15 adds (۵) یا J15 (۸) MU omits (۱) که

توانیم کرد پس ایشان و ما^۱ کشتی بر میان داریم هم بند و هم کفر یکدیگر اند (۸) چون کشتی ندارد هیچ کفر بدو نصیرند بجز آنکه خویش کند^۲ پس می باید که مردم بهیچ حال کشتی از میان باز نکند تا پیوسته کفر بهدینان بدو میرسد

(۹) و آن چهار گره که بر میزنند^۳ از بهر آنست که چهار گواهی میدهد (۱۰) گره اول آنست که اقرار می آورد و گواهی میدهد بهستی و یگانگی و پاکی و بی همتائی ایزد بر افزونی (۱۱) دوم گره آنست که گواهی میدهد^۴ بهدین مازدیسنان که گفتار ایزد است (۱۲) سوم گره آنست که گواهی میدهد بر پیغمبری و رسولی بحق زرتشت اسفندمان (۱۳) چهارم گره آنست که خوشتر می آورد و اقرار می دهد و اقرار^۵ پذیرد که نیکی اندیشم و نیکی گویم و نیکی کنم (۱۴) و از مهر^۶ نهاده باشم و دین پاک بر^۷ اینست که من بدان ایستادم

(۱۵) و دیگر چون امشاسفندان پذیرد زرتشت آمدند هم کشتی بر میان داشتند و فرقی میان ایران و انیران کشتی داشتن است (۱۶) بر زن و بر مرد هر دو فریضه^۸ است^۹ که البته نشاید که ندارد

در یازدهم

(۱) اینکه آتش خانه نیکو باید داشتن و آتش^{۱۰} نگاه داشتن تا نصیرد و چیزی پلیدی و ناپاکی بآتش نرسد و در هر گام زن دشتان پرچیز باید کردن

بر میزنند for میدارند MU (۳) کند MU omits (۲) وما for یا MU (۱) هر چه MU omits (۶) فوراز MU (۵) بهستی و درستی و راستی J15 adds (۴) کشتی داشتن J15 adds (۹) فریضوان J15 (۸) بر MU omits (۷) آتش MU omits (۱۰)

برد (۴) و چون درون و میزد و آفرینگان کنند^۱ آن قوم^۲ شاد شوند و آفرین کنند آن خان را و کدخدا را و کدبانو را و کسانی را که در آن خانه باشند

(۵) اما اگر میزد و درون و یزشن و آفرینگان نکنند از بامداد تا بوقت^۳ روز^۴ آنچاش بمانند و امید میدارند که مگر ما را یاد دارند (۶) پس اگر نیاورند روان ازان جا برگردند و نیز تر بر بالا^۵ شوند و بگویند ای دادار اورمزن ایشان نمیدانند که چنانچه ما ایشان بدانچه ما می^۶ باید آمدن و کسی را درینجهان رهائی نخواهند دادن (۷) او را بدرون و میزد و آفرینگان کفر حاجت است نه آنکه ما را بدان حاجت است (۸) ولیکن اگر ایشان روزگار ما نگاه داشتندی ما گونر گونر بالا از وی بگردانیدی و لیکن چون روزگار ما نگر نداشتندی ما یاری این خانه نتوان آمدن (۹) این مایه بگویند و دژم میگردند و از آنجا بشوند

در چهارم

(۱) اینک چون ناخن حلال^۷ کنند باید که در کاغذی کنند (۲) باز سرش فراز باید گرفتن و سه ایتا ابو ویریو بگفتن (۳) بهر ایتا ابو ویریو بگفتن اوبتا اینست :
 ۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶. ۷. ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.

(1) J15 adds (2) گویند J15 (3) گروه J15 (4) هرگام J15 adds (5) فیتر تر بر بالا for تیر پر تاوی بر بالا ES تیر پر تاب بالا MU (6) حلال کنند for به چینه ES ; بخیل (7) J15 (8) نمی J15, MU (9)

(۳) که در زند دیو داد میفرماید که چند اینک زنی یکتار را دوک کند در تن مرده بگذارند بجز از آنکه ناچاره بود هر تازی را بدانچهان ماری سیاه در جگر آنکس آویزد که جامه آغاز کرده باشد (۴-۵) و همان مرده خصم^۱ او باشد و در دامن او آویزد و گویند که این جامه که در تن من کردی بخورد کرم و خرامتر^۲ شده بر درون بام چهارم بایستی نهاد تا هم روان مرا ازان سودی بودی و هم ترا این عذاب نبایستی کشیدن (۶) آنکس را ازان پشیمانها بسیار آید و سودش ندارد (۷) پس احتیاط^۳ باید کردن تا هر چند کهنه تر^۴ جامه آغاز کنند

(۸) و چند آنکه از پس تابوت نسا بتوانند رفتن برونند (۹) چمر هرگامی را که از پس نسا شوند^۵ سیصد استیر کفر بود و هر استیر چهار نرم بود چنانکه سیصد استیر هزار نویست نرم بود^۶ (۱۰) بهر گامی چندین کفر بود

در سیزدهم

(۱) اینک روان پدران و مادران و خویشان نیکو باید داشتن (۲) و چون روز ایشان باشد جهد باید کردن تا یزشن و میزد و درون و آفرینگان بکنند (۳) چمر در دین پیدامت که هرگاه که روز ایشان باشد نه هزار و نه صد و نون و نه فرور اشوان با خویش آورند و بخانه خویش آیند مانند آنکه بخانه خویشتن شوق و قومی^۷ را بمهمانی

(1) MU (2) کهتر ES (3) نیکو نگاه J15 (4) خرفستر J15 (5) همدمال J15 (6) J15 omits the last four words. (7) J15 omits the last seven words. (8) گروهی J15 (9)

در شانزدهم

(۱) اینک زون آستن در خانه باشد چه باید کرد تا در آن خانه پیوسته آتش باشد و نیک نگاه داشتن (۲) چون فرزند از مادر جدا شود سه ششماهه چراغ باید فروخت اگر آتش می سوزند بهتر بود تا دیوان و درو جان گزندی و زیانی نتوانند کردن چه عظیم نازک می باشد آن سه روز که فرزند زاید

(۳) که در دین بر پیداست که چون زرتشت امفستمان از مادر جدا شده سه شب بر شمی دیوی با صد و پنجاه دیو بیامد تا زرتشت را هلاک کنند چون روشنائی آتش بدید بگریختندی و پیچ گزند و زبان نتوانستندی کردن

(۴) تا چهل روز فرزند تنها نشاید که بگزاردند و نیز نشاید که مادر بچمر پای بر آستان در سرای نهد یا چشم بر کوه افکند که گفته اند بدشتان^۱ بد باشد

در هفدهم

(۱) اینک چون خلال تراشند یا چوبی در بن^۲ دندان خوابند کردن باید که پوست ندارد (۲) که اگر پوست اندک مایر بران بود چون در دندان کنند و بیفکنند اگر زن آستن پای بر آن نهد بیم آن بود که کودک بزبان آید

در هجدهم

(۱) اینک مردمانرا چه باید کردن تا در جوانی زن بکنند و فرزند زایند (۲) و زنانرا هم چنین بشوهر کردن رغبتی می باید که بود

(۱) MU omits زن. (۲) J15 omits. (۳) بدیشان J15 (1)

و اینک در آنوقت که در خانه باشد و در روز سیزدهم در خانه باشد و در روز چهاردهم در خانه باشد و در روز پانزدهم در خانه باشد و در روز شانزدهم در خانه باشد و در روز هجدهم در خانه باشد و در روز نوزدهم در خانه باشد و در روز بیستم در خانه باشد

(۴) پس باز چنانکه گرفته باشد بی درخط کند (۵) بدان دو ایتها اهو ویروی که باز میکنند بهریکی از خطها قدری خاک در میان ناخن کند (۱) اگر این باز نداند بواج سروس و آن سه ایتها اهو ویروی سه خط گرد بر گرد ناخن بناخن گیر^۲ کشیدن و باز بکردن بدان ایتها اهو ویروی بسر ناخن گیر خاک در میان ناخن کردن و بدشت^۳ برن (۷) باید که چهار انگشت زمین فرو برد و در^۴ آنجا نهد و خاک فراز سر کند

(۸) که اورمزد بر افزونی مرغی بیافریده است که او را اشو زشت خوانند و بهمن مرغ نیز^۵ خوانند (۹) کوف نیز خوانند ناخن خورد

(۱۰) البته باید که ناسوده نگذارند که بسلاح جانوان بکار آید (۱۱) و نیز گفته اند که اگر در میان خوردنی افتد از بیصارتی باریک بیم باشد

در پانزدهم

(۱) اینک چیزی بیند که با چشم نیکو آید بنام ایزد نباید گفتن (۲) چه اگر بنام ایزد نگویند آنچیز را زیانی افتد یا گزندی رسد گناهکار باشد تا معلوم باشد

(1) MU omits کند. (2) MU omits. (3) بی درخط. (4) MU omits. (5) بیجان. (6) MU adds

بگماشتن کسی برای او پدید باید آوردن تا روان او از عذاب دوزخ بچهد (۱۴) چر هرگاه کر خویشان او تیمار ندارند چون بدان جهان روند روان آنکس در ایشان آویزد و گوید کر من چیزی بچند سال اندوخته بودم و رنج برده بودم بشما بگذاشتم و شما برگرفتید و در خرچ خویش کردید و شفقت بروان من نیاوردید (۱۵) همچنین کر من اینجا موقوف ماندم شما را نگذارم کر بر چنین پل گذر کنید تا ایزد داد من از شما بستاند (۱۶) پس روشن ایزد و مهر ایزد شمار او بکنند هرچر آنکس از مال او گرفتار باشد^۱ هر یکی دینار را چهار حساب کنند و عوض باز ستانند (۱۷) و بدان جهان زرو سیم نباشد کر کر ایشان کرده باشند از روان ایشان باز گیرند بدین روان دهند (۱۸) ولیکن تا ستر نگمارند بر چنین پل نتوانند گذشتن و بجایگاه خویش رسیدن

(۱۹) بر خویشاوندان پیچ کار فرض تر ازین کار نیست و هرگاه کر ستر کسی بگمارند همچنان باشد کر مرده را زنده کرده باشد و کره آنرا حد و نهایتی نیست

در نوزدهم

(۱) اینکر برزیگری کردن مانند آنست کر کسی یزشن یزدان میکنند و حرمت^۲ برزیگران بسیار باید داشت و رنج و پیکار از ایشان دور باید داشت^۳

(۲) چر اندر دین پیداست کر هرکسی کر درخت باز نشاند تا آن درخت و دار بر جایگاه باشد هرکسی کر بر آن درخت

(1) J15 adds کرد و خرچ کرد (2) MU omits گرامی (3) MU omits the last nine words.

(۳) چر در دین پیداست کر هر کار و کره کر فرزند کند پدر و مادر همچنان بود کر بدست خویش کرده باشند (۴) معنی پور^۱ آنست کر یعنی پول کر بدین پول^۲ بدان جهان رسند (۵) اگر کسی را فرزند نباشد بریده پول خوانند یعنی راه آنجهان بوی بریده است و بدان جهان نتواند رسیدن (۶) بر سر چنین پل بماند اگرچر بسیار کار کره کرده باشد بچینود پل گذر نتواند کردن و حساب و شمار او نکند (۷) و هر امشاقندی کر آنجا فرامد اول این سخن پرسد کر بدانجهان عوض خویش پدید آورد^۳ یا نه (۸) چون نیاورده باشد بروی بگذارند و روان او بر پل^۴ پردن و غم آنجا بماند

(۹) مثالش چنانکه کسی در بیابانی بود و بیم داد و دام بود و بدان نزدیکی شهری خویش بود و رود آب در پیش^۵ بود و بدان رود گذر نشاید کردن پلی بود میان در افتاده و بدان شهر نتواند رسیدن همیشه در آن حسرت^۶ باشد کر کاشکی پلی درست بودی

(۱۰) کار بفرزندان برین^۷ جملر است (۱۱) پس دادار اورمزد بر مردمان ببخشود تا اگر کسی باشد کر او را علت آسمانی بود و فرزندش روزی نباشد او را بفرمود تا کسی روان دوست را ستری^۸ خویش کند و بر فرزندی بپذیرد (۱۲) چر هرگاه کر کسی را^۹ بگماشت آنکس بجایگاه فرزند باشد و هرکار کره کر او کند همچنان بود کر بدست خویش کرده باشد

(۱۳) و پس اگر کسی از دنیا بشود و ستر فرزند ندارد بر موبدان و دستوران و خویشاوندان او واجبست کر ستر او

(1) J15, MU پول. (2) MU omits بدین پول. (3) J15 omits برپول. (4) MU omits آب در پیش. (5) Thus all. (6) J15 چه. (7) MU کسی را. (8) J15, MU omit بیاری. (9) J15, MU omit بیاری.

و سر میرسد و سر میرسد بخوانند بخاصه در آفرینگان

(۲) چهر در دین بر مازدیسنان پیداست که چون میزد و آفرینگان خواهند کردن باید که همسر کس باز گیرند (۳) چهر در میزد که نشسته باشند هر مردی را فرشته بر دست راست ایستاده باشد و موبدان را دو فرشته (۴) و چون درایان خورند و حدیث کنند فرشتهگان از آن بشوند و بجای فرشته دیوی بایستند (۵) و بروزگار پیشین عادت مردم^۱ چنان بود که اگر کسی در میان میزد بدر آمدی آنکس که آفرینگان خوان بودی هر چه بدان آفرینگان خرج شده بودی از آنکس که سخن گفته بودی باز ستدی و نیز گفتی که چون میزد من بزبان آوردی هر چه مرا خرج شده است باز ده^۲

(۶) و در دین جائی پیداست که از درایان خوردن خود آن گناه است که هر کسی که در نان خوردن می دراید همچنانست که مینواند بزبان می زند و می آزارد^۳
(۷) پس اگر کسی باشد که درون نتواند یشت بواج بورمزد یعنی امشامفندی^۴ نان باید خوردن (۸) و اگر البت نماند و سر بخواند و نان بخورد (۹) پس دهن پاک کند و چهار اشم وهو و دو ایتا هو و ریرو بگفتن پس میخن^۵ کردن

(۱۰) چهر چگاه که این قاعده بجا آورند بر اشم وهو نخستین چندان کفر بود که ایزد بر افزونی را شناسیده بود بر اشم وهو

چون میزد من (۱) MU has for the last twelve words. (۲) MU omits. (۳) MU adds (۴) MU has for \$ (۵) the following: — می آزارد و می رنچاند (۶) MU adds. (۷) MU omits. (۸) MU omits. (۹) MU omits. (۱۰) MU omits. for the last twelve words. (۱) MU omits. (۲) MU adds (۳) MU has for \$ (۴) MU has for \$ (۵) the following: — می آزارد و می رنچاند (۶) MU adds. (۷) MU omits. (۸) MU omits. (۹) MU omits. (۱۰) MU omits. for the last twelve words.

خوردن هر کفر که بسیری آن کند برزبگر چنان بود که بدست خود کرده باشد

(۳) اگر کسی بفرماید همچین کفر^۱ بود^۲ نونو روان او را از آن راحتها و آسانیهها میرسد (۴) غلر و حوب^۳ و هر چه کارند همچنان باشد زیرا که هر که گندم و جو و دیگر دانها را بخورد و کار کفر کند کارند^۴ آن دانها را همچنان بود که بدست خویش کرده باشد (۵) زیرا که جان مردم بعد از آفرینش ایزد تعالی^۵ از کنش برزبگر برپایست^۶ (۶) چهر چگاه که کسی چیزی نخورد بمیرد پس آنکس که جان مردم از کنش او برپای بود او را ارجمند^۷ و گرامی باید داشت

در بیستم

(۱) اینک بر بهدیتان واجبست^۱ که پیوسته چیزی خوردنی بارزانیان میدهند بجهت آنکه در دین گوید که چون کسی را چیزی بدی تا بخورد هر کار کفر که دران سیری کند آن کس که نان یا خوردنی بدو داده باشد همچنان بود که بدست خویش کرده باشد (۲) و اگر گناهی کند آنکه خوردنی بدو داده باشد بی گناه باشد (۳) اما باید که بهدین و ازرانی بود بجهت دین مگر از سر ضرورت^۲ چیزی بدهند و اگر نه گناه باشد

در بیست و یکم

(۱) اینک چون نان خوردن باید که و سر بخواند

که بدست خود کرده باشد (۱) MU omits. (۲) MU adds (۳) MU omits. (۴) MU omits. (۵) MU omits. (۶) MU omits. (۷) MU omits. (۸) MU omits. (۹) MU omits. (۱۰) MU omits. for the last twelve words. (۱) MU omits. (۲) MU adds (۳) MU has for \$ (۴) the following: — می آزارد و می رنچاند (۵) MU adds. (۶) MU omits. (۷) MU omits. (۸) MU omits. (۹) MU omits. (۱۰) MU omits. for the last twelve words.

لکه بر کسی زنده گناه آنکس را بود که گوشت خورده گناه کرد
(۱۴) پس جهد باید کردن تا هیچ گناه نکند بخاطر در وقت
که گوشت خورده باشد

در بیست و چهارم

(۱) اینک چون کودک از مادر بزاید باید که پراوم بیشتر
بدهند از بهر آنکه عقل و خرد و دانش بیشتر بوی رسد بلاش
کمتر بود^۱

(۲) اگر در آن وقت یشت نکند اندک بوم بوی فراز گیرند
ایتا ابرو و بریو بخوانند و پاره آب در وی کنند و آنرا پراوم
کنند و بکودک دهند و بعد ازان شیر دادن

در بیست و پنجم

(۱) اینک با هر کسی که پیمانی و قولی کند کوشش^۲ باید کردن
و بجای آوردن (۲) اگر چه بسیار چیز بدان سبب بزبان شود^۳
آن پیمان بدروغ نباید کردن

(۳) چه در دین ما آنرا مهر دروج خوانند و در دین فرماید
که کسی که مهر دروج کند راه بهشت برو بستر بود و آنکس
خود نشکوار ازین جهان بیرون شود تا بروی علامتی پیدا
نشود (۴) و مهر دروج چنان بد است که کسی را طالعی نیک
افتاده بود یا عمرش کم مایر مانده بود بی خلاف^۴ مهر دروج

(1) ES gives the last three words; J 15 omits them; MU has, for these words, بگم انصار (لوسانیات). (2) MU تا. (3) MU آید. (4) J 15 بیگمان for بوی خلاف.

دویم چندان گرفتار بود که سرورش اشورا بر بیشتر^۱ و شناسیده بود
بر اشم و هو سیوم چندان گرفتار بود که خرداک و مرداک امشا
اسفند بیشتر و شناسیده بود بر اشم و هو چهارم چندان گرفتار
بود که هر چه داند او مرد آفریده است بیشتر و شناسیده
بود (۱۱) بهر لقمه که بخورد چون باژ باشد خورداک و مرداک
امشاسفند آفرین بگویند (۱۲) و اگر بی باژ خورد چون دیوان
آنجا حاضر باشند گویند که زهر مار خوردی (۱۳) پس نگاه
کن تا کدام بهتر ازین چرد

در بیست و دوم

(۱) اینک جادنگویی کردن مانند آنست که کسی یزشون
بزدان میکند (۲) پس واجب بود که پیوسته بجهت موبدان
و دستوران و ارزانیان جادنگویی کنند

(۳) چه در زندگان و خست گوید که کسی که جادنگویی
کند و از بهر ایشان چیزی از مردم فراز گیرد و بایشان رساند
بی خیانت چنان باشد که از مال خویشتن بدو داده باشد
(۴) و میتوان ازان بر حساب بوی گیرند همچنان آنکس که
داده بود او را نیز همچندان^۲ گرفتار حساب کنند^۳

در بیست و سوم

(۱) اینک پیوسته گناه بپایند پر پیختن و خویشتن نگاه داشتن
و بخاطر آنوقت که گوشت خورده باشند

(۲) اگر گوشت خورده باشند و گناه کنند هر گناه که حیوان
کند آنکس را بود که گوشت خورده باشد (۳) مثلا اگر اسبی^۴

و گیرند. (3) J 15 adds. (2) MU همچنان. (1) MU omits و بیشتر. (4) گوسفندی MU.

باید با آن دانا مکالمش کند تا تدبیر آن دانا او را بگوید^(۴) و اگر شایسته و ناشایسته پیش آید با آن دستور بگوید تا او را جواب دهد

(۵) چون فرمان این سر کس بجای آورده باشد فرمانبرداری ایزد بکونه باشد (۶) خالص فرمان دستوران که خشنودن ایشان در خشنودن ایزد پیوسته است و دستوران پیش ایزد بر افزونی چندان مرتبه دارند که آن گناهایی که مردمان کنند سر یکی بتواند بخشیدن و پورمزد بر افزونی نیز^۲ آنگاه بدستور بخشند (۷) پس فرمانبرداری دستوران بر همه کس واجبست و این سخن از جمله سخنها کردنی است .

در بیست و هفتم

(۱-۲) اینکه اگر کاری پیش آید که ندانند^۳ که کفر است یا گناه چنان بهتر آید که بجایگاه رجا کنند آن کار کردن تا بوقتی معلوم کنند^۴ بدست^۵ که آن کار گناه است یا مزد (۳) اگر بنا دانست که کاری کنند اگر چه کفر بود گناه باشد او را

(۴) چه در دین پیداست که بجز از آنکه از دستوران پرسند هیچ کاری نشاید کردن (۵) از سر خویش چه خرد هر کسی را یکی بود پس دو خرد افزونتر از یکی^۶ پس واجب کند^۷ پرسیدن از دستوران

(1) J15 adds (2) تا دانا برای زنی خویش بدو راه نماید (3) J15 adds (4) بجایگاه آگاه شوند (5) J15 adds (6) بکنند (7) MU adds (8) خواستاری ایشان بخشش کند یعنی فریزوانست (9) MU adds (10) MU omits the last six words (11) J15 adds (12) واجب کند for

فرزندان او رسد (۵) و هر خاندانی که ناپیدا شود یا تکمگانی^۲ که بر افتد یا بلاهایی عظیم که بر مردم رسد که از آن بدشاخواری رهایی یابد همه از آن بود که مهر دروچ کرده باشند

(۶) اگر خویشتن یا بدیگران^۳ در دین جایگاهی پیداست که انوشهر روان زرتشت اسفندتصان از پورمزد بر افزونی پرسید از گناهائی که مردم کند کدام بتر (۷) پورمزد بر افزونی فرمود که هیچ گناه بتر از آن نیست که دوکس با یکدیگر قولی کند چنانکه هیچکس در میان ایشان نباشد بجز من که پورمزد پس از آن دوکس یکی باز گرد و گوید که من خبر ندارم و آنکس را گواه بجز من هیچ کس نباشد (۸) از آن بتر هیچ گناه نیست و آنکس خود ازینجهان بیرون نشود تا کیفران بوی برسد بدینجهان پادفراه او از همه سختتر است و آن کس بدبخت هر دو جهان بود (۹) و این قول با اشوان و دروندان یکسانست

در بیست و هشتم

(۱) اینکه دانایان و پیشینگان گفته اند که چون مردم پانزده ساله شود می باید که از فرشتگان یکی را پناه خود گیرد و از دانایان یکی را از دانای خود گیرد^۳ و از دستوران و موبدان یکی را بدستور خود گیرد (۲) تا اگر وقتی آستانه پیش آید از آن امشاهندگان ایفیت^۴ خواستاری کند تا او را از آن آستانه رهایی دهند (۳) اگر وقتی کاری پیش آید و رای و مشورتی

(1) J15 adds (2) تخم دانی (3) MU omits the last four words. (4) J15 omits the last nine words. (5) J15 adds (6) رستگاری کند (7) J15 adds (8) رستگاری کند (9) J15 adds (10) واجب کند (11) J15 adds (12) واجب کند (13) J15 adds (14) واجب کند (15) J15 adds (16) واجب کند (17) J15 adds (18) واجب کند (19) J15 adds (20) واجب کند (21) J15 adds (22) واجب کند (23) J15 adds (24) واجب کند (25) J15 adds (26) واجب کند (27) J15 adds (28) واجب کند (29) J15 adds (30) واجب کند (31) J15 adds (32) واجب کند (33) J15 adds (34) واجب کند (35) J15 adds (36) واجب کند (37) J15 adds (38) واجب کند (39) J15 adds (40) واجب کند (41) J15 adds (42) واجب کند (43) J15 adds (44) واجب کند (45) J15 adds (46) واجب کند (47) J15 adds (48) واجب کند (49) J15 adds (50) واجب کند (51) J15 adds (52) واجب کند (53) J15 adds (54) واجب کند (55) J15 adds (56) واجب کند (57) J15 adds (58) واجب کند (59) J15 adds (60) واجب کند (61) J15 adds (62) واجب کند (63) J15 adds (64) واجب کند (65) J15 adds (66) واجب کند (67) J15 adds (68) واجب کند (69) J15 adds (70) واجب کند (71) J15 adds (72) واجب کند (73) J15 adds (74) واجب کند (75) J15 adds (76) واجب کند (77) J15 adds (78) واجب کند (79) J15 adds (80) واجب کند (81) J15 adds (82) واجب کند (83) J15 adds (84) واجب کند (85) J15 adds (86) واجب کند (87) J15 adds (88) واجب کند (89) J15 adds (90) واجب کند (91) J15 adds (92) واجب کند (93) J15 adds (94) واجب کند (95) J15 adds (96) واجب کند (97) J15 adds (98) واجب کند (99) J15 adds (100) واجب کند

(۳) همچنین بشب آب نشاید خوردن چر گناه بود (۱۳)
اگر ضرورتی باشد روشنی حاضر^۱ ببايد کردن و نخست چیزی
از طعام باخورد تا گناه کمتر بود

در سی و یکم

(۱) اینک هرگاه که نان خورند سر لغمر از تن خویش باز
باید گرفتن و بسگ دهند (۲) و سگ نباید زن (۳) چر از
درویشان چیزی کس درویشتر از سگ نیست پیوسته نان باید
دان چر گرفت عظیم باشد

(۴) و در دین چنین پیدا است که اگر سگی برای خفته باشد
نشاید که پای سخت بر زمین نهند که او بیدار شود (۵)
و در روزگار پیشین هر روز بسوی سگان نان راتب کرده بودند
بتایستان سر بار بزمستان دوبار از بهر آنک بچینون پل بفریاد
روانهای او خواهد رسیدن

(۶) بگیتی پاسبان مردمان و گوسفندان است (۷) اگر سگ
نبودی یک گوسفند نتوانستندی داشت (۸) هرگاه که او بانگ
کند چنانکه بانگ^۲ او بشنود دیو و دروج بدو^۳ از جایها بگریزند

در سی و دوم

(۱) اینک چون مرغ در خانه بانگ کند و یا خروس بی
هنگام بانگ کند باید که نکشندش و بد فال ندارند (۴) زیرا که
از سبب آن بانگ میکنند که در آن خانه دروجی راه یافته

(1) MU omits. (2) MU omits this word. (3) MU دارد.

در بیست و هشتم

(۱) اینک چون اوستا بیاموزند چنان باید که بدرست و
راست آموزند و باهستگی و ساکنی خوانند (۲) و آنک بیاموخته
باشند پیوسته می باید خواندن و یان میداشتن

(۳) چر در دین بر پیدا است که ایزد میفرماید که هر کسی
که اوستا از یان باز کند روان او از بهشت چندان دور کنم که
پهنای زمین است (۴) و در زند اوستا آورده است که در
روزگار پیشین کسی که اوستا بیاموخته بودی و از یان باز کردی
تا آنکای که دیگر بار زهر کردی او را نان چنانکه بسگان دهند
دادندی (۵) و جای دیگر خوانده ام که نان سر نیزه بدو دادندی

در بیست و نهم

(۱) اینک چون سخاوتی و رادی کنند باید که بجای ارزانیان
کنند و اندیشیدن که این کسی را که این چیز بدو میدهم
ارزانی است یا نه

(۲) پس جهد باید کردن تا بنا ارزانیان ندهند (۳) چر
در دین بر^۲ آن کس که سخاوت بنا ارزانیان کند هرزه کاری
بی بود دوش خوانند و روز بروز آنکس را پادفراه و عقوبت
افزاید^۳ (۴) و هرچر بنا ارزانیان دهند آن چیز نیست کرده باشند

در سی ام

(۱) اینک بشب آب نشاید ریختن بخاطر از جانب^۳
اواخر که بتر بود پس اگر ضرورت ریختن^۴ باشد یک ایتا^۱ او
و بیرو ببايد خواندن و آب را آهسته ریختن

(1) جوانب MU (3) افزایش for و سختی J15 (2) پیدا است MU adds (1)
(4) ریختن J15 (5) که بشو بود for لیز بود MU (4)

(۳) و چند چیز است که کشتن ایشان بتر است و گناه بیشتر بره^۵ و بزغالر و گاو ورزا و اسب کارزاری و مرغ کاشکیذر که ملخ گیرد و خروس و ازین جمله خروس گناه بیشتر باشد (۴) و اگر ناچاره باشد خروسی که بانگ نکرده باشد شاید کشتن و سر ایشان نباید یستن (۵) و پیچ سر حیوان نایستد نباید خوردن که آن نا اشو داد باشد (۶) اگر سر نتواند یستن یک کره نباید یستن^۴ بدل آنرا

در سی و پنجم

(۱) اینک چون روی بخوانند شستن یک اشم و پرو بخوانند و درین ساختت برجم نهد تا آب از ناشتا در دهن نشود (۲) چون روی بشوید ~~و~~ بخوانند تا درج نشی^۵ زده شود

در سی و ششم

(۱) اینک ساختت واجب است بر مردمان و زنان برش نوم کردن زیرا که مردم در شکم مادر دشتان میخورند (۲) بسبب آنرا برش نوم باید کرد یکبار تا ازان پلیدی پاک شود (۳) چه اگر پانزده سالر شود و برش نوم نکند بهر چه دست باز نهد خوره و پاکی آن چیز بکاهد و بردرون و پادیانی نشاید که دست باز نهد

(۴) و در دین گویند که اگر کسی برش نوم نا کرده بصیرد روان او چنان گند^۱ که بتابستان نسا یک ماهر (۵) و چون

پایه یستن (۶) and (۵) J15 omits (۴) برة (۳) MU omits (۲) توانایی J15 (۱) گناه J15 (۵) for the last five words. (۴) جابه (۵) ES, زیر جامه (۶) J15 omits (۳) MU omits (۴) برة (۳) MU omits (۲) توانایی J15 (۱) گناه J15 (۵) for the last five words.

است و مرغ یا خروس طاقت آن نمیدارد که آن دروج از آن خانر باز دارد و مرغ بیاری دادن خروس میشود و بانگ میکند (۳) پس اگر وقتی چنان اتفاق افتد خروس دیگر نباید آورده تا بیاری یکدیگر آن دروج را بزنند (۴) و اگر خروس بیوقت بانگ کند نباید کشت که سبب این بود که گفتم (۵) چه در دین بر پیداست که دروجی است آنرا میبج خوانند بهر خانر که کودک بود آن کوشد تا گزند بدن خانر رساندش (۶) باید که^۲ خروس نگاه میدارند تا آن دروج را بزند و ازان خانر او را راه بدهد^۳

در سی و هفتم

(۱) اینک چون جایگاهی بود که بیمی و ترسی بود نسا در زیر زمین نهان کرده باشد آشکارا باید کردن چه عظیم کفر باشد (۲) چه در دین بر پیداست که نسا در زیر زمین نهان کنند اسفندارمد امشاسفند همی ارز چنان ساختت است که کسی را مار یا گودم در جامه^۴ خواب^۵ بود و زمین را نیز همچنان است (۳) که نسا در زیر زمین کنی چنین چون آشکارا کنی ازان رنج برماند

در سی و هشتم

اینک عظیم نباید پرچیدن از بسیار کشتن حیوان و گوسفندان (۲) چه در دین گوید که هر کسی که حیوان و گوسفند بسیار کشد بدان جهان هرتار موی گوسفند مانند تیغ تیز باشد و بروان آنکس آویزند

بدان خانر او را نمیکند (۳) MU omits (۴) جابه (۵) ES, زیر جامه (۶) J15 omits (۳) MU omits (۲) توانایی J15 (۱) گناه J15 (۵) for the last five words.

را کہ دران خانہ باشند آفرین کنند^۱ و ہر آئین آن سال کار آن خاندان بہتر باشد و دخل و اندر آمدن شان بہتر باشد (۵) و ہر کفر کہ^۲ آن از بہر روان^۳ و درندگان کنند^۴ ہمچنان باشد کہ ہر روان خویشتن کردہ باشند (۶) و چون ازین گیتی بگذرند آن روانہا پذیرہ او باز آیند و خرمی کنند و اورا دل باز دہند و نیز پیش دانار اورمزد آزادی کنند و گویند کہ اشو روان مارا از یاد باز نکرد تا او در آن جہان^۵ بود ما ازو خشنود بودیم اکنون ما ہمداستانیم کہ اورا آن کرفہای ما ہم بہرہ کنی و روان اورا بجایگا^۶ اشوان رسانی (۷) این سخن بگویند و آن روان را امید میدہند تا حساب او بکنند (۸) پس با او بچینود پل گذر کنند تا بجایگا^۷ خویشتن برسد پس ایشان باز گردند

(۹) پس جہد باید کردن تا فرورد یانرا نیکو دارند و روان پدران و مادران و خویشان ازیشان بازادی باشند (۱۰) چہ اگر بناخشنودی برگردند نقرین کنند چون این روان ازین گیتی بشود اورا ملامت کنند و گویند تو پنداشتی کہ ترا پیوستہ آنجا رہائی خواہند کردن ترا بدین جہان نمی باید آمدن (۱۱) اکنون تو بسوی ما کار کفر کردہ بودی و مارا یاد کردی مانیز ترا فریاد رسیدی و ازین جایگا^۸ بیم ناک ترا برہانیدی (۱۲) او بسیار پشیمانی میخورد و پیچ سودی ندارد

در سی و ہفتم

(۱) اینکہ جہد و کوشش باید^۱ از ہم کاسر جددینان باید پرہیزیدن و بکوزہ ایشان آب نباید خوردن (۲) و اگر کوزہ برنجین

از بہر (۱) MU omits (2) MU adds (3) MU omits (4) MU omits (5) MU omits (6) MU omits (7) MU omits (8) MU omits (9) MU omits (10) MU omits (11) MU omits (12) MU omits

روان او ہر سر چینود پل رسد امشامفندان و یزان از گند آن روان بریزند و حساب و شمار او نتوانند کردن (۶) او ہر چینود پل بماند و نتواند گذشتن و بسیار پشیمانی خورد و سودش ندارد (۷) و اگر کسی^۱ برش نوم باید کرد و نتواند کرد و نکند اگر ہزار بار سر^۲ بپادیاب^۳ کند ازان پلیدی پاک نگردد و آن مرشت^۴ پلیدی است کہ در میان رگ و پی است و گوشت و استخوانست بجز^۵ نیرنگ دینی دیگر ہمچ چیز پاک نشود (۸) و آنکس نیز کہ برش نوم مردمان کند باید کہ مردی باشد روان دوست و راست گفتار و پرہیزگار چنانکہ بیمارسانی و مستوری^۶ مشغول باشد (۹) اگر زنہار در وی خیانتی پدیدار آید در آن ملامت باید کہ دستوران اورا یکمیک بند باز کند و بگورن مکان دہندش^۷ (۱۰) باید کہ بدین کار مردی پاکیزہ تر و پرہیزگار تر نگرینند تا این گناہ از وی حاصل نیاید

در سی و ہفتم

(۱) اینکہ چون فروردیان در آید باید کہ ہرکس در خوردن طاقت^۱ خویش درون و یزشن و میزد و آفرینگان فرمایند و کنند (۲) و این دہ روز ہر ہمہ کس فریضہ است آن بہتر کہ بتخانہر خویش سازند چہ روانہا ہر کسی بتخانہر خویشتن شوند (۳) و گوش بدیشان دارند تا درون و میزد و آفرینگان سازند

(۴) آن دہ روز ہمہ روانہا بدین گیتی باشند بہر خانہ کہ میزد بیشتر کنند آن کدخدرا و کدبانوی^۱ آن خاندانرا و آن جملہ

(1) MU adds (2) MU adds (3) MU adds (4) MU adds (5) MU adds (6) MU adds (7) MU adds (8) MU adds (9) MU adds (10) MU adds

بر افزونی را بیازرد باشند (۳) و هیچ کار و گرفتار بهمینوان
نتواند رسیدن تا ایشانرا خشنود نکند و ممکن نیست که بهیچکس
تمام حق این سر کس باز گذارد

(۴) در زند پاد و خست گوید *سایه لودد لودد لودد*
سایه لودد لودد لودد *سایه لودد لودد لودد* *سایه لودد لودد لودد*
سایه لودد لودد لودد که ای زرتشت نباید که پدر و مادر و پیر بد
بیازاری

(۵) پس هر روز سر بار فریزوانست که در پیش این سر
کس دستا بکش کردن و گفتن که شمارا مراد چیست تا من
آن اندیشم و گویم و کنم (۶) اگر ناشایست از من در وجود
آمده است باید که مارا اشو دان کنند

در چهل و یکم

(۱) اینک زن دشتان عظیم بیاید پرچیزیدن تا نان و خورش
بر پیمان بدیند (۲) چه آنرا بتواند خوردن بیش ندیند و
آب بهیچکس از بهر آنرا که هر چه از زن دشتان سر آید
بهیچ کار نیاید

(۳) چون نان خواهند خوردن دست باستین کنند یا
چیزی بر بالا آستین نهند می باید که دست برهنه او هیچ
جا باز نیاید (۴) چه هر قطره آب که بر اندام زن دشتان

(1) Both MU, J15 have this name in the genitive (2) J15 *سایه لودد لودد لودد*
وجود (خود؟) خود (3) MU *سایه لودد لودد لودد* MU

یا ارزین بود^۱ بپادیاب و آب بیاید شستن تا آب خوردن
شاید^۲ (۳) اگر کوزه سفالین و چوبین بود المتر نشاید^۳

(۴) زیرا که هرگاه که کسی بنا شسته کسی خوردن دل میل
بسوی او کند چه گناه بود گناه کردن را دلیر شون و روان او
بدروندی گراید

در سی و نهم

(۱) اینک آتش بهرام را که در شهری یا در دهی نهاده باشند
نیکو باید داشتن (۲) و بشب یکبار بر باید افروختن و بروز و بار
(۳) چه اندر دین پیداست که اگر آتش بهرام نبود هیچکس
از شهری بشهری نتوانستندی شدن زیرا که از خورگ آتش بهرام
است که در راهها کس برکس زیادتی^۴ نتواند کردن

(۴) باید که هرگز تمام بدیند و کسی که می افروزد او را نان
و نفق بدیند (۵) چه هرگاه که آن آتش خشنود شون و نیکو دارند
هر آتش که در هفت کشور زمین بود از آنکس خشنود باشد

در چهلیم

(۱) اینک پیرد را و پدر را و مادر را نباید که آزارد و اگر
بسیار رنجی و دشواری و زیان از ایشان بر بیند^۱ المتر نباید که
جواب ایشان بزیدتی باز ندیند (۲) چه خشنودی ایشان در
خشنودی ایزد پوستر است هرگاه که ایشان را بیازارد او مرز

اگر کاسه یا کوزه: J15 adds (2) پس با آتش بمالیدن J15 adds (1)
برنجین یا روئین آب خورد همه بدین میوه پاک کنند اگر گای و چوبین
بود از خانه دور کنند بچیدنی بخشنه مثل ابو خشتین آلوده بچینین
J15 adds (5) دست درازی J15 adds (4) خوردن J15 adds (3) یاد باب کنند
سخت و درشت از ایشان بشنوده البته نباید آزارد

آنکه بون زیاده نشود بزنگانی نیز آن باشد که هر کسی که از بهر خون کاری کرده باشد که خود پس از وی بکنند بسیار فرقت تا بدست خویش کند نه از پس وفاتش

در چهل و دوم

- (۱) اینک سخت پرہیز باید کردن از گناہ همیصالان (۲)
- همیصالان آن^۱ بون که کسی دروغ و^۲ بہتانی بر کسی نہد یا کسی با زن کسی خیانتی کند تا زنی از شوہر خویش بستر جدا کند (۳)
- این گناہ است کہ ہمچہ توجش نیست الا کہ از آن کس کہ ترا گناہ در وی جستر باشد آمرزش خوابی (۴) پس^۳ چینود پلی آن روانرا باز دارند تا آن گاہ کہ خصم او در رسد و دادی از وی بستاند آنگاہ رہائی یابد
- (۵) ہر گاہ کہ کسی دروغی یا بہتانی بر کسی نہد تا آن دروغی باز پس میگویند دل آنکس آزارد نو نو روان آنکس را پادفراہ میرومانند (۶) این گناہ بکار کفر نشود تا خصم را خشنود نکنند (۷) این گناہ سختست بہاید پرہیختن تا نکنند

در چهل و سیوم

- (۱) اینک تشخیص باید کردن بکشتن خرفستران و حشرات زمین چہ در دین کفر عظیم نہادہ است
- (۲) خاصہ این پنج چیز است یکی وزغ کہ در آب باشد دوم مار و گژدم سیوم مرجش^۴ کہ می ہرن چہارم مورچہ و پنجم

اگر نہ (۳) MU دروغ و (۲) J15 omits the first two words (1) MU omits the first two words (4) Es مکس; J15 has مکس on the margin.

چکد میصد استیر گناہ باشد (۵) و ہر پادیاوی کہ باشد از پانزدہ کام زن دشمنان بہاید پرہیزیدن (۶) از مرد اشوسہ مگام دور باید بودن و چشم او در ہر چہ نگاہ کند خورہ و پاکی آنچیز بگاہد

- (۷) و ہر ہر زن فریزوانست دوازده دشمنان گناہ یشتن (۸)
- یکی از جہت آن گناہ را کہ در مینو جستر باشد (۹) دوم از جہت آن گناہ را کہ در ستارگان جستر باشد (۱۰) سیوم از جہت آن گناہ را کہ در خورشید جستر باشد (۱۱) چہارم از جہت آن گناہ را کہ در ماہ جستر باشد (۱۲) پنجم از جہت آن گناہ را کہ در مینو آتش جستر باشد (۱۳) ششم از جہت آن گناہ را کہ در مینو آب جستر باشد (۱۴) ہفتم از جہت آن گناہ را کہ در مینو زمین جستر باشد (۱۵) ہشتم از جہت آن گناہ را کہ در مینو باد جستر باشد (۱۶) نہم از جہت آن گناہ را کہ در خورداک جستر باشد (۱۷) دہم از جہت آن گناہ کہ در مرداک جستر باشد (۱۸) یازدہم از جہت آن گناہ را کہ در خوردک گاہ^۱ جستر باشد (۱۹) دوازدهم از جہت آن گناہ را کہ در بہرنسا جستر باشد (۲۰) پس ہر کسی فریزوانست این قدر را اگر کسی توانگرتر بود ہژدہ فریزوانست و اگر بغایت سیم دارد بیست و یک جای دیگر خواندہام کہ بیست و چہار فریزوانست اما کہترین^۲ کسی را این کہ ما یاد کردم واجہست

(۲۱) آنچہ بزنگانی کند بہتر بون ہماچندان بون کہ کسی درختی باز نشانہ ہر سال میوہ آن درخت میخورد ہر سال ہماچندان کفر می افزاید (۲۲) و اگر دہ سال و اگر صد سال بزید ہر سال ہماچندان بیشتر می شود (۲۳) اگر پس از وی کنند

(2) MU کمترین (1) MU omits the first two words (2) MU omits the first two words (4) Es مکس; J15 has مکس on the margin.

(۳) که گناه مانده کفر همچنان که کفر ازان وقت که^۱ بکنند (۴) تا مردم زنده باشد هر سال دیگر بر میشود (۵) و گناه نیز همچنان هر سال بر سر میشود و چون توبت بکنند دیگر نیفزاید همچون درختی بود که خشک شود و دیگر افزایش نکند (۶) و توبت آن بهتر که پیش دستوران وردان کند و توجش که دستور فرماید چون بکنند هر گناهی که باشد ازین بشود (۷) توبت دستوران کنند توبت هم خوانند (۸) و اگر دستور نباشد پیش کسانی باید شدن که دستوران بگماشته باشند و اگر ایشان نیز نباشند بنزد یک مردی روان دوست باید شدن و توبت^۲ بگردن (۹) در وقت آنکه از دنیا بشود بر پسران و دختران و خوبشان فریزوانست که توبت^۳ در دهن رنچور دهند اشم و هو در دهن دهند (۱۰) چه دستوران گفته اند که چون توبت^۲ بگردند اگر چه بسیاری گناهها کرده باشند بدوزخ نرسند بسر چینود پل پادفراه بدهند پس به جایگاه خویش رسانند (۱۱) و توبت^۳ آن بود که آن گناهی که کرده باشند توبت^۳ بکنند و دیگر آنگناه نکنند اگر کنند آن باز پس آید

در چهل و ششم

(۱) اینک چون مردم چهارده ساله باشند کشتی بریاید بستن چه دستوران گفته اند که آن نه ماه که در شکم مادر بوده اند هم اندر حساب باید گرفتن (۲) چه در دین ما کاری بهتر از کشتی داشتن نیست هر مرد و زن فریزوانست (۳) و بروزگار پیشین اگر کسی پانزده ساله تمام

(1) MU adds (2) MU پفت.

موش (۱) پس هرگاه که وزغ از آب بر آورند و خشک کنند بعد از آن بکشندش هزار و دویست درم سنگ کفر باشد (۴) و هرگاه که ماری بکشند و اوستا که آنرا هست بخوانند همچنان بود که آشموغ را بکشته باشد (۵) و هرکسی مرجش بکشد چندانی کفر بود که کسی ده روز باژ میخواند (۶) در دام اهرمن هیچ چیز زیانکار تر ازین نیست چه اگر بهوا بر میزد پشیر شود و اگر در خاک میزد گرم شود و اگر در آب میزد زرد شود و اگر در گوشت کفتار میزد مار شود و اگر در سرکین میزد خزندگان شود (۷) هر که مورچه دانه کش بکشد چندانی کفر بود که کسی هورمز یشتی بخواند (۸) و هر که خراستر بسیار کشد چندانش کفر بود که پیر بدی یزشن یزدان میکند هر دو کفر یکسانند (۹) هر که موشی بکشد چندان کفر بود که چهار شیر بکشد باشند (۱۰) پس بر هر کس فریزوانست بر خراستر کشتن جهد کردن

در چهل و چهارم

(۱) اینک بهیدیزان تا توانند کردن پای بر زمین نباید نهادن چه گناه باشد مر سقندارمد امشاسفند را زرنج میرسد (۲) و آنرا گناه کشاده دوارشنی خوانند

در چهل و پنجم

(۱) اینک پیوسته می باید که توبت کردن بر یاد دارند (۲) هرگاه که گناه از دست آید^۱ جهد باید کردن تا پیش چربدان و دستوران وردان شوند و توبت بکنند

(1) ES جهد.

در پنجاه ام

(۱) اینک هر روز بامداد که از خواب برخیزند نخست دست را بآب پاک نباید شستن

(۲) پادریاب یا بر میوه یا گیاهی که آب بدو نرسیده باشد دست و روی و بینی و چشم و پای شستن پس خشک کردن بآب شستن سه بار چنانکه از روی^۱ تا گوش تر شود (۳) دهن برهم باید نهادن تا آب در دهان نشود چه اگر قطره از ناشتا در دهن شود سیصد ستیر گناه باشد (۴) پس دست تا بازو سه بار بآب شستن نخست دست راست پس دست چپ و همچنین پای راست و پای چپ شستن

(۵) پس کیمنا مرزا گویند چه هرگاه که چیزی بواج خواهند خواندن باید دست روی^۲ پادریاب^۳ شسته باشد اگر نه اوستا پذیرفته نباشد و درج نشش نه بدو ارد تناوری گناه باشدش

در پنجاه و یکم

(۱) اینک بر هر کس فریضه است کودک بدبیرستان فرستادن و چیزی آموختن (۲) چه هر کار و کفر که فرزند کند همچنان باشد که پدر و مادر بدست خویش کرده بود (۳) پس جهد باید کردن تا چیزی نیکو بیاموزند شان از کفر و گناه آگاه کنند چه از بهر روان خویشتن میکنند تا ایشان بر کفر کردن دلیر باشند (۴) چه اگر نیاموخته باشند پس کار و کفر کمتر کنند بروان پدر و مادر کمتر رسد (۵) و نیز آن باشد که اگر فرزند را بدبیرستان دهند و چیزی نیاموزند بر گناه کردن دلیر باشند آن گناه بگردن پدر و مادر باشد

بآب MU (۱) روی J 16 omits (۲) روی MU (۳) for گوش MU (۱)

شدی و کشتی نداشتی او را بسنگسار کردند که نان و آب بروی حرامست

در چهل و هشتم

(۱) اینک چون کودک هفت ساله بصیرد باید که یشتی سرورش از بهروی نباید کردن و درون شب چهارم یشتن (۲) چه در دین گوید که روان کودکان بروان پدر و مادر رود و اگر پدر بهشتی باشد با وی بهبهشت شود اگر دوزخی باشد بدوزخ رسد اگر مادر بهشتی باشد باری بهبهشت رسد و اگر دوزخی بود با وی بدوزخ رسد

(۳) پس هرگاه که یشت سرورش بگردند روان کودک از روان پدر و مادر جدا شود و بهبهشت شود و در پیش یزدان پدر و مادر را شفاعتخواه باشد بدان جهان

در چهل و نهم

(۱) اینک چون دیگ پزند آب دو بهره سه یکی تهی باید کردن باید که سه یک دیگ تهی بود تا اگر وقتی که دیگ بکوشد بسر بر نشود و آب در آتس نشود (۲) چه اگر نه چنین کنند و آب در آتس شود هزار و دویست درم سنگ گناه بود پس نگاه باید داشتن تا این گناه نچهد

در چهل و نهم

(۱) اینک چون آتش بر چینند یک ساعت هم آنجا باید داشتن تا بوم آتش سرد شود پس بر گرفتن و بآتشگاه بردن (۲) نشاید که زمین گرم آتش بآتشگاه بردن تا معلوم باشد

در پنجاه و چهارم

(۱) اینک اگر کسی زنی چکر دارد اگر از وی فرزند تربید حاصل آید بستری آنکس شاید و آنکس بریده پل نباشد (۲) و اگر مادیند بود باید که مرد غافل نباشد از بهر وی خود بستری بگمارد (۳) خوبشاوندی روان دوست پسر خود بنشانند تا روان او بریده پل نیوی

در پنجاه و پنجم

(۱) اینک چون نوزود کرده باشد و اتفاق که درون نتواند یستن باید که بواج اورمزد نان خورد پس واج چنانکه از درون بکنند بکنند تا کم گناه باشد

در پنجاه و ششم

(۱) اینک چون کسی آب تاختن خواهد کردن باید که از پای آب تاختن نکند (۲) چه در زند جد دیو داد آن را گناه گران گفتر است

(۳) چون آب تاختن بنشینند باید که از پاشنه تا سر انگشت پای آب تاختن بیش نکند چه اگر بیشتر بود هر قطره تنافوری گناه باشد (۴) چون آب تاختن خواهند نشستن یک ایتا ابو و پیربو گفتن چون کاری تمام شود سر اشم و دو دو بار سوم سه بار چهار و چهار پنج و چهار شش و چهار هفت و چهار هشت و چهار نُه و چهار ده تا سر خواندن (۵) چه هرگاه چنین کنند بر چشم و دل مردمان شیرین باشد و نزدیک پادشاهان سخنش قبول بود

(1) J 15 adds حاصل آید for زاید (2) MU omits بنشانند.

(۱) پس حق فرزند را آنگاه گذارد^۱ باشند که ایشانرا چیزی بیاموزانند خاصه از دین شایسته و ناشایسته چه سرمایه اینست اگر نه کار این جهان بر نیک و بد بسرمی آید

در پنجاه و دوم

(۱) اینک برهمه کس فریضه است که هر سال فروردین ماه در آید روز خوردن درونی بکردن و هر چه بدست توانند آوردن از همه چیز بدان درون نهادن بخششومن دوازده یشتی تا آن سال کارهای بد و روزی و دخل اندر آمدن بهتر بود

(۲) چه در دین به پیداست که هر سال چون فروردین ماه و خوردن روز در آید روزی بمردم بخشند هر چه در آن سال به مردم خواهد گذاشتن آنروز بنویسند (۳) پس چون این درون یزند خوردن امشاسفند آنکس را شفاعت کنی باشد

در پنجاه و سوم

(۱) اینک چون در روزگار پیشین کسی بسفري خواستندی شدن که کمتر از دوازده فرسنگ بودی این یک درون بیشتندی تا اندر آن سفر رنجی نرسید و کارها بر مزان بودی و شغلها کشاده شدی (۲) و بر همه کس فریضه است که چون بسفري خواهند شدن این درون یستن

(۳) تا آنکس بسفر باشد هر بهرام روز این درون بفرمایند یستن تا آنکس بسلامت بخانه رسد (۴) بخششومن اینست دوازده پیرد را خود معلوم است

(1) J 15 adds کردن (2) Corrected from دوازده of both MU and J15.

تا در ساعت تدبیر کار کودک کند همچنان چون روان از تن جدا می شود مانند طفلی است و هیچ راه بجا نگاه خربش نمی دارد (۷) چون زنده روان بپشتند سرورش اشو را بشناسیدند سرورش اشو مانند قابل می باشد که آن روان بخوبیش پذیرد و از دست او من و دیوان نگاه دارد (۸) چون زنده روان نپشتند بعد از آن هر بدن پذیرد سرورش کند مانند آنست که چون زن فرزند بزاید بعد از آن پذیرد قابل کند (۹) و باشد که تا کسی آید که آن فرزند برگیرد و در پیچد هلاک شده باشد

(۱۰) پس چنان واجب کند^۱ بیشتر کسی را بدست کند همچنان بر هر کس^۲ واجب میکنند زنده روان خویش بپشتن تا ازین بلا ایمن باشد (۱۱) و نیز آن باشد که اگر جایگاهی وفاتش رسد که کسی نبود که روان او یزد چون زنده روان بیشتر بود او را باکی نبود و ایمن باشد (۱۲) و بکنند چیزی آنست که زنده روان بیشتر واجب است خاصه درین روزگار که هر بداند کم مایر مانند چون بدست خون بیشتر باشد بزرگ کاری بود

در پنجاه و نهم

(۱) اینک در دین بر اویزه مازدیسنان^۳ زنار نیایش کردن فرمودند (۲) که نیایش ایشان آنست که هر روز سه بار بامداد نماز پیشین و نماز شام در پیش شوهر خویش باز ایستند و دست بکش کنند و گویند که ترا چه اندیش است تا من آن اندیشم و ترا چه میباید تا من آن گویم و ترا چه میباید تا من آن کنم که فرمائی

(۳) هر چه شوهر فرماید آنروز بر آن بپاید رفتن (۴) و البتہ بی

پداسست که J15 adds (3) چه کسی for ممکن J15 (2) چنانکه که J15 adds (1)

در پنجاه و هشتم

(۱) اینک خار پشت را نشاید کشتن و هر جائی که ببینند بر باید گرفتن و بصکرا بردن تا بسوراخی شود که عظیم گرفت می داشتند (۲) زیرا که خار پشت در خانم مورچر شود مورچر بمیرند هزاران مار را و دیگر گزندگانرا بگیرد و خورد و او هم خرفستر خورد (۳) پس این سخن از جمله واجبات است

در پنجاه و هشتم

(۱) اینک می باید که بهدینان جهد کنند تا زنده روان یزند (۲) چه هرگاه که زنده روان بیشتر باشد هر سال همچندان گرفت بر سر می شود دوم سال دو چندان گرفت بود (۳) که زنده روان^۴ همچنان تا مرد زنده باشد هر سالی همچندان گرفت میفراید (۴) و از پس آن این نیز باشد که اگر دران ساعت آنکس انوشه روان شود کسی نباشد که سرورش وی یزند چون زنده روان بیشتر شود سرورش اشو آن روانرا بخوبیش پذیرد و اندر آن سه روز نگاه میدارد و نگذارد که هیچ گزندی و زیانی بوی رسد (۵) و شب چهارم بر چینون پن بارش ایزد و مهر ایزد یار باشد تا حساب و شمار او بکنند و جایگاه خویش شود

(۶) و این زنده روان بسبب آن نهاده است که همچنانکه کودک از مادر جدا شود او را قابل باید تا او را نگاه دارد و از زمین برگیرد و آن ساعت که می زاید می باید که حاضر باشد

(1) MU adds (2) MU omits the first three words. (3) MU adds (4) MU adds

در شصت و یکم

(۱) اینک سخت نباید پرمختن از دروغ گفتن^۱ که سر مهر گناها دروغ است

(۲) زرتشت از هومزد پرسید که دروغ زن مانند کیست (۳) هومزد بر افزونی گفت دروغ زن با اهرمن همکار است

(۴) در دین گوید که دروغ گویان را آخرت نباشد و در میان مردم حقیر باشند (۵) اگر مردی مکتشم باشد او را بنزدیک مردمان حرمت نباشد و حرمتی ندارند (۱) فرجام دروغ زن بد باشد اگر چه بسیاری مال دارد مهر از دست وی بشود و عاقبت به مردم نیازش باشد و نیز تاختمکان شان کم باشد

در شصت و دوم

(۱) اینک راستی گفتن و راستی کردن بیش باید کردن و خوبیش بدن داشتن که هیچ چیزی در مردم بر از راستی نیست

(۲) و اینجهان و آنچهان هومزد از راستی بیافرید و از راستی بر جایگاه مانده است از بهر راستی را پاکیزه شون (۳) و اهرمن گنجستر هیچ چیزی بر ازان نترسد که از راستی (۴) و رستگیز از راستی نباید کردن و بر جایگاه که از راستی بنا گرفت خوره دران جایگاه راه یافت و هر خاندانی که بیش بماند از بهر راستی است و اهرمن دران جایگاه راه نیابد (۵) و گفته است در دین که یک مرد راست بهتر از مهر عالم دروغ گوی چون کاوه اصفهان آهنگری بود چون

نشاید کردن MU adds (1)

رعایت شوهر هیچ کاری نکردن تا خدا ازان زن خشنود باشد (۵) چه خشنودی این در خشنودی شوهر پیوسته است چه هرگاه که فرمان شوهر کار کند در دین او را آشو خوانند و اگر نه او را چه^۱ خوانند

در شصتم

(۱) اینک در دین بر اویزه مازنیسان^۲ امید می داریم تا روان ما^۳ از دوزخ رستگاری یابد (۲) و امید می تمام در بستر ایم و بتاقتیق بدانستر ایم که چون در دین بر استوان باشیم بهبشمت رسیم (۳) و میدانیم که بهبشمت رسیدن بکردار نیک باشد و بدان رستگاری یابیم و نیکی اندیشیم و نیکی گوئیم و نیکی کنیم

(۴) و هیچ نیکی کردن بهتر ازان نیست که چون بهدینی را کاری سخت پیش آید که روان وی بخوابد شدن مر ترا باید آنچه دسترس باشدت یاری دهی تا ازان آستانه بیرون آید و نگذاری^۴ که او دین بگذارد^۵ (۶) و چون^۶ بعد ازان تا او بر دین باشد و هرکار و کفر که او کند و فرزندان او همچنین بود که بدست خویش کرده باشد

(۷) و هم از جهت گزیت^۷ نیز در مانده باشد یاری دادن فریضه است تا آنکس را خلاص دهند و بر جای خون بماند و او را ثوابی حاصل آید

نگهداری MU (4) ما J15 omits (3) پده است که J15 adds (2) چه J15 (1) سر for سرگزندت MU (7) و چون for که MU (6) نسیارد MU, ES (5) گزیت

گناه کرده و فرزندانش را همسپندان بود که بدست خویش کرده بود

(۷) اگر با زن بهدینان کند حالی بر شوهر حرام شود و اگر کودک بزاید حرامزاده بود (۸-۹) و آنگاه گناه ازین بشود که آنکس نزدیک شوهر وی شود و بگوید که مرا بازن تو چه واقعه رسید خطا در وجود آمد اگر عفو کنی تو دانی والا که مرا تیغی کشی خون من بر تو حلال است (۱۰) اگر باخشد گناهش ازین بشود والا این گناه هیچ نوعی ازین بندشود

(۱۱) و این گناه را گناه خصمان خوانند تا خصم خشنود نشود گناه بریزد روان وی بر سر چینود پل باز دارند تا آنگاه که خصم او برسد و خصمی خود کند و جواب او باز نهد

در شصت و چهارم

(۱) اینک عظیم پرهیز باید کردن از دزدی کردن و چیزی از مردم بزور ستدن

(۲) چه در دین پیداست که هر کسی که یک درم از کسی بدزدد و چون بداند دو درم از وی باز باید ستدن یک درم آنکه برود و یک درم بتوان آنکه دزدی کرد (۳) و گوش ببايد بریدن و ده چوب ببايد زدن و یک ساعت بزندان باز داشتن

(۴) و اگر یک درم دیگر بدزدد همسپندان دو درم باز ستدن و دیگر گوش بریدن و بیست چوب زدن و دو ساعت بزندان باز داشتن (۵) و اگر سه درم و دو دانگ بدزدد دست راست ببايد بریدن (۶) اگر پانصد درم بدزدد ببايد آویختن

۱) نریزد MU (۳) بکشد J15 (۲) نیغی کشی for نمی کشی J15 (۱)

پای بر راستی داشت و سخن بر راستی همیگفت تا چون ضحاک که همه کشور او داشت و چون بر راستی او سخن میگفت جملہ دیو و مردم از وی ترسیدند و هر گفتاری بروی چیره بود بر وی مظفر شد بجهت سخن راست که میگفت (۶) اهرمن گجستر چون مینوی راستی بنید سر هزار سال بپوش افتاده بود (۷) از بیم راستی سر بر نمی توانست گرفتن و از بیم راستی نیارست دریدجهان آمدن (۸) و هر چیزی که تو در آن نظر میکنی که بر جای مانده است چون تکمیلی آن باز جوئی بر راستی مانده باشد (۹) و در زند اشمن و چو راستی است و بهر آن اشمن و چو زیاده خوانند

در شصت و سیوم

(۱) اینک سخت پرهیز باید کردن از روسپی بارگی از بهر آن که هر کسی که زنی بفریبد و با وی فساد کند آن زن در ساعت بر شوهر حرام شد (۲) و بعد از آن هر باری که شوهرش با وی کرد آید همسپندان بود که با مردم بیگانہ نزدیک شده باشد (۳) هرگز بر شوهر خویش اشو داد نشود و اگر درین حال با زنان جد دین بتر باشد از بهر آنکه اگر آن زن آبستن شود همسپندان بود که بهدین بجهت دینی افتاده بود و آن مرد بدان مرگزان شود

(۴) و آن نیز باشد که آن زن آبستن شود از بیم بدنامی کودک را هلاک کند (۵) پس آن کس که فرزند آن وی باشد همسپندان بود که بدست خویش فرزند را هلاک کرده بود پس او مرگزان باشد (۶) اگر آن کودک بزاید و بر دین نماند هر

۱) Both MU, J15 add در.

(۷) چند چیز است که می باید که بهدینان بر خوبستن مستوای کنند (۸) یکی سخاوت کردن با ارزانیان و دوم راستی کردن و میوم بر مهر کس مهربان بودن و چهارم یک دل و راست بودن و دروغ از خوبستن دور داشتن (۹) و این چهار خصلت اصل دین زرتشت است و باید که آنکس خود نپسندی بهیچکس مپسند^۱ (۱۰) زیرا که دادار اورمزد گوید که ای زرتشت اگر خرابی که پاکیزه و رستگار شوی و بهیچاگاه پاکان رسی این دو کار مکن (۱۱) یکی آنکه مهر مینو^۲ گیتی بگریز و چیزی گیتی را باخوار دار و آن مینو گرامی دار و از بهر این بحق جهان باز جوید و مینو رها مکن (۱۲) دوم آنکه به مهر کس راست گوئی و راست کن باش یعنی هر چه باخود نپسندی بهیچکس مپسند^۳ و چون چنین کردی اشو باشی

در شصت و ششم

(۱) اینک بر مهر زنان^۴ فریضه^۵ دوازده همامت ایام فرمودن چه گناهیک در دشتان و در دیگر وقتها جسته بود جملها پاک شود
(۲) و در زنده جد دیو دان گوید که کسی که او دوازده همامت ایام^۶ بیشتر بود و گناهها از وی پاک شود چنانکه بر خرمن نگاه بادی عظیم در آید و آنرا ببرد همچنان گناه ازین بشود و مردم پاک و آویزه شود
(۳) و زنانرا ازین فریضه^۷ تر کاری نیست چه در دین بر پیداست که دوازده همامتی که بیزند صد هزار تناول گرفت بود اگر

زنان for کس J15 (4) مکن J15 (3) و J15 adds (2) نکنی J15 (1)
ایام J15 adds (5) است زنان را J15 (6) MU omits (6)

(۷) آنجا عقبوبش این باشد و مینوان خون بروان^۱ پانده فراه کشد (۸) و اگر کسی نداند بمینوان دو چندان گرفت از و باز گیرند و بروان این کسی دهند (۹) و اگر گرفتار از گناه همیشه بود عوض دهند و روان او را پان فراه نمایند

(۱۰) آن کس که چیزی از کسی بزور ستده باشد بر مینوان هر یکی را چهار عوض باز ستانند بر بدل یکی (۱۱) آنکس که راهداری میکند چون بدانستند واجب کند که چون بگیرند در ساعت بکشندش

در شصت و پنجم

(۱) اینک هر کسی پیوسته میسپارداری کردن در نیک و بد بپای^۲ دارد و نیکی جویمزد بر نگاهداشتن^۳ (۲) چه دادار اورمزد از مردم دو چیز خواهد یکی آنکه گناه نکند دیگر آنکه میسپارداری کند (۳) و مردم هر چند میسپاردارتر بود بر نیکی و ارزانی برو میسپاردار آنرا روزی بیشتر بخشند از آنکه دیگر کسی را (۴) و هر کسی که او میسپاردار نبود نان خوردن حرام شون با او هیچکس را نیکی نشاید کردن

(۵) و در دین بر پیداست که مردم بی سپاس چون بصیرت هر جا که نساء او بنهند بوم اسفندارند همی ارزمانند گوسفندی که گرگ را بزند (۱) و مرغ که نساء ایشان خوردن بر درختی که بخشید و بنشیند آن درخت بخشکند و مردم که بسایگر درخت بنشیند بیمار شود

for انگاشتن MU (3) بپای MU (2) بروان MU omits (1)
به نگاه داشتن

(۲) همچنان اگر در آب روان نگاه کند دوازده درم سنگ گناه باشدش و اگر پانزده گام آب روان شود پانزده درم سنگ گناه باشدش و اگر در آب روان بنشیند پانزده تفرول گناه باشدش (۳) و اگر در باران برون و هر قطره که بر اندام او چکد تناول گناه باشدش.

(۴) و در خورشید نباید نگریدن و با مرد اشو سخن نباید گفتن (۵) پات برهنه بر زمین نشاید نهادن (۶) بدست برهنه هیچ چیز نشاید خوردن نان^۲ سیر نشاید خوردن (۷) دو زن دشتان باهم نشاید خوردن و نشاید خفتن^۳

(۸) تا سه روز نیامده است^۴ سر نشاید شستن و بعد از سه روز اگر خویشتن را پاک بدید یک روز دیگر نباید نشست و تا نه روز بر آمدن اگر خویشتن را پاک بدید یک زمان دیگر نباید نشستن (۹) اگر بیست^۵ نه روز دشتان باشد دیگر باره باید پنداشتن که نو دشتانست و تا سه روز دیگر باز باید نشستن و هر چیز همچنان باید کردن که اول نشستم^۶

(۱۰) اگر گمان باشد که او را دشتان آمده است جامه نباید کندن و پس نگاه کردن اگر دشتان شده باشد جامه که بکنده باشد پاک باشد (۱۱) و اگر کودک شیر دارد جامه را از کودک باز کنده بماند دهند تا شیر خورد پس بکسان باید دادن (۱۲) پاک باشد و لیکن چون مادر سر بشوید کودک را نیز نباید شستن

(۱۳) و دشتان باید که نظر بهیچ پادیاوی نه بگذارد که اگر هزار گز بود همه را پلید کند و ادیاب شود (۱۴) با کسی

در خورشید و در مرد اشو نظر نشاید کردن (۱۴) as follows: (1) J15 has § (۲) MU adds (3) J15 adds: (4) و اندام با یکدیگر نباید زن (5) MU adds: (6) MU omits نشستم for (۵) نیامده است

دوازده جماعت ایام بود هزار هزار تناول کفر بود چون بروز یزند همچنان کفر بود

در شصت و هفتم

(۱) اینک عظیم زنانرا پرهیز باید کردن از روسپی کردن (۲) که در دین بر پیداست که هر زنیکه با مرد بیگانه بخفت او را جر' باید خواند و جزای تقصیر آنست که با همه جادوان و گناپکاران یکسان باشد

(۳) و در زنده جد دیودان گوید که هر زنی که بان و مرد بیگانه گرد آید بر من که اورمزد رنجست (۴) چه اگر در رود آب نگاه کند بکپانده و اگر در دار و درخت نگاه کند بر درختان کم شود و اگر با مرد اشو سخن گوید خره و پاکی مردم بکپانده (۵) زرتشت از اورمزد پرسید برای او چه بایست (۶) دادار اورمزد گفت که او را زودتر بباید کشت که از ازدها و همه دام و دد زیرا که او در دام من زیانکارتر است

(۷) پس چون چنین است زنانرا خویشتن عظیم کوشش باید داشتن تا بر شوهر خویش حرام نشوند (۸) که هرگاه که چهار بار تن بدیگر کس بدهد بعد آن چندان^۲ بخانه شوهر بود حرام باشد نو نو گناه با روانش^۳ می افزاید

در شصت و هشتم

(۱) اینک زن دشتان چشم بر آتش افکند دوازده درم سنگ گناه باشد و اگر در سر گام آتش شود هزار و دویست درم سنگ گناه باشد و اگر دست بر آتش کند پانزده تناول گناه باشدش

روانش for آب و آتش (3) J15 چون (2) J15 چه (1) J15

(۸) در زند جد دیو دان فرموده است که هر کسی که نسا ندید و برگیرن ریصن و مرگززان باشد^۱ و هرگز پاک نشود و روانش دروند بود

در هفتاد و یکم

(۱) اینک کسی از بهر دارو و درمان نسا نصی باید خوردن زهار که نخورند
(۲) چه در زند جد دیو دان میفرماید که اگر کسی نسا خورده باشد خان و مانش نباید کندن دلش از تن بیرون آوردن و چشمانش نباید کندن (۳) و تا این عذابها با وی نکنند تا رستخیر روانش در دوزخ باشد

در هفتاد و دوم

(۱) اینک چون کسی نسا بآب و آتش برد مرگززان باشد
(۲) چه در دین فرماید که سن و ملخ که بسیار آید از آنجهت آید که نسا بآب و آتش رسانیده باشد (۳) همچنان زمستان سرد تر بود و تابستان گرمتر بود

در هفتاد و سیوم

(۱) اینک چون گاوی یا گوسفندی بجایگاهی نسا بخورد تا یکسال گوشت و شیر و پشم هیچ چیز از آن کار نیاید (۲) بعد از یکسال پاک باشد و اگر آبستن باشد بجراش هم تا یکسال پاکه نیابد

(۱) MU omits § (۸) up to باشد (۲) J15 نکشه.

برسم دان دارد سخن نگوید و اگر چیریدی برسم بدیست دارد از دورتر اگر باوی سخن گوید یا سر گام زن دشتان برون وادیاب شود

در شصت و نهم

(۱) اینک آفتاب نشاید که بر آتش افگند چه هرگاه که آفتاب در آتش افتد گناه^۱ بود (۲) اگر آتش بر آفتاب بگذرانی سر استیر گناه باشد اگر چیزی بسر آتش فرو کنی باید که آن سرراخی ندارد و خوره و زور آتش کمتر میشود تا دانی

در هفتادوم

(۱) اینک کسانیکر ایشان نسا بدانگاه برزد باید که دو دست جامه از بهر این کار نهاده باشند (۲) آن جامهها در باید پوشیدن و سارا دو بار سگدید کردن یکبار آنگاه که جان از وی جدا شود و دیگر آنگاه که بر خولند گرفتن
(۳) پس آن هر دو تن باید که پیوند باشند ریسمانی در دستهای خویشتن بستن تا دست از یکدیگر جدا نشود (۴) و چون می جنبانند حاضرش باید بودن و با کسی سخن نگفتن (۵) و اگر زن آبستن بود بچهار تن برگرفتن چه آن دو نسامت
(۶) چون سارا بپریخته باز آیند سر و تن بیادیاب باید شستن از بهر آنرا بدان زودی دروندی یا سرگی نبود
(۷) و اگر سارا سگه نیکو ننمایند و برگیرند^۲ بهر چند که باشند جمله ریصن و مرگززان باشند^۳

(1) J15 adds بیشتر (2) J15 has for the first nine words the following:— و برگیرند (3) J15 has for the first nine words the following:— و اگر سارا سگدید کردن و برگیرند (4) J15 omits the last five words.

ناخه بنسا رسد اورا گناهی نباشد (۴) و اگر جوئی و کشت نگاه
نکرده باشد آب بنسا رسد آنکس ریمن باشد سرش برشوم
باید کردن

در هفتاد و ششم

(۱) اینک چون زن بزاید باید که بیست و یک روز سر
نشوید و دست بهیچ چیز باز نهد و بزبام نشود و پای پر آستانر
در سرای نهد (۲) و بعد از بیست و یک روز خویشتن را چنان
ببند که سر بتواند شستن سر بشوید (۳) و بعد از آن تا چهل روز
بر آمدن از نزدیک آتش و چیزی جوین و مفالین باشد باید
پرپیختن (۴) پس چون چهل روز باشد سر شستن و هم
کاری شاید کردن

(۵) تا چهل روز دیگر بر آمدن مرد نشاید که با وی نزدیکی
کند که گناهی عظیم باشد تواند بود که دیگر بار آبستن شود
چون زن در چهل روز آبستن زودتر پذیرد که بعد از چهل روز
(۱) و بعد از چهل روز خویشتن را پلید بیند مگر بدبستی
داند که از کودک آمده است اگر بدستان باید داشتن

در هفتاد و هفتم

(۱) اینک چون زنی را کودک بزبان شود نخست چیزی
پادیاب و زور آوران آورده باید دادن تا دل اندرون او پاک
کند (۲) تا سر روز آب نشاید دادن البتہ آن چیز که درو

(1) MU omits دیگر (2) J15 omits the last thirteen words, found in EB
only; MU has for these words - که جمله زنان زودتر آبستن شوند

(۳) و اگر مرغ خانگی نسا خورد همچنین یکسال گوشت
و خایه او پاک نباشد

در هفتاد و چهارم

(۱) اینک چون بامداد که از خواب برخیزند نخست چیزی
بردست باید افگندن یعنی دستشو (۲) پس بآب پاک دست
شستن چنانکه دست از ساعت تا سردست سر بارشستن و روی
از پس گوش تا زیر زنج تا میان سر شستن باشد و پای تا ساق
سر باز شوید پس کیصنامزدا بخواند

(۳) اگر جایگاه باشد که آب نمود و بیم آن بود که نیایش
در گذرد دست را سر بار بکاک بماید شستن و نیایش کردن
(۴) پس چون بآب رسد دیگر باره دست و روی شستن و
نیایش کردن

(۵) پیش از آنکه چیزی بردست افگند دست و روی نباید
شستن تناول گناه باشد و دست و روی ناشستن بهیچ چیز
نتوان کرد

در هفتاد و پنجم

(۱) اینک چون کسی کشت زار انباری خواهد کردن اول
باید که باهمه راه آب گذر نگاه باید کردن تا نسا بیست یا
نیمت بعد از آن آب گذارن همچنین (۲) اگر در آن میانر
آب در کشت زار باشد نسا پدیدار آید اگر تواند پرپیختن
بدرچزد و اگر آب بتواند گردانیدن بگرداند (۳) و اگر آب

(1) MU omits the last nine words.

را چنان بهتر و خوشتر که ران مرد بران رود و باد را آن بهتر که بر مرد ران جهد و ایست را آن بهتر که مرد ران بروی نشیند و مگاو و گوسفند را آن بهتر که مرد ران شیر او بخورد و خورشید و ماه و ستارگان را آن بهتر و خوشتر باشد که بر مرد ران تابند

(۳) تا آن حد رادی و سخاوتی عزیزست که دادار اورمزد میفرماید که خواستم که پاداش دهم مرد ران را و اگر در خوردنی باشد هیچ پاداش نیکو نیافتم که در خور او باشد مگر آفرین (۴) همیشه نیکمردان پیوسته امشاسفندان آفرین میکنند مرد ران را که از نیکان چیز خویش دریغ ندارد

(۵) چر در دین بر پداست که دادار اورمزد زرتشت اسفندمانرا گفت که بهشت گروتمان از بهر رادی آفریدم که بارزانیان کند و چیزی بایشان بخشد و دوزخ تاریک از بهر کسانست که چیزی بنارزانیان دهد

(۶) همگین در دین بر پداست که سی و سه راه بهشت است (۷) الاروان رادان اگر روان هیچ کس دیگر بدان راه پا بهبهشت^۱ نتواند رسیدن مگر یکا راه^۲ (۸) و روان رادان بهر سی و سه راه بهبهشت^۳ تواند رسیدن (۹) و هیچ کس را آسانتر از رادان نیست بهبهشت رسیدن

در هشتادم

(۱) اینکم وقتیمست که یک اشم و جو بخوانی گرفتار او ده چندان بود (۲) وقتیمست که یک اشم و جو بخوانی گرفتار او صد چندان بود (۳) وقت بود که یک اشم و جو بخوانی گرفتار او

(۱) J15 omits بهبهشت (۲) J15 omits راه (۳) J15 omits § (۸).

آب یا نمک در باشد (۳) و این سه روز از وقت تا وقت باشد چنانکه اگر نماز پیشین کار افتاده باشد تا بنماز پیشین بودن یک ساعت دیگر در گذشتن آب نباید خوردن (۴) بعد ازان تا چهل روز بر آمدن بکناره باز نشستن پس برشوم کردن (۵) آن کودک چهار ماه شدن هرگاه که بزاید خود مرده باشد از بهر آنرا که تا چهارم ماه نرسد جان بوی نمی رسد (۶) و اگر بعد از سه ماه این کار افتد احتیاط عظیم بجای آوردن^۱ بدین کار ساختن بایستادن

(۷) چر دین ما بدین کار باز بستر است چر اگر ریمن باشد خویشتن را پاک ندارد تا او زنده باشد هرگز ازان ریمنی پاک نشود (۸) اگر ده هزار بار سر بپایان بشوید البقره هیچ ازان پاک نشود (۹) چر این ریمنی نه از بیرون است از اندرون و هر استخوان و رگ و پی است آب چیزی را پاک کند که بر پوست باشد (۱۰) پلیدی که آن استخوان است الا نیرنگ دینی دیگر هیچ چیزی پاک نشود

در هفتاد و هشتم

(۱) اینک در هر صراحی کسی از دنیا و دیران شود نخست سه روز دران باید گوشیدن که گوشت تازه نخورند و نیزند (۲) چر بیم باشد که کسی دیگر و دیران شود و خویشاوندان آن کس سه روز گوشت نخورند

در هفتاد و نهم

(۱) اینک جهد باید کردن تا سخاوتی و رادی با بهان و ارزانیان کنند (۲) چر رادی کردن چنان بزرگوارست که زمین

بجای آوردن for بجایه کردن (1) MU

(۴) من بیافریدم الا اکنون درمیان روزگار چه از روزگار کیومرث تا اکنون سه هزار سال است و اکنون تا ستاخیز سه هزار سال مانده است پس ترا درمیان آفریدم (۵) که هر چه درمیان باشد عزیز تر و بهتر و ارجمندتر باشد همچنان که دل درمیان همه تنگ است لاجرم عزیزتر است همچنان چون ایران زمین از دیگر زمینها ارجمندتر است از بهر آنکه درمیانش (۶) و این ایران شهر اقلیم چهارم است از جایهای دیگر بهتر است بسبب آنکه درمیانش (۷) پس ترا درمیان آفریدم بجهت عزیزی ترا پیغامبری دادم و بیان شایسته فرستادم دانش دوست و دین دوست

(۸) پس ترا بکنندین عزیزی بخلق فرستادم و دانشها که مردمان بجان کنند بی مکنند بدست نمی توانستند آورد بر تو روشن و خوار کردم و ترا جملہ دانشها آگاه کردم (۹) جملہ دانشها در اوستا بدو آموختم بزبانیکه در جهان هیچ کس ندارد خوار و آسان و زندهش بزبانی بتو گفتم که درمیان مردمان روانتر است هم تو بدان فصیح تری

(۱۰) با این همه بزرگواری که بتو دادم ای زرتشت ترا اندرز میکنم که هر کفر که امروز بتوانی کردن بفرما میفکن بدست خویش تدبیر روان خویش بکن (۱۱) بدان غره مباش که هنوز جوانی است بشاید کردن تا اندیشه کنی که پس ازین بکنم (۱۲) که بسیار کسان بودند که زندگانی ایشان یکروز بود و کار پنججاه ساله در پیش گرفته بودند

(۱۳) پس جهد کن تا کار امروز بفرما نیفکنی (۱۴) چه اهرمن گنامینو دروند دو دروج بدین کار بگماشته است که

چند هزار بود (۴) وقت بود که یک اشم وهو بخوانی گرفه او چند ده هزار بود (۵) وقتست که یک اشم وهو بخوانی گرفه او چندانست که قیمت اینچههان

(۱) اما آن اشم وهو که ارزش چند ده است آنست که چون نان خورند بگویند (۷) و آنکه ارزش چند صد است که بعد ازان خوردن بخوانند (۸) و آنکه ارزش یکهزار است آنست که از خفتن از پهلو در پهلو گردی و درست بخوانی (۹) آنکه ارزش ده هزار است آنست که چون از خواب برخیزی و بخوانی (۱۰) و آنکه ارزش قیمت اینچههانست آنست که در وقت جان کندن بخوانند چه اگر خویشتن نتواند خواندن دوستان و خویشاوندان در دهن او دهند (۱۱) چه اگر دوزخی بود همیستگانی شون و اگر همیستگانی بود بهشتی شون و اگر بهشتی بود گروثمانی شون

در هشتاد و یکم

(۱) اینک هر کار و کفر که بپاید کردن جهد باید کردن تا دران روز بکنند با فردا نیفکنند

(۲) چه در دین بر پیدا است که دادار او مزود زرتشت را گفت ای زرتشت بر از تو بعالم کسی نیافریدم و پس از تو هم نیافریدم تو گزیده منی و این عالم از بهر تو پدیدار کردم (۳) و این همه خلایق که من آفریدم و این جملہ بادشاهان که بودند و باشند امید میداشتند که من ترا بروزگار ایشان بیافرینم تا ایشان دین قبول کنند و روان ایشان بگروثمان رسد

کنند (۵) ما را نیز جهنم باید گردن تا هیچ گناه نماندیشیم و نگوئیم
و نکندیم باید که از دست و زبان و گوش و پای ما هیچ کاری نرود
که از آن گناه بود

(۶) چون چنین کردیم^۱ روزه هفت اندام بجای آورده
باشیم آنچه از دیگرندینها از نا خوردن روزه است در دین ما
از گناه نا گردن روزه است -

در هشتم و چهارم

(۱) اینکه چون بخوانند خفتن یک یتا اهو ویریو و یک

اشم و جو باید گفتن و توبت بگردن و گفتن که

۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱

۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱

(۲) پس بخفتن و هرگاه که چنین کنند که گفتن و کستی

در میان دارن تا جمله گرفتارها که در جهان میکنند در آن شب

هم بهره باشد در موی که بر آید و فرو برک می درم گرفتار بود

چون از پهلو گردن یک اشم و جو بخوانند

(1) J15 (2) This Pahlavi passage is given in MU. (3) Corrected from

۱۱۱۱۱۱ of MU. (4) Corrected from ۱۱۱۱۱۱ of MU. (5) Corrected from

۱۱۱۱۱۱ of MU (6) J 15 gives the following corresponding Pahlavi

passage with its Persian version :-

۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱

این پهلوئی عبارت در فارسی نیز نوشته است - او اخش پر پشیمان پر

بغت يوم چون او اخش منید ۱۱۱۱۱۱ يوم و خسته يوم و چست و مینم

و کورد پر دادستان پر بخت يوم

یکی را نام دیر است و دیگر را پس (۱۵) این هر دو دروچ پیوسته
با هر دو مان کوشش کار کنند تا کار او باز پس افتد (۱۶) چه هر کار
و گرفتار که فرا پیش آید آن دروچ که نام او دیر است گوید که
دیر بخوای زیستن و این کار همه وقت بشاید کردن و دروچ که
نام او پس است گوید اکنون فرا گذار که پس ازین بشاید
کردن (۱۷) پیوسته این هر دو دروچ روانرا از کار خویش باز
میدارند تا فرجام در رسد همه کارها باز پس افتاده بود و
حسرت و پشیمانی خوردن هیچ سودی ندارد (۱۸) پس کار
و گرفتار ازین جهان بشود

در هشتم و دوم

(۱) اینکه چون از جامه خواب برخیزند همانجا بنگاه
کستی باز باید بستن و گامی بی کستی نباید نهادن

(۲) چه اندر دین بر پیداست که هر گامی که بی کستی فرار

نهد فرمانی گناه باشد بچهارم گام تناول گناه باشد که هزار

و دویست درم سنگ بود (۳) پس خویشدن را ازین گناه نگاه

داشتن و کستی بر بستن

در هشتم و سیوم

(۱) اینکه از روزه داشتن نباید پر بیختن (۲) چه در دین

ما نشاید که همه روز چیزی نخورند چه گناه بود

(۳) ما را از روزه داشتن اینست که بر چشم و زبان و گوش

دست و پای روزه داریم از گناه کردن (۴) قومی در آن

میکشند که همه روز چیزی نخورند و از چیزی خوردن پرچیز

در هشتم و نهم

(۱) اینک چون کسی از دنیا بشود در آن سر روز جهد باید کردن تا پیوسته پشت سرش میکنند و آتش می افروزند و اوستا میخوانند چه روان سر روز درین دنیا می باشد

(۲) شب چهارم سر درون نباید بشتن یکی بخششومن روشن آستاد و یکی بخششومن نای وه^۱ و یکی بخششومن اردا فرور و جامه و چیزی اشو داد بران درون بشتن

(۳) جامه باید که نو بود و از همه جنس باشد و چون دستار و پیرای و نمک و کستی و شلوار و پنام و موزه (۴) بر میزبان آن جامها مانند بدیشان دهند پس هر چه نیکوتر آنجا روانرا شکوه بیشتر می باید زیرا که آنجا پدران و مادران و جمله خویشان ما آنجا اند (۵) چه روان در آن دنیا یکدیگر را بشناسند و باز پرسند پس هر کس را که جامه نیکوتر بود شکوه بیشتر و خرمتر باشد (۶) بهمه حال چون جامه کهند و پاره شرمسار باشند و دل گرانی کنند

(۷) آن جامه را اشواد خوانند و چون بیزند بران و دستوران باید دان که جای ایشانرا مزاوار است (۸) و دان بدیشان اشواد است^۲ از بهر آنکه آن روانها با ایشان نزدیکترند و جهد کنند تا جامه دوخته بود

(۹) چون جامه را پیریدی یزد آنروان را حساب و شمار میکنند چون پیرید (۱۰) ~~دس دس دس دس دس دس دس دس~~ بگوید و فرست را ازینجانب بآنجانم می نهد آن روان بچینود پل

(1) MU ناره for نای وه meaning the angel l'âm: Pahlavi rāē vēh.
(2) MU omits the last five words.

در هشتم و نهم

(۱) اینک هر گاری که پیش آید از دانایان و خویشاوندان باید پرسیدن با ایشان مشورت کردن و از رای و تدبیر خویش هیچ کار نکردن

(۲) چه در دین بر پیداست که ایزد بر افزونی زرانشت را گفت که هر گاری که خواهی کردن خرد و دانش باید و جای بروی نزدیک دانا کار خود باوی بگویند و دانا دستور در آن کار مگالش کنند^۱ تا اهرمن در میان راه نیابد و آنکار را خلل نرسد

(۳) بمانین اسفندارمدم امشاسفند آنگاه که بر مینوچه دیداری شد اورا این اندوز وصیت کرد که ای مینوچه اگر کار تیز تر باشد اورا از سویمان چاره نبود و اگر چه دانا اسپی نیکو بود اورا از تازیانه چاره نبود و اگر چه دانا مردی بود اورا از مشورت کردن گزیر نبود تا آن کار تمام شود

در هشتم و نهم

(۱) اینک سگ آبی نشاید کشتن و اگر جائی بر بیزند بر باید گرفتن و بآب روان بردن (۲) چه در زند جد دیو داد آنرا گناه عظیم فرموده^۲ است و هر کسی که سگ آبی بکشد تاخمدانش نماند

(1) MU has, for the last eighteen words, the following:—

که یکجا برد با دانایان باز گویند و مگالش بیفکنند

(2) MU نهاده

باشد که خورش بدو داده بود در خور آن خوردنی (۳) و اگر
بیمی و ترسی از ایشان نباشد هیچ چیز بدیشان نباید دادن چه
گناهی عظیم بود

در نود و یکم

(۱) اینک هر چیزی که بنسا ریمن شده باشد چگونه باید
شستن

(۲) زو یکبار بپایاب شستن و یکبار بتخاک خشک کردن و
یکبار بتاب شستن (۳) نقره دوبار و برنجین و ارز زین و سربین و
روئین سر بار شستن بپایاب چهار بار شستن و سنگین شش بار
فیروزه و یاقوت و کهریا و شب چراغ و عقیق و مانند این و هر چه
از معدن کان باشد جملہ شش بار بدانگونه بشوید که گفتم (۴)
پس پاک باشد چنانکه هر باری بپایاب بشویند و بتخاک
خشک کنند و بتاب بشویند آنکاه دگر باره همکین تا سه باره
یا چهار بار یا شش بار تا آنچه فرموده است

(۵) سروارید را دوگونه فرمودند لیکن قرار آنست که
همکین سنگین شش بار شویند (۶) و چوبین و سفالین جملہ
بباید افگندن (۷) جامه تن هم بباید شستن دشمار چنانکه گفتم
بعد از آن بر جایگاهی نهادن که آفتاب و ماهتاب در وی می
تابد ششماه بعد از آن بزین دشمن شاید

در نود و دوم

(۱) اینک آتش بهرام را نیکو باید داشتن که کسی نکاهاری
او کند و نیکو داشتن و غمناخواری او کردن (۲) و بزمش بدان

بگذرد (۱۰-۱۱) و چون شب چهارم از دنیا بکینود پل رسد
نخست با آتش گاه شود و پس بیک گام بستر پایر رسد و بدیگر
گام بر ماه پایر رسد بدیگر گام بتخورشید پایر رسد بچهارم
گام بکینود پل رسد و بکجا بکاه خویش برندش

در هشتاد و هشتم

(۱) اینک دار که بران مرده را برند یا بدان بشویند و آنک
بتخون و پلیدی آلوده بود و آنک زن دشمن باو اندام برهنه
بدان باز نهد و آنک مردم را بدان بر دار کنند این جملہ چوبها
را حذر باید کردن و بدان باز نزن چه جامه پلید باشد و نشاید
سوختن (۲) بجای باید نهادن که کسی برنگیرد و نکیند تا کار
مردم نیارود

در هشتاد و نهم

(۱) اینک دین هر مرد نگاه دارد که کسی نسا بکیمت بخورد
و ببهدینی دهد یا نسا بر بهدین افکند (۲) ناکام فرمان او باید
که برش نوم کند و پیش ران و دستوران توبت کند (۳) بعد از آن
اورا درین گناهی نماند و قوجش که دستوران گویند بگذارند تا
گناش ازین بشود

در نودم

(۱) اینک نشاید که هیچ چیز بمردم گنهگار دهند مانند
آن باشد که در زفر آردها نهاده باشند (۲) و اگر خوردنی باشد که
بتخورد ایشان دهند ایشان بگناه کردن شوند آن کس هم بهره آن

بر چند پل for بگرومان (1)

در نود و چهارم

- (۱) اینک کسی بر کسی نیکوئی و نوازش کند باید که قدر آن بدانند و منت بر خود نهند و اگر تواند بدان مقدار او را نیکوئی کنند
- (۲) در دین بر پیداست که کسی بر کسی نیکوئی کند او رمزد بر افزونی او را ده چندان عوض بدهد (۳) و اگر حق ناسپاس باشد در اوستا چنین آورده است که او را گناه عظیم باشد (۴) و اهرمن گنجستر چنین گوید که آن گناهگار از خویشاوند منست فرجام او بدست من خواهد رسید و بدست پیچ دیوی او را من نتخواهم داد دست خود پاد فراه کنم (۵) موبدان موبد گوید باید همر زرتشتیان را که ازین گناه خود را دور دارند

در نود و پنجم

- (۱) اینک می باید که همر بهدینانرا واجبست که هر روز سر بار خورشید نیایش کردن
- (۲) اگر یکبار کند یک تناول کفر باشد و اگر دو بار کند دو چندان باشد و اگر سه بار کند سه چندان باشد (۳) و اگر یکبار نکند سی استیر گناه باشد و اگر دو بار نکند دو چندان گناه باشد و اگر سه بار نکند سه چندان گناه باشد
- (۴) و ماه را و آتش را همین است (۵) پس واجبست در دین بهدین همر ز نیایش بجای آوردن

در نود و ششم

- (۱) اینک کسی بدان جهان شود دیگران را نشاید که گریستن کنند و اندوه دارند و شین مومی کنند (۲) چرا که هر

تمام چنانکه امسال آن هیزم پارینر بسوزند (۳) نیم شب بیفروزند و بوی بروی نهند چنانکه باد بوی آن بدرد

(۴) دیو و دروچ بدوان چر از خورده آتش وهرام است که ما در میان این قوم زندگانی میتوانیم کرد (۵) چر اگر ورج و خورده امشاسفندان و زور آتش بهرام نبود روزی و زندگانی نتوانستندی کردن (۵) پس واجب کند که هیزم آتش داشته و آتش را بوی بدهند تا عاقبت خواستاری در رسد پشت و پناه او را دانند تا او پسندیده بود

در نود و سیوم

- (۱) اینک می باید که همر بهدینانرا پر هیزم کردن از غیبت پس روی گفتن
- (۲) در زند جد دیو داد گوید که از جمله گناه غیبت بزرگتر است (۳) هر کسی که غیبت کسی بکند چنان باشد که نسا خورده باشد و نسا خورده گناهی همدین کتاب پیش ازین گفته شده است اما حقیقت چنین است تا او را درین دنیا عقوبت نمایند بدان جهان نشود (۴) پس میباید که بهدینانرا جهد کردن تا ازین غیبت خود را نگاه دارند تا در وقت جان سپارش بگناه آن جزا نمایند (۵) در زند جد دیو داد گوید کسی که غیبت کرده باشد از آنکه اگر پیش او برود و اشو داد خواهد و او را اشو داد کند آن گناه از وی بشود

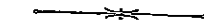
(۱) آنکسی MU (۲) نه MU adds

(۱) که زرتشت از هورمزد پرسید که پهلوئی آموختن مر کسان را شاید (۳) هورمزد بر افزونی جواب داد که هر که از نسل تو باشد موبد و دستور و پیریدی که خردمند باشد (۴) دیگر پیچ کس را نشاید جز از اینک گفته ام اگر دیگران را آموزد او را عظیم گناه باشد اگر بسیار کار گرفت کرده باشد فرجام او را بد زوخ بود

در صدم

(۱) اینک کسی کسی را بیگناه برنگانند یا بزند او را هر روز یک تناول گناه باشد تا او بزید (۲) چون ازین جهان بشود مهر ایزد و رشن ایزد حساب و شمار او نکنند (۳) پس او آنجا بماند بر درد و حسرت و پشیمانی بسیار میخورد و سودش ندارد (۴) می باید که ازین گناه خود را دور داشتن و با هم کس نیکی کردن

آنگاه 15 adds J (1)



اشک چشم شود آن رودی شود پیش چینود پل پس روان آن مرده آنجا بماند و او را از آنجا گذر کردن سخت باشد نتواند بر چینود پل گذریدن (۳) پس میباید که اوستا بخوانند و یزشن میکنند تا او را آنجا گذر آسان شود

در نود و هفتم

(۱) اینک مهر بهدینانرا واجبست که پیش موبدان و دستوران و ردان و پیریدان بقدر خود سخن گفتن و رچر ایشان بگویند بجان بشنوند (۲) و حقیقت دانند و دران پیچ جواب و سوالی نکنند
(۳) که در زند اوستا گوید هر که در گفتار بزرگان دین حجت آورد او را زبان بریزد تا مبتلا ازین جهان بیرون شود

در نود و هشتم

(۱) اینک بهدینانرا می باید که خط اوستا بیاموزند پیش پیریدان و اوستادان تا در خواندن نیایش و پشت خطا نرود
(۲) بیشتر واجت مر پیریدان را و اوستادان را هست که مهر بهدینانرا خط اوستا بیاموزند و اگر پیرید در آموختن ایشان تقصیر نماید او را عظیم گناه باشد (۳) که اورمزد بر افزونی زرتشت را گفت که هر پیریدی و اوستادی در آموختن اوستا بهدینانرا تقصیر کند او را از بهشت چندان دور کنم که پهنای زمین است

در نود و نهم

(۱) اینک موبدان و دستوران و ردان و پیریدان را نشاید که مهر کس را پهلوئی آموزند

بنام ایزد بخشاینده مهربان یارمند

کتاب صد در بندگش

آغاز کتاب

(۱) این دفتر شایسته^(۱) ناشایسته که بر مردمان فریضه باشد تا بر خوانند نیک از بد بدانند (۲) آنچه در دین بر هازد یسنان ایزد تعالی فرموده شرط خویش بجای می آورند تا فردا پشیمانی نباشد (۳) تکریر نباید خوردن هر وجر ندارد (۴) و بدین جهان تن دارد و روان ورزد تا بدان جهان رستگاری باشد (۵) و نیکی اندوزد و از گناه بپرهیزد تا نیکبخت و دو جهان باشد تا اورمزد^(۱) امشاسپندان ازین روان خشنود باشد

(۱) بدانند که چون دادر اورمزد گیتی بیافرید و هر چه اندر گیتی بداد و بعدل^(۲) ازان بگا^(۱) کیومرث بیافرید (۲) چون آهرمن پتیاره در گیتی آمد گاو جم اندر ساعت بهمن و کیومرث بعد ازان سی سال بزیست (۳) چون از گیتی بخواست شدن آهرمن دروند گفت که ازین گیتی پتیاره او منکد که پیچ راحتی بی رنجی درین جهان نتوان یافتن و بدان جهان روشن میشوم که پیچ رنج و بلا و دشواری در آنجای نیست (۴) و ترا بتر است که چون زراتشت اسفندتمان انوشر روان باک و ایدون باک و^(۳) ابا همر دیوان و درجان از جهان بیرون کند و تا رستاخیز

قرا K adds و for که E (3) بعد Thus all, for (2) و E, K add (1)

می آرند تا آن حد که قتل و خونریختن و کارزار در میان
افکنند (۸) و مردمان پای از فرمان عقل و خرد بیرون نهند و
کار ناشایست بد کنند (۹) این هم بد (۱) اکومن دیو است

(۱۰) اردیبهشت امشاسفند کار آن باشد که مردمان که
کار و (۲) کفر کنند بران جهان خرمی و رامش از اردیبهشت
امشاسفند باشد (۱۱) هرگاه که مردم خرم باشند بی آنکه
آنها سببی کند که آن خرمی از اردیبهشت امشاسفند در
دل ایشان افکنند از بهر آنکه کفر باشد که ایشان معلوم
نبوده و راه چینه پول (۳) بر اشوان اردیبهشت امشاسفند
فراخ کند (۱۲) چون باچینه پول (۳) گذر میکند راحت آسانی (۴)
اردیبهشت (۵) باشد

(۱۳) و اندر (۶) دیو کار آنست که مردمان را دل تنگی دهد
و غم و اندوه در دل مردمان افکند (۱۴) و چون مردم گناه
کنند ایشانرا بدوزخ برد و عقوبت بروانها بنماید (۱۵) مردم که
پیوسته دژم روتی باشند اندر (۶) دیو کند (۱۶) و سرچنود
پول (۷) نخست اندر (۶) دیو پیش آید و چنود پول (۷) بر
دروندان اوی تنگ کند

(۱۷) و شهریور امشاسفند کار آنست که عدل و داد در دل
پادشاهان دهد پیوسته پادشاهان عادل نگاه میدارند (۱۸) و هر
پادشاه که عادل بود دوست شهریور امشاسفند است (۱۹) و هر
پادشاه که (۸) عادل تر (۹) بود دیر تر بماند (۲۰) و زر و سیم و
دیگر چیزها که در گناهها و گویها باشد شهریور امشاسفند نگاه

(1) E, K (4) E, K (5) E adds امشاسفند (6) E (7) E (8) E (9) E (10) Thus, M, K; E (11) E (12) E (13) E (14) E (15) E (16) E (17) E (18) E (19) E (20) E

دین او باشد و مردمان بر دین او ایستاده باشند تو پیچ بدی در
گیتی نتوانی کردن (۵) و آهرمن گجستر چون این سخن بشنید
دری عظیم بروی رسید و هفت دیو اندر گیتی بداد اکومن و
اندر (۱) و ساول و نونانیکهیت (۲) و تاریخ و ازیریخ (۳) و پیشم (۴)
و هر یک ضد و همیستار (۴) امشاسفندان است

۲

(۱) اکومن ضد بهمن امشاسفند است و اندر (۵) ضد
اردیبهشت امشاسفند است و ساول ضد شهریور امشاسفند
است و نانیکهیت (۶) ضد اسفندارمده امشاسفند است و تاریخ ضد
خرداد امشاسفند است و ازیریخ (۷) ضد امرداد امشاسفند
است و پیشم ضد سروش اشو فیروزگر است

(۲) و بهمن امشاسفند کار آنست که مردم را نگذارند که
با یکدیگر جنگ و خصومت و کینه و تعصب اندر دل دارند
و دادستان راستی اندر میان مردمان پدید کند (۳) چون ظلم
در (۴) میان (۵) کم باشد و نگذارند که بر مردمان کار ناشایست
کند (۴) و خرد و عقل و فهم و حیاط (۱۰) و پیش ویر (۱۱) مردمان
بزیادت کند و مردم را براه راست می آورد

(۵) و اکومن دیو کار آنست که دل مردمان کار و کفر
نیک کردن سرد کند (۶) و هرگز که مردمان بدی کنند و
مردمان با هم خصومت کنند و جدل و لجاج پدیدار کند (۷)
و دران کوشد که با یکدیگر آشتی کنند و کینه و تعصب در دل

(1) E, K (2) E (3) E (4) E (5) E (6) E (7) E (8) E (9) E (10) Thus, M, K; E (11) E (12) E (13) E (14) E (15) E (16) E (17) E (18) E (19) E (20) E

و چون مردمان او را پند دهند او بتر باشد و نصیحت نپذیرد (۲۸) و بی طاعتی پادشاه مادر و پدر و زن در شوهر و بنده در خداوند که کند از نانیکیهیت^(۱) دیو باشد

(۲۹) خرداک و مردان امشاسفند کار آنست که هر شیرینی و چربی و خوشی که در آب و نبات و طعام^(۲) باشد ایشان کنند (۳۰) و چون روان اشوان بگروثمان و بهشت رسند و ایشانرا چیزی نیاید که بخورند و سیر باشند (۳۱) و آن^(۳) خرداک و مردان امشاسفند^(۴) کنند

(۳۲) و تاریخ و زاریخ دیو کار آنست که چیزهایی که ناخوشی باشد ایشانرا ناخوشی در آن چیزها دهند (۳۳) و در دوزخ روان دروندانرا خورشهای پلید بکنند و پلید و گنده ایشانرا دهند و موکل ایشان باشند تا آنگاه که آن خورشها خورند و عذاب روان ایشان نمایند

(۳۴) و سروش اشو فیروزگر کار آنست که همه جهان نگاه میدارد از دزد و بلایا و آفتها (۳۵) و هر شب سه بار بهمر عالم برسد مانند پاسبانی که پاس میدارند (۳۶) و با پیشم دیو^(۵) شمی هفت بار کارزار کند و او را از بدی کردن از جهان باز میدارد

(۳۷) و پیشم دیو کار آنست که خشم و کین در دل مردمان افکند و هر بدی که در جهان رود وی یاری کند و با گنهگاران یار شود تا ایشان بر گناه دلیر تر^(۶) باشند

(۳۸) و این هفت امشاسفند که دادار اورمزد بیافریده است و این کارهای بر ایشان باز بستر است و روا می دارند

(۱) E omits آن (۲) M, K omit طعامها (۳) E omits نانیکیهیت (۴) E adds به (۵) E adds امشاسفند (۶) E adds دلیر

دارد و بقوت شهرپور امشاسفند^(۱) این چیزها در کانهها^(۲) تواند شدن و بشکر خویش رسیدن (۳۱) و بدین جهان روزی که بدرویشان رسند شهرپور امشاسفند کند و بدان جهان شفاعت خواه درغوشان^(۳) بود

(۳۲) و ساول دیو کار آنست که پادشاهان که ظلم کنند و مصادره دوست دارد شان^(۴) و^(۵) طاری و دزدی و راه داری هر چه بدین مانند ساول دیو راه نماید و در دل مردمان افکند و مردمان^(۶) گم راه کند تا کارهای ناشایست کنند تا بدان سبب پلاک افتد

(۳۳) و اسفندارمد امشاسفند کار آنست که مردمان که کاری خواهند کردن برای و باندیش و تدبیر تمام کند و تکبر از طبع مردم ببرد و مردمان^(۷) خوش آواز و چرب سخن کند تا بر مردمان بار نامر^(۸) و تکبر نکند (۳۴) و چون رنجی و دشواری و دزدی صعب بمردمان رسد او مردمانرا صابور^(۹) کند و خرسند گرداند و بدان درد^(۱۰) دل خوشیها کند تا آن رنج بدان دل خوشیها بگذارد (۳۵) و چون^(۱۱) کفر کرده باشد و رنجی او را پیش باز^(۱۲) آید بدان سبب اسفندارمد امشاسفند نگهدارد که او از آن کار و کفر پشیمان نشود^(۱۳)

(۳۶) نانیکیهیت دیو کار آن باشد که مردمان بتکبر بکند و چون رنجی بمردم رسد نانیکیهیت^(۱۴) او را نگذارد و بیاشواند و چیز از او بر دارد تا کفرها نگوید و در ایزد ناسپاس شود (۳۷)

(۱) M adds دارد (۲) E adds کانه (۳) E adds در (۴) Thus, E, K; M adds سان (۵) E omits و (۶) E adds را (۷) E adds نامر (۸) Thus (۹) باز نامر (۱۰) E adds اگر (۱۱) E adds for تا (۱۲) E adds باز (۱۳) E adds شود (۱۴) E omits نانیکیهیت

و او را بساختن بشکنید (۲) و دانایان ایران جمله جمع شدند و (۱) با زراتشت اسفنتمان انوشر روان باد مناظره کردند (۳) و چون قوت وی دیدند و سخن گفتن وی شنیدند و دانش و فضل و علم (۴) معجزات آنها و برهانهاء (۵) وی بدیدند جمله عاجز متکبر شدند (۶) و بنزدیک جاماسپ حکیم رفتند و او را ازین حال آگاه کردند و جاماسپ را بیاری گرفتند (۷) و جاماسپ حکیم با زراتشت اسفنتمان انوشر روان باد (۸) مناظره کرد (۹) و چون سخنهاى او شنود و معجزه‌های وی دید عاجز شد و در ساعت بزراتشت و دین اقرار داد

(۷) و چون دانایان و فاضلان ایران شهر بدیدند که جاماسپ عاجز بماند و پیغام‌بری زراتشت برویش اقرار آورد نهر دانایان از پس جاماسپ حکیم (۱۰) برفتند و (۱۱) دین زراتشت اسفنتمان اقرار آوردند و بروی بگرویدند (۱۲) و گشتاسپ شاه این معجز چون از زراتشت اسفنتمان دید دین بر مازدیسنان پذیرفت (۱۳) و بدادش ایزد تعالی چهار چیز بگشتاسپ شاه داد که هرگز هیچ پادشاهی را نبود

(۱۴) دانار اورمزد او را پسری داد چون پشوتن که هرگز نصیر (۱۵) پیر نشود و عاقبت دین بر مازدیسنان بر دست او بجهان آشکاره کند (۱۶) و دیگر پسری داد چون اسفندیار که در عالم بمردانگی او کس نبود (۱۷) و دستوری و وزیری داد چون جاماسپ حکیم که هر چه بود و باشد او را معلوم بود (۱۸) و روان گشتاسپ شاه معاینه بر بهشت برد و جایگاه کرد

(1) E omits the last four words. (2) E omits علم و فضل (3) E omits (4) E omits the last four words. (5) E omits برهانهاء و بیاری (6) E adds: (7) E adds: و (8) E omits the last four words. (9) E omits (10) E omits (11) E omits (12) E omits (13) E omits (14) E omits (15) E omits (16) E omits (17) E omits (18) E omits

(۱۹) و مردم می باید که خویشی را از راه دیوان نگاه میدارند و براه اورمزد و امشاسفندان باز آیند و نگهدارند (۲۰) که این دیوان بروی چیره نشوند و او را براه آهرمن نر (۲۱) کشند (۲۲) تا از رنج این جهان و پاداه فراه آن جهان رستمر باشند

۳

(۱) چون اورمزد گیتی بداده بود گفت اگر من دین برین گیتی نفرستم و مردمان را ازین دین بر راست آگاه نکنم و مردمان (۲) از کار و کفر آگاه نکنم مردمان ازین کار و کفر آگاه نشوند و آهرمن بدین گیتی مسلط چیره شود و مردم را از راه برین و براه خویش باز برد (۳) پس مردمان بجملمگی در گمراهی هلاک (۴) شوند (۵) و بعد از سه هزار سال از گیتی بگذشت دین بجهان نفرستاد (۶) و بعد از سه هزار سال زراتشت اسفنتمان دیوان بجهان آشکارا رفتندی بر عادت آدمیان پریان مانند زنان و دیوان مردان از زنان پسندندی (۷) و باوی فساد کردند (۸) و چون زراتشت اسفنتمان دین بجهان آورد و آشکاره کرد قالب دیوان یکباره بشکست و در زیر زمین شدند (۹) اکنون که گناهی خواهند کرد بر کردار و مانند آدمیان نتوانند شدن مگر بر صورت خر و گاو و مانند این

۴

(۱) و زراتشت اسفنتمان دین بر مازدیسنان بر وشتاسپ شاه آورد و چون معجزات وی بدید و گفتار وی شنید دانایان ایران جمله جمع کردند (۲) و گفت با زراتشت مناظره کنید

(1) E adds (2) Thus K; M, E omit نه (3) E بخشد (4) E adds (5) E omits (6) Thus all: better thus: (7) E omits (8) E omits (9) E omits (10) E omits (11) E omits (12) E omits (13) E omits (14) E omits (15) E omits (16) E omits (17) E omits (18) E omits (19) E omits (20) E omits (21) E omits (22) E omits

صیاشانشی کہ این گیتی پاکیزہ باز کند مردمان^(۱) بی مرگ کند و مردمان چون تو فرمان دہی و بر انگیزانی دین بایشان گوید و ایشانرا پاکیزہ باز کند و از ہمر رنجہا برہاند و من این نتوانم کرن (۱۰) دادار اورمزد گفت آن ہمر بکند (۱۱) او ہم بسبب آن بتواند کردن کہ فرزند تو است و ہم برین دین تواند کردن کہ تو در جہان روا خواہی کردن (۱۲) ہر کار و کفر کہ فرزند کند ہمچنان باشد کہ پدر بدست خویش کردہ باشد

۶

(۱) اندر دین پیداست کہ مردم می باید کہ ہر کار و کفر کہ کنند بدستوری دستوران کنند (۲) چہ ایزد تعالی در انستا گفتہ است کہ مردم بسبب آن بیشتر بدوزخ شوند کہ کار کفر بدستوری دستوران نکنند و چیز^(۲) بیاموزند و اندیشہ کنند کہ ما این نیز نیاموزیم باز نپرسم کہ پس نتوانیم کردن (۲) این ندانند کہ ہر گاہ کہ نکنند و دوم کہ باز نپرسند و چند^(۳) ایشان گناہ باشد (۳) یکی آنکہ نکرہ باشد دوم آنکہ باز نپرسیدہ باشد

۷

(۱) این سخن نیز اندر دین پیداست کہ ازین ہمر مردمان کہ ازین جہان شدہ اند یک تن جہان باز گذشتن^(۴) ہرگز آنکس دروغ نگفتی و کاری ناشایست نکردی و گناہ نکردی (۲) بسبب آنکہ درین جہان مزد و پاداش و عقوبت و پادہ فراہ آن جہان دیدہ بودی و دانستی کہ راحت و خوشی ہر چہ صفت است و رنج و عقوبت ہر چہ دشخوارست

(1) E adds را (2) E چیزی (3) E چندان (4) Thus all; better read گشتی

(۱) اندر دین بر مازدیسنان گوید کہ چون زراتشت اسفندمان انوشروان باد^(۱) بہم پرسد دادار اورمزد شدہ دادار اورمزد اورا گفت ای زراتشت ترا از ہمر امشاسفندان و فریشتگان بہتر آفریدم (۲) زراتشت چون این^(۲) سخن بشنید عجیب بماند و گفت ای دادار وہ افزونی از بہمن و اردی بہشت و شہریور و اسفندارمد و خرداک و مرداک بہتر آفریدی (۳) گفت ازیشان ترا بہتر آفریدم از جہت آنکہ این عالم ہمر خلایق از پیش تو بیافریدم و پادشاهی چون ظہوروت و جمشید و کیخسرو و مینوچہر (۴) و این دین بر مازدیسنان بایشان نمودم و ہمچاکس زہرہ و یارہ آن نداشت کہ این دین روا بکند و تو تنها آمدی و دین پذیرفتی (۵) و بر دست^(۳) اندر ہمر جہان روا خواہد شدن ہمر عالم بخواہد رسیدن

(۶) چہ روز اول کہ تو دین از من پذیرفتی آب جویہا ایستادہ و حیوانات کہ علف در دہان داشت بگلو فرو نبردند از خوشی آواز تو کہ افستا^(۴) میخواندی و ہمر با جایگاہ ایستادند و گوش باوستا میکردند (۷) باول کہ آسمان و زمین آفریدم ہمر فرور اشوان را گفتم آسمان نگاہ دارید و چندانکہ یک بدست^(۵) نتوانستند داشتن و فرور روان تو بیامد و یک نیمہ از آسمان نگاہ میداشت (۸) و اکنون بہتر از ہمر خلایق^(۶) و فرشتگان و امشاسفندان آفریدہ ام (۹) و زراتشت اسفندمان درین سخن عجیب بماند و گفت ای دادار اورمزد من بہترم از

(1) E omits باد انوشروان (2) E omits این (3) E adds تو (4) E omits اورمزد (5) E adds اورمزد (6) E adds خلق

گرفرد از توانگران اندر خولپند و از درغویشان گناه نگردن
خولپند (۳) و چون کسی توانگر باشد و کار و کفر نکند آن
روان اندر مینوانست امشاسفندان بمرند و ترس و بیم و عقوبت
و باده فراه اندر دوزخ بروی نمایند اگر (۱) آهرمن با روانها می
کند و آن روان از (۲) بترسند (۳) و چیز با این روان دهند که
در تن آنست و این روان بدان سبب اندیشناک و غصاخوار
شود (۴) و توانگرانرا از جهت آن غم بیشتر باشد و
درویشان (۵) از جهت آن غم کمتر باشد و کمتر خورند (۶) و
هرچه ایشانرا در جهان می باید و آن نباشد دردی بدل
ایشان باز شود (۷) امشاسفندان روان که در مینوانست بهبهشت
برند و خوشی و آسانی بهبهشت اورا نمایند (۸) و هرگاه که
آن روان که تن است گناه کم کند چون این جایگر آید این
همه راحتها و خوشیها اورا خولپند بود (۹) و آن چیز بدین روان
که در تنست باز دهند و این خرم شود و از بهر آن غم کم
خورد (۱۰) چه مارا روان دو است یکی آنکه اندر تنست
و یکی روان راه خوانند (۱۱) و هر نیکی که آن روان که در (۱۲)
تن بکند اورا رامش نمایند و هر گناهی که بکند اورا عقوبت
کنند و خرمی و دژمی مردم بیشتر از آن باشد

(۱) و این سخن اندر دین گوید که درد و دشخواری که
بتن رسد از آن درد تن ندارند (۲) چه آن درد روان داند (۳) و
بدین شاید دانستن که دستی یا پای از کسی ببرند اگر هزار
زخم بعد از آن بران کنند آگاهی ندارند سبب آنکه روان از آن

را (۱) Thus all; better کم از (۲) M for (۳) E پیرهنه (۴) E adds
نداند better ندارد (۵) Thus M, K; E اندر (۶) E

(۱) که اندر دین گوید که این جهان مانند ابرست که
یکساعت بگذرد پایندگی در وی نباشد و نیک و بد بسر آید
(۲) پس طلب آنجای باید کردن که همیشه آنجای باید بودن
(۳) و اگر راحت و خوشی باشد هرگز نبگذرد و اگر رنج
و اندوه باشد بدایان نرسد نه آنچه گذرنده باشد دانایان غم
آن بخورند

(۱) و اندر دین پیداست که ایزد تعالی بزراتشت سفندمان
پرسید که هیچ مرد توانگر دیدی (۲) زراتشت گفت دیدم
بسیار (۳) ایزد تعالی گفت چون بصر و (۴) مال و خواسته او
کجا شد (۵) زراتشت گفت فرزندان (۶) خویشان و بی بر
گرفتند (۷) ایزد تعالی گفت او هیچ چیزی بخویشتن بتوانست
آوردن (۸) زراتشت اسفندمان (۹) گفت نه (۱۰) دار او رمزد
گفت اکنون چون این دیده مردمان را آگاه کنی که چیزی
اندوزی که با خویشتن بتوانی آوردن و اینجا بفریاد شما رسد
و آن چیز کار کفر کردنست (۱۱) و اگر آن چیز که تو باندوزی (۱۲)
و کسی دیگر بر دارد و بریش خنده تو بخورد و رنج که تو برده
باشی و برین جهان ترا جواب باید داد (۱۳) چرا باید اندوختن

(۱) و اندر دین پر مازدیسنان پیداست که زراتشت
اسفندمان (۲) از ایزد تعالی پرسید که توانگر چرا غم بیشتر خورند
از درغویشان (۳) ایزد تعالی گفت از بهر آنکه امشاسفندان

اسفندمان (۱) E adds چه (۲) E adds و (۳) E بردن (۴) E omits
اسفندمان (۵) E adds پس (۶) E adds باندوزیدی (۷) E

درخت و همه رستنیها آن امرداد امشاسفند است^(۱) (۴) نر^(۲) هرگاه کر پرپیز^(۳) آن هفت گانه بجایگاه آورند و نیکو دارند ایشانرا رنگی نرسد و یزشن و نیایش ایشان کنند تا از ایشان خشنود باشیم و برین جهان مؤد و پاداش بیابند (۵) و اگر پرپیز ایشان نکنند و ایشان نگاه ندارند بدان جهان بیماریهای بسیار باشد و بیشتر مرگ ناگهان بسیار باشد و بدین جهان عقوبت و پاداه فراه بیابند (۶) و پرپیز این هر یک نوشترام

(۱) فصل اندر کفر و گناه بنوشتم^(۴) بدانند که بدین در کفر گناه پایه خرد^(۵) بنهاده است (۲) و هر یک را نامی است فرمان و آگرفت و اوپرشت و اردوش و خور و بازاء و یانت و تنافور و مرکززان

(۳) فرمان هفت استیر باشد و هر استیری چهارده مثقال باشد (۴) و آگرفت دوازده استیر باشد (۵) و اوپرشت پانزده استیر باشد (۶) (۶) یانت صد و هشتاد استیر باشد (۷) و تنافوری سیصد استیر باشد (۸) مرکززان آنست که او را زنده نگذارند

(۹) اکنون گناهای خرد بنوشتم (۱۰) هرگاه کر یکتا^(۷) موی بیفگند و در دل دارد کر نگیرد و نر پرپیز فرمانی گناه باشد اگر کوچک باشد اگر بزرگ (۱۱) و هرگاه کر ناخنی بیفگند و طلب باز نند و نر پرپیز فرمانی گناه باشد (۱۲) هرگز کر در تن باشد نگرفتند و بیفگند فرمانی گناه باشد (۱۳)

(1) E omits امشاسفند است (2) Thus all, for و (3) Thus E, K; M اردوش صی اضیهر (4) E adds تا (5) E خورد (6) Thus all: add استیر باشد (7) E یکتا (8) E adds تا (9) E خورد (10) Thus all: add استیر باشد (11) E یکتا (12) E adds تا (13) E خورد

چایگر برفتر و مانند سنگی یا کلون است (۳) پس ازینجا بشاید دانستن که این درد و رنج روان میداند^(۱) و این تن او را چون دست اوزاری است آلتی که اگر این آلت گناهی بکند پاداه فراه بران باشد که این آلت کار فرموده باشد و اگر نر آلت مستوجب شود (۴) مانند آنکه اگر کسی شمشیری بر کسی زند پیچکس عقوبت بر شمشیر نکند چه بر آنکس کنند که شمشیر زده باشد (۵) و همچینین هر گناه که تن بکند و عقوبت بروان رسد و رنج او رانید^(۲)

(۱) اندر دین پیداست که دران بار که زرانشت اسفندمان بنزدیک ایزد تعالی چیزهای پرسید گفت ای دانا اورمزد چون من بدان گیتی شوم و خواهم که توا من خشنود باشی و امشاسفندان خشنود باشند بدان گیتی اندر چه کار و کفر کنم که بهتر باشد

(۲) دانا اورمزد گفت ما را بدان گیتی هر یک ویسر ایست یعنی نگهداری که تعلق بدو دارد که چون ترا و مردمان و دیگران چیزها را نیکو دارند و نگاه دارند و نیازاراند ما ازان کس خشنود باشیم بدین گیتی روان او بدست آهرمن دیوان نرسد (۳) و مردم در سایه منست اورمزد و گوسفندان بهمن امشاسفند و آتش آن اردیبهشت امشاسفند و زر و سیم و دیگر ایوخشستها آن شهرپور امشاسفند و زمین آن اسفندارمد امشاسفند و آب آن خردان امشاسفند و دار و

اورا نبد E, او را انه K (2) روان میداند for روا صی دارند E (1) E adds تا (3) E خورد (4) Thus all: add استیر باشد (5) E یکتا (6) E adds تا (7) E خورد (8) Thus all: add استیر باشد (9) E یکتا (10) E adds تا (11) E خورد (12) Thus all: add استیر باشد (13) E خورد

اورا نماینده better: او را نید for

(۷) و بدین در گوید ای زراشت اسفندمان از جهت زنان
ترا چه گویم که هر زن که بیک روز تن بدو مرد دهد زودتر
بماید کشتن از گرگ و شیر و اژدرها (۸) چه هرگاه که آن زن
را بکشند چندانش کفر باشد که هزار آتش خانر پراز هیزم
بر کند خانر و سولاخ^(۱) و مار و گزدم و شیر و گرگ و اژدرها
ویران کرده باشد

۱۵

(۱) اندر دین پیداست که زن دشتان که آتش بیند فرمائی
گناه باشد و چون در سر گام آتش شود - تنافوری گناه باشد و
چون دست بر آتش نهد پانزده تنافور گناه باشد اگر دست
در کاپانر نهد که آتش در آنجا باشد پانزده تنافور گناه باشد
(۲) و اگر آب روان بیند فرمائی گناه باشد (۳) که در پانزده
گام آب روان شود فرمائی گناه باشد (۴) که در آب نشیند
پانزده تنافور گناه باشد^(۵) (۵) چون بماران برود بهر قطره که
بر اندام وی چکد پانزده تنافور گناه باشد (۶) ازان که آن
درج بزین دشتان نشیند از همه درجهای جهان بترست که هیچ
درج نیست که چشم^(۶) ایشان دید^(۷) چیزی پلید بتواند کردن
الا زن دشتان (۷) اگر بر هزار گام برسم بیند وادیاب کند

۱۶

(۱) و آتش که در آفتاب نهد فرمائی گناه باشد (۲) که تا
نماز شام بگذارند تنافوری گناه باشد (۳) که چیزی بر سر
آتش فرو نهد که آنرا سوراخها باشد بهر سوراخی که آفتاب
در آتش افتد شصت استیر گناه باشد

چشم دیده ایشان (2) Thus all better (2) و اگر E adds (2) سوراخ (1) E

بادی که در آتش دمدم بدین بهر یکبار فرمائی گناه باشد (۱۳)
و آب تاختن که در چاه کنند که بصیان سرای باشد فرمائی
گناه باشد (۱۵) چون بیک پای کفش روند بهر یک گام فرمائی
گناه باشد (۱۶) و اگر تی در آب کنند یا آب تاختن گناه
باشد (۱۷) اگر خمیوی در آب روان افکند خوری گناه باشد
(۱۸) و اگر تی در آتش کنند یا آب تنافوری گناه باشد (۱۹) و
اگر نسا در آب یا آتش افکند سرکرزان باشد (۲۰) و اگر نسا
در زمین پنهان کنند و سر بگیرند و ساعتی بر آید تنافوری گناه
باشد (۲۱) که شش ماه بر آید تنافوری نیم گناه باشد (۲۲) که
یک سال بگذرد هنوز نسا در زمین باشد سرکرزان باشد (۲۳) که
بنسا باز افتد بر ششوم بپاید کردن و تنافوری گناه باشد (۲۴) که
بزین دشتان باز افتد سر بیادیاب و آب بماید شستن و جامر نیز
همچنین (۲۵) هر که نر چنین کند از پلیدی خوری گناه
باشد (۲۶) هر که پیش از چهل روز که زن بزاده باشد و صحبت
کند دو تنافور گناه باشد (۲۷) و شیر ازان زن فاسد بکند و بعد
ازان شیر خوردن کودک را زیان دارد و دایر باید دادن و اگر
نر شیر مادر بر فرزند حرام باشد

۱۴

(۱) زن که بیک ماه تن^(۱) بدو مرد بدهد بدین در رومی
خوانند و تا آن حد دیدار آن شوم باشد (۲) و اگر بروی بگذرد
که در آن رون آب بسیار باشد بکاهد (۳) و اگر در^(۲) چیزهای که
روتر باشد بکاپاند و بخوشاند یا بر کمتر دهد (۴) و دار و درخت
که پر میوه باشد در آن نگاه کند تمام بترسد^(۳) فرو ریزد (۵) و
هر جائی که برون بر بوم گیتی بکاپاند (۶) و هر مرد که با وی
ساختن کند عقل و جش بکاپاند و عاقبت کار نمیتواند دانستن

برشد K بترسد for بر (3) E omits (2) تن for زن (1) K

اسفندتمان در حق من نگاه داشتی و فرموده باشد بجای
 بگذارند وزن دستان بر سر من نشیند و دست ناشستر پلیدها
 بر من کند و باد بدین در من دمند و خیمو در من افکنند و
 ویمن و پلید بمن بسوزند و دیگ و نان بمن بزنند و بگذارند تا بمیرم
 و گویند او پیچ چیز نداند و جادوست^(۱) و ندانند^(۲) که فرشته بر
 من موکل کرده است و هر چه بامن کرده باشند و هر خوارى که
 بامن بتوانند کردن بکنند^(۳) اب دادار اورمزد مرا^(۴) بججهان مفرست
 همین جایگاه بگذار که تا هم چون ماه و خورشید بر آسمان روشن
 میکنم و جهان روشن میدارم^(۴) (۳) پس ایزد تعالی گفت که
 اگر ترا بججهان نفرستم آن جهان خلایق پی تو نتواند بودن
 و لیکن پادشاهی در بهشت بتو دادم هر که ترا نیکو ندارد و
 این خوارى که گفتی با تو کند تو او را در بهشت مگذار و
 اگر^(۵) امشاسفندان از وی خشنود باشند و از بهر وی شفاعت
 کنند تا تو از وی خشنود نشوی من از وی خشنود نشوم
 (۳) چون آتش این سخن بشنید خرم شد و بدین جهان آمد
 و هر که او را نیکو ندارد ممکن نیست بهشت بتواند^(۶) رسیدن

(۱) اندر دین گوید که هر که آتش از خانر بکیند و
 بآتش نگاه برند شصت استیر کفر باشد (۲) اگر بگذارند^(۷) بمیرد
 هشتاد استیر گناه باشد (۳) و آتش و پرهم که بگذارند تا بمیرد
 و اگر قصد و^(۸) بی قصد اگر صد هزار کفر کرده باشد آنکس را
 سرگزان^(۹) و دوزخی بود

(1) Thus M, K; better جمادست (2) E omits the last four words. (3) Thus
 E; M, K من (4) Thus E; M, K میدارند (5) E اگر چه (6) E omits
 خوانند (7) E adds ک (8) E adds که (9) Thus all; better add خوانند

(۱) زراتشت اسفندتمان از دادار اورمزد پرسید^(۱) که از آن
 بهتر چه باشد که در خانر بکنند بویان دهند یا بآتش نگاه
 و آتش در آنجای نهند (۲) اورمزد گفت که آن بهتر باشد که
 بآتش نگاه دهند

(۳) چه آتش و پرهم اندر دین گوید که هر جای که
 بهدینان بستر کشتیان نشینند باید که آتش و پرهم اندر آن
 شهر و جایگاه باشد (۴) چه آتش و پرهم هم چون پاسبانی
 است که آنجایگر از همه آفتها و بلاها نگاه میدارد (۵) وقتی
 زراتشت اسفندتمانرا گفت پیوسته که در آن کوش و جهد کن
 بآتش و پرهمرا تا^(۲) بنشانی و همه وقت از پیش تو میسوزد
 (۶) چه اگر آتش بر شب بیفروزی خاصر نیم شب نهصد
 و نود و نه هزار دیو و درج بمیرند و از بدی در جهان باز
 ایستند (۷) و چون بوی بر آتش نهند و باد بوی آن میبرد تا
 آنجا که آن بوی برسد هزار بار هزار دیو و درج نیست بباشند
 و کم شوند و چندان جادو دیو و پری (۸) و آتش که در خانر
 باشد بر نیمه شب بر افروزند هزار دیو نیست شوند و دو
 چندان جادو و پری

(۱) و چون ایزد تعالی این همه^(۳) عالم بیافرید آتش بججهان
 نمی آمد و گفت بججهان نروم و گفت بسبب آنکه چون هزار سال
 از روزگار زراتشت اسفندتمان انوشر روان باد بگذرد مردم پاک
 از دین دست باز دارند و مرا خوار دارند و هر چه زراتشت

(1) M, K omit پرسید (2) E omits تا (3) E omits همه

(۱۱) ایزد تعالی گفت ای روان کرشاسپ ازینجا شو گر تو آتش را بکشتی و نیکو نداشتی و اودیمهشت امشاسفند بخضم خویش کرده (۱۲) من ترا نیامرزم بهشت بتو ارزانی ندارم (۱۳) دیگر باره روان کرشاسپ گفت ای دادار اورمزد مرا بیامرزد و در بهشت جایگاه کن بدان پاداش که من گذرب زره پاشنم را بکشتم که هر باری که گرسنم شده بیکبار مردم که در دوازده یازده (۱) بودی با چهار پایان بخوردی (۱۴) و چون او را بکشتم در دهان وی نگاه کردم اسپ و خر مرده در دندان وی آویخته بودی (۱۵) و دریا (۲) او را تا بزانو بود سرش تا بخورشد (۱۶) و نه روز و نه شب با او کارزار کردم در میان دریا (۱۷) بعد از نه شبانروز او را بگرفتم تا سر بیامیختم و دست او بر بستم و از دریا بیرون آوردم و او را بکشتم (۱۸) و چون بکشتم بسیار دیبا و جایها بیران (۳) شده (۱۹) و اگر من گذرب را نکشتمی همه عالم را بیران (۴) کردی همه جانوران نیست شدند

(۲۰) ایزد تعالی گفت ای روان کرشاسپ ازینجا دیگر دور شو چو آتش را بکشتی و اودیمهشت امشاسفند را بخضم خویش کرده و بیازرد (۲۱) و من ترا نیامرزم و بهشت بتو ارزانی ندارم تا بدانند که هر چه ایزد تعالی بیافرید از بهر بندگان خویش بیافریده است (۲۲) اگر چیزی بیافریده بودی مردمان بی این چیزها زندگانی نتوانستی کردن که نه از آب نمی گیرند و نه از آتش (۲۳) پس واجب کند که هر یک بجای

(1) Thus K; M, E در دوازده یازده باره ده
(2) E ویران (3) دریای چین

(۱) و آتش را عزیز و گرامی باید داشت تا آن حد است که یکبار زراتشت اسفندمان بهم پرست دادار اورمزد بود (۲) او را گفت ای زراتشت روان کدام کس ترا بیش کفرتر آمد (۱) از همه خلائق (۳) زراتشت اسفندمان (۲) گفت روان کرشاسپ (۴) پس ایزد تعالی روان کرشاسپ بدانجای خواند و چون زراتشت را بدید بگریست و گفت کاجی من پیریدی بودمی که در جهان میگردیدی و یزشن میکردمی تا این همه (۵) رنج و بلا و دشواری بمن نرسیدی

(۵) پس ایزد تعالی گفت ای روان کرشاسپ ازینجا دیگر دور شو و بنزدیک امشاسفندان مباش چو تو آتش را بیازرد و چشم من زشت گشته

(۶) پس روان کرشاسپ ایزد تعالی را نماز برد و گفت ای دادار وه افزونی مرا بهشت ارزانی کن که اندر جهان از درهای را بکشتم که هر مردی و چهار پائی که دیدی فرو بردی و بدم خویشتن میکشیدی و در دندان که در دهان وی بود چون باپوی من بود هر چشمی چندانی بود که گردونی و هر مروی چندان بود که هشتاد رشن (۴) بود (۷) من از بامدان تا نماز پیشین بر پشت وی میدویدم تا سر او باز دست آوردم بگرز سر او بختنجر جدا کردم (۸) و چون در دهان او نگاه کردم هنوز مردم از دندان او در آویخته بودند (۹) و اگر من آن ازدها را نکشتمی همه عالم خراب کردی و جانوران نیست شدند (۱۰) و هیچکس آن قوت نبود که او را بتوانستی کشتن

(1) E omits آمد (2) E omits اسفندمان (3) E omits همه (4) Thus all: better ارش

صنعت بیامد که هر کوهی که در راه بود هامون بگرد و هم در و درخت از بیخ بکند و در پیش گرفت و رفت و می آورد (۳۲). چون بفردیک من آمد پای من از جایگاه^(۱) بتوانست بدن (۳۳) و من مینو باد را بگرفتم و بقوت خویش او را بیفگندم تا آنکه عهد کرد که باز زیر زمین شوم و آن کار کنم که اورمزد امشاسفند^(۲) مرا فرماید او را دست باز نداشتم (۳۴) و اگر من مینو باد را نگرتمی که او هم جهان بیکبار خراب کردی و خلایق نیست شدندی

(۳۵) ایزد تعالی گفت ای روان کرشاسپ ازینجایگر دور شو که باخشم من ساخت زشت شده^(۳) آتش را بکشتی و اردیبهشت امشاسفند را بیازرد^(۴) من ترا نیامرزم بهشت بتو ارزانی ندارم

(۳۷) روان کرشاسپ گفت ای دادار اورمزد مرا بیامرز روان من در^(۵) بهشت جایگاه کن بدان پاداش که چون که مرغ پدید آمد و پر بر سر هم جهانیان باز داشت و جهان تاریک کرد و هر باران که میبارید هم بر پشت او میبارید و بدم هم باز بدربیا میریخت و نمی گذاشت که قطره در جهان باریدی (۳۸) هم جهان از قحط و نیاز خراب شد مردم می مردند و چشمها و رودها و خانیهها خشک شد (۳۹) و مردم و چهارپای مانند آنکه مرغ گندم چینه او می^(۶) خورد (۴۰) و بیچکس تدبیر آن نمی توانست کردن (۴۱) و من تیر و کمان برگرفتم و هفت شیان روز مانند آنکه باران بارد تیر می انداختم و بهر دو بال او میزدم تا بالهای او چنان دست

(1) E adds بگند (2) E, K امشاسفندان (3) E adds که (4) Thus K; M, E از for (5) E for آدمی (6) Thus E; M, K نویدانند

خویش نیکو نگاه دارند و اندیشم کنند که با پادشاهی این مناظرت رفت با دیگران چون خواهد بود

(۳۴) دیگر باره روان کرشاسپ گفت ای دادار اورمزد مرا بیامرز و در بهشت جایگاه کن که بدان پاداش که من هفت راه دار بکشتم ام هر یک بهالای چندان که مردم در ایشان نگاه میکنند^(۱) پنداشتنند^(۲) که آفتاب و ماهتاب زیر کش ایشان بمی گذرد و دریای محیط ایشانرا تا بزانو بود (۳۵) مردم از بیم ایشان هیچ راه سفری نمی توانستن شدن (۳۶) و هر کس که در راه بدیدندی که میشدی در ساعت بخوردندی و بسر^(۳) سال حساب کردند سیصد هزار مرد کشته و نیست کرده بودند (۳۷) و من با ایشان کارزار کردم و هر هفت را بکشتم (۳۸) و اگر من با ایشان بنکشتمی این عالم بجملگی خراب گردندی و مردم نیست کردی^(۴)

(۳۹) ایزد تعالی گفت ای روان کرشاسپ ازینجایگر دور شو که آتش را بکشته و باخشم من زشت شده اردیبهشت امشاسفند باخضم خویش کرده^(۵) من ترا نیامرزم و بهشت بتو ارزانی ندارم

(۳۱) دیگر باره روان کرشاسپ گفت ای دادار اورمزد مرا بیامرز در بهشت جایگاه کن بدان پاداش که من چون آهرمن و دیوان چون بان^(۶) بفریفتند و گفتند بقوت و زور تو در جهان هیچ چیز نیست ترا بزورمندی نمیدارند^(۷) و خویشتن را (۷) بقوت تر میدارند بان بگفتار آهرمن فریخته شد و چنان

(1) E omits the last four words (2) E پنداشتمی (3) E بسر (4) Thus E, K; M, E از for (5) E adds که (6) Thus E; M, K نویدانند (7) Thus E, K; M ترا

زراتشت اسفندتمان این سخن بگفت اردیبهشت امشاسفند بر پای ایستاد و از (۱) کرشاصپ در زراتشت اسفندتمان بنالید (۵۵) و گفت ای زراتشت تو ندانی که کرشاصپ با من چه کرده است که در روزگار پیشین رسم و عادت من چنان بودی که چون چیزی در زیر دیگ نهادندی من آتش را بفرستادمی تا آن دیگ بر پختی کار ایشان تمام کردی پس باز بچایگاه خویش آمدمی (۵۶) چون آن از دبا میگوید که بکشته بود و سبب آنکه یک ساعت آتش دیرتر در چیزی افتاد که در زیر دیگ نهاده بودی و گریزی بر آتش زن و آتش پراکنده شد (۵۷) من اکنون روان کرشاصپ بهشت نگذارم (۵۸) چون اردیبهشت امشاسفند این سخن بگفت روان کرشاصپ بگریست و گفت اردیبهشت امشاسفند راست گوید خطا کردم و پشیمانم (۵۹) و دست در دامن زراتشت زن و گفت از مردمان هرگز هیچکس این بلندی و مرتبه و منزلت نیافتد است که تو یافتی (۶۰) اکنون بدین وجه و خرد (۲) تو است مرا از اردیبهشت امشاسفند بخواه و شفاعت کن که من ازین رنج و عذاب رهایی یابم (۶۱) زراتشت اسفندتمان درود برویش داد که بر پای بود دستها بکش کرد اردیبهشت امشاسفند (۳) را نماز برد و گفت گشتاصپ (۴) شاه و جاماصپ و هر مردمان ازین حال آگاه کنم تا بعد ازین آتش نیکو دارند و هیچ آزار او ننجویند

(۶۲) و چون زراتشت اسفندتمان (۵) شفاعت کرد اردیبهشت امشاسفند (۶) گفت حرمت تو بزرگ است و خواهش تو عظیم

(1) M, K omit (2) E adds (3) E omits امشاسفند (4) Thus E, K; M امشاسفند (5) E omits اسفندتمان (6) E omits کرشاصپ

شد که بزیر افشان (۴۴) بسیار خلاق (۱) در زیر گرفت و هلاک کرد (۴۳) بگریز من مفقار وی خرد (۲) کردم (۴۴) و اگر من آن نکردم می عالم را خراب کردی و هیچکس بنماندی (۴۵) و این زور و قوت که تو دادار اورمزد مرا داده بودی و الا مرا این توانائی نبود

(۴۶) ایزد تعالی گفت ای روان کرشاصپ ازینچه ایگر دور شو که آتش را بکشته (۵) و باکشم من زشت شده اردیبهشت امشاسفند بخضم خویش کرده (۴۷) من ترا نیامرزم و بهشت بتو ارزانی ندارم

(۴۸) دیگر باره روان کرشاصپ گفت ای دادار وه اگر چنانست که بهشت بمن ارزانی نخواهی داشت مرا زنده باز کن و چنان زور و قوت مرا بازده تا من آبرمن و با (۴) جصلر دیوان نیست کنم و دوزخ از ایشان پاک کنم و ازان پلیدیها و گندها و تاریکیها پاکیزه کنم و روشن گردانم و تنها درانجا بغشینم (۴۹) دادار اورمزد گفت آنچه تو می گویی هنوز وقت نیست (۵۰) و تا مردمان جصلر از گناه کردن باز نه ایستند مرده زنده نشاید کردن تا قیامت بسر نیاید این که تو می گوی نیز نشاید کردن

(۵۱) و چون کرشاصپ (۵) کردارهای خویش بگفت زراتشت اسفندتمان بشنید بزند یک ایزد تعالی نماز برد و گفت ای دادار بدانم که خشم و کین در راه تو نیست (۵۲) و چون کسی بر کسی کیند و رزق ترا بدان رضا نباشد (۵۳) و اکنون این کار چنان می بینم که کسی با (۶) کسی کیند دارن (۵۴) و چون

(1) E خلق (2) E خورد (3) E بیازرد (4) E omits با (5) Thus E, K; M کرشاصپ (6) E بر

(۱) خرفستر کشتن اندر دین^(۱) کرفر بزرگ گفته است و اگر چر خرد^(۲) خرفستری بکشند بر میزبان پاداش بزرگ باشد (۲) و اگر ماری بکشند و افستای^(۳) که آنرا هست بخوانند چنان باشد که کسی یک ماه دو پیرد را بخانه برد ویزش از جهت او میکند چندین کرفر^(۳) اگر موش را بکشند پنجاه تنافور کرفر بون^(۴) و اگر موری دانه کش بکشند چنان بود شیر ویشر بکشته بود یا کوری روشن کرده بود (۵) و اگر کوزه که آن را بتازی مور خوانند بکشند چندان کرفر بود که مبتلای درست کرده بود (۶) اگر شیری یا گرگی یا پلنگی مانند این ددی بکشند چندان گناه که او خواست کردن و بعد از آن نکند و هم کرفه آنکسی را باشد که از آن ددان یکی^(۴) بکشند^(۵) هم شاید (۷) اگر کسی را بفرماید که از بهر من چندین خرفستر بکشند^(۶) چنانکه باشد که بدست خویش کشته باشد و از آن کمتر خرفستر بکشند تنافوری کرفر باشد

(۱) اندر دین پیداست که روان اشوان که از تن بشود و آن تن باجایگاه برند و بپر بزند چون سگ و کلاغ دیگر حیوان تن را میخورند آن روان را هیچ رنگی و دشخواری نباشد (۲) و روان دروندان و دوزخیان چون از تن بیرون شود از جایگاهی بنهند چون^(۷) سگ و کلاغ و روباه و دیگر حیوان آن تن را بخورند او را چنان ساخت دشوار باشد^(۸) و درد کند و فریاد

یکی E omits (۴) او ممتا E (۳) خورد E (۲) دین M, K omit (۱) چون E omits (۷) بکشی E (۶) یعنی از آن ددان یکی بکشند E adds (۵) بود E (۸) E

است (۶۳) روان کرشاسپ را بعد از آن خصمی نکرد بزرگداشت اسفندمان بخشید (۶۴) روان کرشاسپ از آن دشخواری رهایی یافت (۶۵) اکنون چندانکه بتواند کوشیدن آتش را نیکو مییابد داشتن و نیازدن تا اردیبهشت امشاسفند خشنود باشد (۶۶) چر مثل چونکه چندان چیزها کرده بود و چندین کارها معظم از دست او برخاسته بود با وی این مناظرت بود با دیگران چون خواهد کرد

(۱) و در دین مازنیسان پیداست که داناوار اورمزد گفت دو چیز است که قیمت و ارج نشاید گفتن یکی مرد اشو و آتش و در رام (۲) چر اگر قیمت این دو چیز بعالم و هر چر اندر عالم برابر ارزانیان بار کنند هم تمام نباشد

(۱) اندر دین گوید که اگر کسی چیزی از بهر^(۱) ایزد یا از ماه ایزد یا از امشاسفندیها پذیرد اگر چر آن کار بر نیاید کردن که صلاح ما در آن باشد که آن حاجت بخوانند (۲) چون چیزی امشاسفندیها پذیرد و چنان باید پذیرفتن که بیست خایر از نو ماه خدا توان سامانها بیزم یا گوسفندی بسوی تو مهر ایزد توان سامانها بیزم هم بر این نسق (۳) چر اگر توان سامانها بگویند و نوزده خایر بیزند پذیرفته نباشد الا بیست بریکه درون باشد (۴) و اگر توان سامانها بگویند و یک یک بیزند پذیرفته^(۲) باشد

پذیرفته for پذیرفت (۲) Thus E; M, K (۱) Thus all: better مهر

اندوز و روان خون اشو بکن و بهبشت ارزانی بکن^(۱) چر روان اشو بکن. کر بهبشت رسد (۵) این سر هزار سال بر چشم ایشان چنان باشد و خوار و سبک چنانکه دختر پشده^(۲) ساله پاک نیکو روی و پسر بیست ساله پاکیزه نیکو روی که هر دو یکدیگر را دوست دارند و یک چندی در آرزوی یکدیگر باشند و پس یک شبی بهم رسند جایگاهی بی ترس و بیم (۶) و آن مرد وزن را باید که شب دراز باشد و بر چشم ایشان آن شب کوتاه باشد^(۳) (۷) روان اشوان اندر گروثمان هم چنان بود (۸) هرگز او را نباید که رستاخیز باشد از خوشی و آسانی ویرا آنجا باشد (۹) و چون رستاخیز باشد بر چشم او سبکتر بود و گویند این سر هزار سال زودتر بگذشت از خوشی و خواری و آسانی بهبشت

۲۶

(۱) اندر دین پیداست که همه شفقتها که مردمان در خانر کنند پیچ فریضه تر ازان نیست که گاو یا مرغی یا گوسفندی از چهار پائی که باشد در خانر دارند و ایشانرا سیر گردانند و پس کارها دیگر میکنند (۲) چر اگر شب در آید گرمتر بتخسیند نفرین میکنند بکده خدای خانر هر کس که دران خانر باشد (۳) و گویند که این کدخدای را روزی چندان باد که خویشتن وزن و فرزند پیوسیر گرمتر باشند نان^(۴) شان بنان مرصاک این فرزندان ازان خانر نیست شوند بمرگ (۴) و چون چیزی بکشند می باید که سر آن چیزی بیزند (۵) و اگر نا بیشتر بخورند چوم ایزد نفرین میکنند که درین خانر فرزند مباح پیوسته اندرین خانر رنج و دشخواری باد و فرزندان مباح^(۵) که خانر بدست ایشان بیران^(۶) شون

(1) M, K omit بکن (2) E رزده (3) E شود (4) E زنان (5) Thus all: better باد (6) E ویران.

و بانگ بر دارد (۳) گوید اگر پیریدی کر در عالم است من کرده بود می بیش ازی رنج و عقوبت نبود و بمن نرسیدی (۴) و روان بانگ بتن میکند گوید ای نا جوانمرد کر تویی تا مرانان^(۱) کار و کفر طلب میکنند تو مال و خواست طلب میکنند تا آن مال و خواست پسران و دختران و خویشاوندان^(۲) بخورند و بر گرفتند و پیچ کفر از بهر من کر روانم نکردی و پیچ چیز بر نیندوختی کاینجا بفریاد من رسد (۵) اکنون خویشان پیچ کار و کفر از بهر ما نمی کنند و مال و رنج تو بردی و بنهادی اکنون بر افسوس میخورند و درونی از بهر ما نمی یزند از بهر کردار تو در عذاب و عقوبت و پاده فراه خوابم افتاد تا رستاخیز تن پسین در عذاب و بلاها خوابم ماند (۶) و درین جایگاه مسگ و کلاغ و روباه میخورند و پاره پاره میکنند (۷) این خواست کر تو چندی^(۸) سال رنج بردی پیچ بفریاد ما نمی رسد (۸) و این سخن بگوید و زاری کند و ازان جایگاه بشون

۲۵

(۱) نیکی کردن چنین قیمتی است و ارجمند کر زرانشت اسفنتمان انوشروان باد از دانار اورمزد پرسید کر تا قیامت و رستاخیز چند مانده است (۲) گفت^(۳) سر هزار سال (۳) زرانشت انوشروان باد بگریست گفت ای دانار وه افزونی هنوز دیگر مانده است و چندین گاه مارا پی تن می باید بودن (۴) دانار اورمزد گفت ای زرانشت اسفنتمان تو این سر هزار سال بر^(۵) چشم تو عظیم است تو برو و دین بر مازنیسان روا کن و نیکی

(1) Thus all: better read مردمان (2) Thus E; M, K دندان (3) Thus K; M, E omit گفت (4) Thus K; M, E omit چندین (5) E بر.

اعتماد میباش و بر مال و خواسته شاد و ستاخ (۱) میباش که (۲) مردم تواند بودن که بیک شبانروز بخاک باشد و همه مال و خواسته نیست شود (۵) چه تواند بودن که بامداد با مال خواسته و نعمت و حشمت باشد چاشنگاه پاکشاه بروی خصم (۵) گیرد او را بنشانند و نماز پیشین مال و خواسته او غارت کند و نماز دیگر او را بخوابد کشتن و بینداختن تا سگ و کلاغ او را بخورند و نیم شب همه خاک بوده باشد (۶) پس بدان چیز که بیک روز و شبان بدین سال میشود چه اعتماد برو شاید کردن (۷) باید که رنجی بز چیزی نبرند که آن ناچیز شود و هیچ کس رنجی بروی نتواند نمودن جز کردار بر خوبیشان

(۱) و اندر دین پیداست که هرگز فرزند حق مادر و پدر بر نتواند گذاردن و نه داماد حق پدر زن از جهت (۴) آنکه فرزندی که ناچیز باشد بر انبازی پدر و مادر او در وجود آید (۲) پس پروردن چیزها آموختن از نیستی نگاه داشتن بر بین که چند منت باشد پدر و مادر بروی (۳) چه اگر مردی بخوابد کشتن و از عقوبت رهایی یابد پس ازان آن باشد تا بمردن منت آن مرد میدارد و خدمت آن و بندگی آن کس میکند (۴) پس کس ناچیز باشد و خدای عزوجل او را بهستی آزد و آنکس بزرگ بکند بر بینی کش چند حق و منت باشد (۵) و چنین اگر کسی ده دینار کم یا (۶) بیش بهدیر بکسی بدهد آن مرد تا زنده باشد واجب کند که منت آنکس دارد (۶) پس کسی

خصم (3) Thus K; M, E omit (2) E شاد و ستاخ for غره (1) E
و (4) Thus E, K; M (6) بهر (5) E

(۱) و در دین گوید که ارج و قیمت اشم و هو وقت هست که بر خوانند چندان ارجمند باشد که بوقتها دیگر هزار اشم و هو (۲) وقت هست که بر خوانند اگر مرد دوزخی باشد همیستانی شود و اگر همیستانی بود بهستی شود (۳) و شرح آن بگویم (۴) آن اشم و هو که واج بگویند چندان ارج باشد که بوقتی دیگر صد اشم و هو (۵) چون بخشیند اشم و هو بگویند چندانش کفر بود که بوقتی دیگر هزار اشم و هو (۶) از خواب در آیند و دیگر اشم و هو بگویند چندانش ارج و کفر بود که بوقتی دیگر ده هزار (۷) در وقت تقریب چون اشم و هو بگویند و چندان ارج و قیمت (۸) که ایران شهر (۸) اگر اتفاق درین شهر وقت اشم و هو در دهان بیمار نهند تا بگوید اگر دوزخی بود همیستانی شود اگر همیستانی بود بهستی شود اگر بهستی باشد (۲) گروثمانی شود (۹) و این اشم و هو از همه عالم ارجمندتر است

(۱) که این سخن در دین پیداست که دادار اورمزد زراتشت را گفت که هر کار و کفر که خواهی کردن باز فردا میفکن و اندر آن کوش که اندر وقت بکنی و اندیش مکن که بعد ازین بکنم (۲) چه باشد که روزگار ترا بنگذارد که آن کفر بکنی بمینوان پاده فراه باشد بگویند که کفر در دل داشتی در ساعت چرا نکردی و بجایگاه بگذاشتی (۳) پس ترا پشیمانی سود ندارد (۴) اندر دین پیداست که دادار اورمزد زراتشت را گفت که بکار کفر جهد کن و تاخشا باش و بر جوانی تندروست

بود (2) E (1) E, K add است

اورمزد^(۱) بود گفت روان آنکس می باید که بینم که در جهان در هیچ کس^(۲) چون خویشتن نشناخت بر ظلمت^(۳) و حشمت^(۲) پس ایزد تعالی از نیمه روز روان جمشید را بخواست^(۳) چون می آمد بزانی میرفت مانند کسی که مبتلا باشد و پای ندارد و جامه دریده و کهنه و^(۴) خلق^(۳) پوشیده داشت^(۴) و چون امشاسفندان را بدید از شرم امشاسفندان بگوشه بنشست اندوه کن^(۵) در مانده^(۵) پس زراتشت اسفندمان پرسید کین روان کیست چنین شرمسار و اندوه کن^(۶) و در مانده و بدرین بیدزمی^(۷) و متحیری و بیچارگی^(۶) دادار اورمزد گفت این روان جمشید و یونگهان است که من این دین که تو در جهان روا خواهی کردن بدو نمودم نیدیرفتی و در خویشتن تکبر آوردی و بگفتار دیوان فریفته شد و گفت آسمان و زمین و ماه^(۸) و ستاره و هر چه در گیتی هست من داده و آفریدگار همه منم^(۷) نه آنکه او این قدرت توانست بودن که از وی پرسیدی که ایزد تعالی این چیزها چگونه داد هم ندانستی گفتن^(۸) چون این سخن محال گفت و باندیشید ورج و خورگ کیان از وی بشد بدست ضحاک کویف کشته شد^(۹) روان بدین صفتست که تو می بینی^(۱۰) و از همه چیزها که در عالم کن هیچ بتر از آن نمود که دین بدو^(۹) نمودم و گفتم در جهان روا بکن و نکند

(۱۱) چون جمشید این سخنها بشنید زراتشت اسفندمان را گفت از گفتار دیوان پرهیز و خویشتن نگاه دار و دین

در هیچ کس for کسی (۲) دادار اورمزد for ایزد (۱) E omits (۳) Thus all: better عظمت (۴) E omits (۵) E omits (۶) E خرقه (۷) Thus all; better دژمی (۸) Thus all; better اندوه گین (۹) E omits (۱۰) و ماه (۹) E omits

دختری که از جان خویش عزیزتر باشد با مال و خواستار که در خورد باشد از خویشتن باز گیرد و بمری دهد بر بین که چند حق بدان داماد باشد (۷) و چون از آن دختر چند فرزند در وجود آید که پیوند آن تا رستاخیز بر پیوندد و^(۱) هر کفر که کند ایشان هم بهره و هم نصیب باشد

(۸) زراتشت اسفندمان بر دادار اورمزد پرسید که کفر فرزند کند پدر بیشتر باشد یا مادر (۹) دادار اورمزد گفت که هر دو یکسان باشد (۱۰) و همچنین هریدی که چیزی یکی آموزد و او را از کار و کفر کردن آگاه کند^(۹) آن کس هرگز حق هرید بر نتواند گذاشتن بسبب آنکه همچنان که مادر و پدر فرزند^(۹) پرورند و^(۴) بزرگ بکنند و از نیک و بد نگاه دارند آن هرید کودک را از کار و کفر آگاه کند و روان وی بهشتی کند (۱۱) حق هرید بر آنکس او را چیزی آموخته باشد بیشتر است که حق پدر و مادر بر فرزند (۱۲) چه پدر و مادر تن بدپرورند و هرید روان (۱۳) چنانکه روان از تن بهتر است هم چنان هرید که فرهنگ آموزد روان پرورد و از نیک و بد آگاه کند بر بین تا آنکه تن پرورد چند بهتر است

۳۰

(۱) و اندر دین پیداست که بنده پرستار چون بخزند بعد از آن بجد دینان نفروشد (۲) و اگر بر فروشد بعد از آن هر گناه که میکند آنکس که فروخته باشد هم نصیب باشد

۳۱

(۱) اندر دین پیداست که پست کردن چنان قیمت و^(۱) ارجمند است که زراتشت اسفندمان چو بهم پرسید دادار

(۱) E omits (۲) Thus E, K; M omits کزد (۳) E omits (۴) E omits (۵) E omits (۶) E omits (۷) E omits (۸) E omits (۹) E omits (۱۰) E omits

(۱) اندر دین پیداست که آهرمن دیوان که جمله مال و خواستار زیان آورند گویند پیچ زیان بدو نکردیم (۲) و چون روان کسی دروند و دوزخی بکنند و بسوی خویش کشند گویند که اکنون بتخلاتی اورمزد زبانی بکردیم

(۱) اندر دین گوید با مردم بدنام و بدکردار نباید نشستن و دوستی نباید کردن و از خوردن و گفتن ازیشان دور باید بودن (۲) چر دل بهدینان مانده آینه باشد افروخته پاکیزه و بر کمتر چیزی بدو رسد زنگ برآرد و تباه شود (۳) و از کوزه که ایشان آب خوردند و نیم خورده ایشان نباید خوردن که این همه آن باشد که دل و هوش را خالی رسد (۴) و مردم بد که دوست باشند دران کوشند که تن و روان دروند کنند همچنان خویشتر کنند که دشمنی باشد دران کوشند که با تن مردمان (۵) زیانی بکنند پس از دوستی و دشمنی ایشان دور باید بودن (۶) تا توانند کردن ازیشان پرپز کنید (۷) و حلیمی (۸) نماید که ما دوست شمایل تا از نیک و بد ایشان ایمن تر باشیم و اکنون همه کاری باندازه می باید کردن

(۱) و اندر دین پیداست که دختر تا نه ساله نشود (۲) بشوهر نباید دادن و نامزد کسی نباید کردن (۳) و تا دوازده سال شود پس بشوهر باید دادن چه گناه باشد (۴) و هر زنی که چهار بار گوید بشوهر خویش من ترا نتخواهم وزن تو نباشم یک شبانروزم

شود. Thus E, K; M (۱) E مردگان (۲) E کنده (۳) E حلیمی (۴) E

بپذیر و در جهان روا بکن چر از همه کارها این بهر است (۱۲) ایزد تعالی اول این دین بمن نمود و فرستاد و من از فریفتگی و نادانی که بودم نشنیدم و دین نپذیرفتم و آنکه می بایست که دانای باشم بگفتار دیوان فریفته شدم و براه دیوان ایستادم و گفتم عالم و خلایق و هرچر در عالم است من دادم تا خوره و پادشاهی از من بشد (۱) و تیره بهلاک و روان بدست دیوان افتاد و گرفتار شد (۱۳) و گفتم (۲) زراتشت ترا اندرز میکنم که نه بر تنگی و نه بر فراخی و نه دران وقت که بیم و ترس (۳) باشی و نه آن وقت که در مال و نعمت دین از یاد باز مکن و ساخت دار و از دست مگذار تا درین نمائی که من مانده ام که عالم برپای مانده است از بهر دین مانده است (۱۴) و اگر نه آدمی آدمی را بخوردی راهها مقطع شدی و کشت و وزر و آبادانی برخاستی و آهرمن دیوان بر جهان مسلط شدند و عالم نیست و ظلم کردی و پادشاهی نمودی (۱۵) چر دین در شاه بستر است و پادشاه در دین (۱۶) چر هر پادشاهی که دین ندارد و بر ظلم کردن مشغول شود پس پادشاهی پاینده نبود و دین در قوت پادشاه (۱۷) تواند شدن (۱۸) این دو قوت است که اگر یک ساعت عالم بی یکی نباشد عالم زیر و زبر شود (۱۹) چون جمشید این سخن بگفت و ازان گناه که او را جسته بود پست کرد و تخریر و تشویر و پشیمانی خورد بران گناها خویشش مقرر آمد ایزد تعالی او را بیامرزد و ازان رنج و بلا برآیند و پادشاهی همیستانی بدو داد از سبب آنکه گناه او را جسته بود پست کرد

E (۱) بیم و ترس for هم پرس E (۲) ای E adds (۳) E برفت (۴) E پادشاهان

توانند برسیدن (۲) ایزد تعالی گفت تا آنکه اوشیدر سی ساله
شود بزدیک من بیاید و این دین دیگر باره از من پذیرد
و هیچکس بر مناجات من نتواند رسیدن و سخن گفتن الا
اوشیدر (۳) و اکنون نباید دانستن آنگاه که زراتشت اسفندتمان
انوشروان بان دین درجهان روا بکرد و شاه گشتاسپ دین بپذیرفت
و درجهان روا بکرد و آشکاره و دیگر بهفت کشور زمین برسید
و مردمان بردین استوان و بیگمان شدند زراتشت اسفندتمان
انوشروان بان (۴) برخاست که بایران و بیج شون (۴) در مدت
سه ماه با زن خویشت نزدیک کرد چربار که آن زن برخاستی
و برفتی و چشمه آب هست ازان قهستان و آنرا گانفسر خوانند
و دران آب نشستی و سروتن بشستی و منی دران آب بگمیختی
(۵) دادار او بر من نه بیور و نه هزار و نه صد و نه و نه فرور اشوان
بران منی موکل کرده است تا آن منی نگاه میدارند (۶) چون هزاره
زراتشت اسفندتمان بر آید جائی و کوبی است که آنجای کوه خدا
خوانند و قومی بسیار از جمله بهدینان آنجا نشسته اند و هر
سال روز نوروز و چون مهر جان آید آن مردمان دختران
خانم را بفرستند دران آب نشینند (۷) چو زراتشت اسفندتمان (۸)
آن حال بایشان گفته است که اوشیدر و اوشیدر ماه و سیاه
و شاننش از دختران شما پدیدار خواهد آمدن (۸) و پس
چون دختران دران آب نشینند و سر (۹) بشویند چون آن
دختران بیایند پدران و مادران ایشانرا نگاه میدارند تا آنگاه
که وقت دستان و بی نمازی ایشان باشد (۹) پس چون نگاه
اوشیدر و اوشیدر ماه پدیدار آمدن باشد دختران بر قاعده
هر سال بروند و اندر آن آب نشینند (۱۰) و دختری باشد که

(۱) E omits the last three words (2) E omits اسفندتمان (3) E omits سر.

برین سخن باشد مرگزان دوزخی باشد (۴) هر زنی که فرمان شوهر
نبرد آنچه شوهر فرماید نکند او را بدان شوهر هیچ حقی و بهره
نرند که خوابد اگر نان و نفقه ندهد گناهی نباشد (۵) و چون
زن مستور و کم سخن باشد فرزند نریزد بیشتر زاید (۶) باید که
شوهر او را مانند فرزند دارد و هیچ فرقی نباشد (۷) و چون
پسر سه بار جوان پدر باز دهد و فرمان پدر نبرد مرگزان باشد
کشتن واجب بود بدین

(۸) و بدین مازدیسنان نشاید که زن (۹) رها کند (۹) و طلاق
نیفتد مگر بچهار چیز (۱۰) یکی آنکه بستره شوهر خویشت برین
و بی رسمی کند و ناشایستی از او پدیدار آید (۱۱) و دوم آنکه
دستان پنهان کند و شوهر نداند (۱۲) و سیوم آنکه جادوی کند
و آموزد (۱۳) و چهارم آنکه فرزند ازش نزاید (۱۴) دل زن
خوش کند و بشوهر دهد (۱۵) و خویشتن زنی دیگر بکند برضا و
خشنودی یکدیگر (۱۵) اگر نه بر هیچ نشاید هشتن و اگر دست
باز دارند و بپزند و ازین چهارگونه هیچ نباشد گناه کار و
مرگزان باشد (۱۶) و چون کسی زنی بتخواید و دست پیمان
کند بعد ازان نشاید که آن پیمان بشکند (۱۷) هر وقت که آن
زن را بدان معنی غمی بدل رسد او را گناه باشد با دفرای
بروان (۳) رسد و مهر درج خوانند

۳۵

(۱) اندر دین پیداست که زراتشت اسفندتمان (۴) از نزدیک
ایزد تعالی (۵) بیامد و گفت ای دادار و افزونی بعد ازین که
باشد که بدین منزلت رسند که من رسیده ام از تو چیزها

(1) Thus K; M رکودن E کم for زن (2) E omits (3) E adds او (4) E omits اسفندتمان (5) M omits ایزد تعالی.

و برف و باران باز ایستد و ازور جمعکد و ایران و پیج کنگ
دژ و کشمیر اندرون راجها و گذرها کشاده شود بدین کشور آیند
و عالم آبادان کنند و دیگر باره دین در ایران شهر روا شود

(۲۶) و چون هزاره بر آید سی سال مانده باشد دیگر باره
دختران در آب نشینند (۲۷) دخترتی باشد که او را نام وه بد
باشد ازان رود آبستن شود (۲۸) چون نر ماه بر آید اوشیدر
ماه از وی بزاید (۲۹) چون سی ساله شود بهم پریسه دانار اورمزد شود
(۳۰) بیست روز و شبان خورشید در میان آسمان بایستد فرو
نشود (۳۱) و مردم عالم بدانند دیگر باره عجبایی پدیدار خواهد
آمدن و چون دین بدپذیرد و بیاید و در چهارم (۱) جهان روا بکند
و مار سرده جملر هلاک شوند (۳۲) و از در پائی پدیدار آید
ساخت بزرگ مردمان برنیچ شوند (۳۳) بیایند و معلوم (۲) کنند
و اوشیدر ماه یزشن امشاسفندان بکند و مردمانرا فرماید شما
سلاح برگیرید و بکارزار شوید (۳۴) و مردمان بحرب او روند و او را
بکشند و جهان از چهار خرفستران و جمندهگان (۳) پاکیزه پاک شود
و مردم از بلایها ایمن شوند (۳۵) و دار و درخت که در جهان
بوده باشد باز دیدار آید و دیگر پیچ بر نخوشد و بزبان نشود
و تا رستاخیز بر جای باشد (۳۶) و مردمان چنان سیر شوند که
هیچ حرکتی و قوت در ایشان نباشد (۳۷) و اگر بر نمیرند و نان و
آب بکار نیاید و بی آنکه چیزی خورند سیر شوند (۳۸) و چهارم
مردم دین بر مازدیسنان دارند بر پیغامبری زراتشت
اصفنتمان انوشروان باد را اوشیدر اوشیدر ماه اقرار آوردند
دین بر مازدیسنان بر ستایند و بدپذیرند و کیشهای دیگر چهارم

(1) E omits چهارم (2) E adds ماه اوشیدر (3) E omits جمندهگان

او را نامی بد باشد و آن دختر ازان آب آبستن شود (۱۱) و
چون دشتان باشد نیز دشتان شود (۱۲) مادر دانند او را نگاه
دارند تا نر ماه بر آید (۱۳) پس اوشیدر ازو بزاید. (۱۴) و چون
سی ساله شود بر نزدیک اورمزد شود (۱) بایزن تعالی (۲) هم پر سر
کند و ده شجائروز خورشید در میان آسمان بایستد فرو نشود تا چهارم
کس بدانند که کار نو پدیدار خواهد آمدن (۱۵) پس چون دین
بدپذیرد و بیاید بایران شهر روا بکند و دیگر باره دین تازه شود
هم چنانکه دران روزگار که کسی چیزی از کسی نیاید
نکند یا گاهنبار نسازد او را بداور برند و باده فراه نمایند و مردم
در راحت و ایمنی باشند (۱۶) و چون تیرست سال از روزگار
اوشیدر بگذرد چهارم دن و دام هلاک و نیست شوند (۱۷) پس
گرگی پدیدار آید سخت بزرگ سمنناک و مردمان از سبب
آن گرگ برنیچ آیند و بنالند و بسیار کسی هلاک کند (۱۸) و پس
اوشیدر شکایت کنند و اوشیدر یزشن یزان بکند مردمانرا
گوید شما صلاح بردارید بکنگ او شوید (۱۹) مردم بکنگ او روند
و آن گرگ هلاک کنند (۲۰) و بعد ازان هیچ دن و دام چون
گرگ و شیر و پلنگ و مانند ایشان هیچ نباشد و جهان از چهارم
بلایها پاکیزه و صافی شود (۲۱) و چون تیرست سال از روزگار
اوشیدر بگذرد دیوی پدیدار آید که آن دیو ملکوس خوانند
(۲۲) و مردمانرا گوید پادشاهی عالم بمن دهید و مردمان او را گویند
دین بدپذیر تا پادشاهی ترا دهیم (۲۳) او نپذیرد و قبول نکند
(۲۴) و پس بران سحیره و لعجاج سر سال بجانوی برف و باران
پدیدار آورد و این جهان خراب کند چنانکه هیچ کس درین
جایگاه بنماند (۲۵) و چون سر سال بر آید آن دیو بصیرد

(1) E omits تعالی (2) E adds رود (3) E omits

یکباره نزدیک اورمزد گفت ای دادار وه افرونی مرا چنان کن که نمیرم تا این دین پیوسته در عالم روا بود و مردمان که بر دین قوی دل باشند و معجزاتی ساخت عظیم بزرگ باشد (۲) ایزن تعالی گفت بدان ای زراتشت که دیوی هست که آنرا تور براتروش خوانند و او را هوش بدست تو است و ترا بدست اوی و اگر تو تا رستاخیز زنده باشی اونیز زنده باشد پس قیامت رستاخیز نشاید کردن و اگر رستاخیز نکنند^(۱) مردم بی اوسید باشند و بکار و کفر و تخشش نکنند و دین ضعیف شود (۳) پس خرد هر سوپ آگاه یکساعت بزراتشت داد (۴) زراتشت بر بهشت و دوزخ بگردید و هر چه در بهشت و دوزخ بدید و هر چه خواست تا رستاخیز همه بدید (۵) کسانی را دید در بهشت که ایشان درین جهان فرزند داشتند و روان ایشان در بهشت خرم و شاه دید (۶) روان کسانی دید در دوزخ که ایشانرا درین جهان فرزند نبود و روان ایشان در دوزخ سوگوار و در مانده و دژم^(۲) دید (۷) پس ایزن تعالی را گفت که ای اورمزد مرا فرزند بهتر می باید که^(۳) اهورشی که بهمه^(۴) من تا رستاخیز^(۵) پیوند^(۶) بماند (۸) مرا این چنین بهتر می باید و اهورشی نصی باید و نصی خواهم

۳۷

(۱) و آنچه پرسیدند که سرگزانها کدام بهتر است (۲) مرد کشتن جادوی آموختن یا زهر^(۷) خوردن و نسا در آب و آتش افکندن و نسا خوردن و ستر شکستن و زن از کسان بستدن و آتش و زهرام بکشتن و نسا در زیر زمین نهادن و غلام بزرگی کردن

(۱) E omits (2) Thus E, K; M در ژم (3) Thus E, K; M و (4) E omits (5) E adds به (6) E adds من (7) Thus E, M; K سر

باطل شود و خشم و کین و آزر و نیاز و شهوت کم شوند مردم اندر راحت و آسانی باشند

(۳۹) و چون روزگار اوشیدر ماه بسر شود دختران بروند بر آب کانفسر نشینند (۴۰) دختری باشد^(۱) که نام او اردن بد باشد ازان آب آبستن شود (۴۱) و چون نه ماه بر آید سیاوشانش از وی بزاید (۴۲) و چون سی ساله شود بهم برسر اورمزد افزونی رسد (۴۳) و سی شبانروز خورشید در میان آسمان بایستد فرو نشود (۴۴) و مردمان بدانند که دیگر باره شکستی پدیدار خواهد آمدن (۴۵) پس سیاوشانش بیاید و مردم بیکارگی دین مازنیسان بپذیرند و هر جایگاهی که منافقی یا آشموغي باشد نیست شود و همه مردمان^(۲) بر یکبار بر دین بر مازنیسان بایستند (۴۶) و پس ایزن تعالی بقدرت خویش آهرمن را نیست کند^(۳) (۴۷) و سیاوشانش فرماید تا یزسن کند بگاه اوشهن ساختن گرداند^(۴) که بامداد باشد نگاه پاوان گیرد و مردم همه جمع باشند بگاه پاوان حرکت و جنبش تمام برد^(۵) پدیدار آید (۴۸) و چون نماز پیشین باشد همه زنده^(۶) شوند و خرم و با نشاط باشند (۴۹) و بعد ازان نماز دیگر شب نباشد (۵۰) مردمان همه بنزدیک دادار اورمزد باشند و جمله دین بپذیرند پاکیزه شوند و از همه بلاها و دردها برهند (۵۱) کیخسرو و گیو و طوس و پشتون و سام و^(۷) نریمان و جمله اهورشان آنجا حاضر باشند

۳۸

(۱) این نیز در دین پیداست که زراتشت اسفندمان

on the نیست کند (3) M gives مردم (2) E دختری باشد (1) E omits the margin; K omits it; E بشکند (4) Thus K, M; E نیست کند for بشکند (5) E adds به (6) E adds من (7) E omits و

(۱) اندر دین پیداست^(۱) کسی که زنی بکند باید که با آن زن عهد کند که هر کار و کفر که تو کنی مرا هم بهره آن بکن (۲) چون بیدیز پس ازان هر کفر که کند هم بهره باشند

(۱) کفر یزشن فرمودن ترس استودان یزشن بدین در چنان پیداست که روان چون از تن جدا شود مانده طفلی است که از مادر بزاید و او را بدایر و قابلر حاجت باشد و اگر نه هلاک شود (۲) و هم چنین روان چون از تن جدا بشود امشاسفندی باید که او را نگاه دارد تا آهرمن دروند دروی گزندی نتواند کردن (۳) و هیچ امشاسفندی که آن قوت و زور ندارد که سرش اشو فیروزگر

(۴) چه اندر دین گوید که چون روان از تن جدا شود آهرمن گچسستر با دیگر دیوان کوشند که آن روان را بگیرند و بدوزخ برند و آن روان از آهرمن دروند و دیوان چنان ترسد که میشان از گرگ و از نزدیکی وی بگیرزند و روان میشود (۵) و آهرمن گچسستر^(۶) و دیوان از پس آن روان میدوند چون کسی متکیر و عاجز که از^(۷) دشمن ترسد و هم چنان بیم باشد و میگریزه مانند غریبی^(۸) که او راه هیچ جای نبرد و نداند و در^(۹) عذاب مانده باشد (۶) و چنان رنج و دشواری و بیم و ترس در آن سه روز بدان روان رسند که در دوزخ بمدت نه هزار سال بدو نرسد (۷) چون ترس استودان یشته باشد از بهریکه شب وندیدادی بیاید یشتن (۸) هر شب که گیتی باشد سرش اشو

از (1) M, K omit the first three words. (2) E گسستر (3) M, K omit (4) E adds باشد (5) E, K omit در .

و راه زدن این مرگزانها است که چون این گناهها جستر باشد دوزخی باشند و تا رستاخیز روان او از دوزخ بیرون نیاید

(۱) بازگانی کردن در دین چنان گوید آن بهتر باشد که در شهری چیزی بخزند و بشهری برند و باز بسرمایر بر گیرند باقی ده یکی بکار و کفر کنند (۲) چون بشهری خویش چیزی بخزند و بسود باز فروشد گناه باشد (۳) و هیچ چیز گناه بتر ازان نیست که گندم بخزند و بگذارند تا گران شود بسود باز فروشد (۴) چه در دین گوید که آنکس که چنین کند و خوی در این کار کند هر نیازی و قحطی و تنگی که در جهان باشد او نیز هم گناه باشد (۵) بهدینان ازین کار پرپیز می باید کردن و این سود نا خورده بگذاشتن

(۶) و زر بسود دادن اندر دین گوید که چون کسی را سرمایر باشد و بهدینی برنج رسد بدو دهد و سودی بر سر آن گیرد هم چنان باشد که بهدیر بدو داده باشد و نشاید که ازان سود دیگر باره بسود دهد چه گناه باشد

(۷) و اگر آن بهدین زر بقرضی ستده باشد و درخویش باشد و طاقت آن ندارند که سود زر باز دهند راحت^(۱) نکند سود از وی ستدن بسرمایر قناعت باید کردن تا کفر باشد (۸) و اگر بهدین را حالی^(۲) باشد هر سال چهار یکی سرمایر سود ستاند^(۳) که بستاند بر نفقه زن و فرزند کند (۹) این مایر حلال باشد بیشتر ازین دادن گناه باشد

(1) Thus all: better واجب (2) Thus all: better مالي (3) Thus all: better شاید

دشتان شوند از همه چیزها پررئز کنند و بدیدار هیچ چیز نشوند
 (۳) چر اگر پررئز نکنند بانه فراه ساخت عظیم بدیشان رسد
 (۴) و از آن (۱) جهت عقوبتها یکی آن بود که هم چنانکه (۲) بشانر
 صوی و جارند و بشانر کنند گوشت از تن ایشان بشانر آهین
 و جارند و در دوزخ روان ایشان بهکال (۳) خونینی پلید و دشتان
 خورند (۵) و پس زراتشت گفت ای دادار اورمز (۴) وه افزونی
 اگر زنان پررئز نتوانند کردن هیچ کوفه باشد که بکنند تا عقوبتها از
 ایشان باز دارد روان ایشان این همه رنج نرسد (۶) و دادار اورمز
 گفت دشتان وناه بیاید یشتن (۷) هر زنی که دستگاه دارد (۵) پفده
 بیاید یشتن و هر که (۶) ندارد دوازده بصورت بیاید یشتن تا روان
 او رستگاری یابد (۸) اگر چنین کند بهر یک دشتان وناه بفرماید
 بهجز از آنکه گناهها از بن وی ببرد شصت هزار تنافور گرفت باشد
 و هم چندی (۷) گناه از سنگ گناه بکپاند و مینو آب و آتش
 و دیگر امشاصفندان روان آن کس را نگاه دارد و بفرزند یک دادار
 اورمز شفاعت خواه آن روان باشد (۹) اگر چر اورا گناه دیگر
 جستم باشد روان آن زن بدوزخ نکذارند و بهر چینون پول آسان
 و بی رنج بگذارند و بدان جایگاه رسد که بگیتی در خویشتن
 را پدیدار کرده باشد

(۱) گیتی خرید کردن (۲) در دین چنان پیداست که اگر
 یک تن چندان گرفت بکند که آن را قیاس نبود و نوزون
 نکرده باشد بهشت رسد و لیکن بگروثمان نرسد (۳) و چون
 (۱) E adds بجای (2) Thus all: better (3) E, K add مردم (4) E omits (5) E adds دست رسی داد (6) E adds دستگاه دارد (7) E adds دست رس (8) E adds هم چندی (9) E adds for چینیون

فیروزگر بیاید مانند فابلر که کودک را بگیرد و از پلیدها پاک
 کند و گناه میدارد و توهر میکند (۹) سروش اشو آن روان را
 نگاه میدارد و بدو رنج و بلا آهرمن گجسته از وی باز دارد
 (۱۰) و هر سه شب هم جایگر که روان از تن جدا شده باشد باید
 که آن سه روز روشنایی نهاده باشد (۱۱) و بعد از سه شبانروز
 روان رهنمای و دلیلر باشد و بسر چینون پول آن روان تا رشن
 ایزد شمار آن روان بکند اگر گناه بیشتر جسته باشد نزدیک اورمز
 شفاعت کند و ایفیت خواهد تا سه چینون پول پاده فراه بکنند
 روان از دوزخ نگاه دارد و چندان شفقت و مهربانی بود اورا بدان
 روان که مادر بر فرزند خویش بود با وی مردان (۱) روان (۲)
 سروش اشو باشد تا آنگاه که بهشت یا گروثمان یا همیستان
 رسانیدن از وی دور نشود (۱۲) و اگر یک ترس استخوان بیشتر
 باشد یک شب نگاه دارد (۱۳) و اگر دو شب فرموده باشد
 دو شب و اگر سه شب فرموده باشد هر سه شب از همه رنج
 بیاید دل خوشیهای او میدهد

(۱) و دشتان وناه (۲) اندر دین چنان گوید که زن چون
 دشتان شود در آن سه روز بیشتر می باید از همه چیز پررئز بکند
 از دیدن آب و آتش و خورشید و ماه و ستاره و مرد اشو درش
 نگاه نکند و در کنجی نشیند تا سه روز بگذرد
 (۲) چر اندر دین گوید که دادار اورمز زراتشت را گفت
 ای زراتشت زنانرا اندرز و نصیحت کن تا آن سه روز که

(1) Thus all: better (2) E adds برای مردان (3) E adds و (4) E adds گناه

دل خوشیها دهند تا آن رنج که بوقت جان کندن و آن
 هر روز که در گیتی بود^(۱) و رنج شمار کردن بچینود پول و
 این جهان از دل او ببرد و امیدهای تن پسین او را میگویند تا
 آن روان بران سبب خوشدل میباشد (۹) و کفر گیتی خرید
 یشتن چندان سال که او را زندگانی باشد بهر سال هم چندان کفر
 باشد که اول کرده باشد زیادت میشود و شب چهارم که کفر
 گناه منجند هم بر حساب گیرند و از گناه بگانه

(۱۰) و گیتی خرید یشتن این نیز نفع و سود است که چون
 ازین جهان بیرون شوند و بسر چینود پول رسند اگر چه بسیار
 گناها کرده باشد مینوگاپان مانند دیوانی شود بزرگی چندانکه
 گیتی و در میان چینود پول بایستد روان آنکس را بدوزخ و دست
 از آجرمن دیوان نگدارد و ز پیش آید^(۲) شفاعت کند و ایفیت
 جوابش خواهد تا جهان جایگاه بسر چینود پول او را بدان گناهی
 که کرده باشد باده فراه بدهند و بدوزخ نیرند (۱۱) و پس مینو
 گاپان خواجه^(۳) نوکارون^(۴) در پیش آن روان ایستند و او را دلیلر و
 رهنمای باشند تا بهشت با وی بروند و او را دلیلر و رهنمای
 باشند و در راه نگذارند که هیچ رنجی بوی رسد و تا رستاخیز
 و تن پسین ملازمت آن روان میکنند و نگاه میدارند

۴۳

(۱) و زنده روان چنان جهت باشد و بدین در چنان
 فرموده است که چهار پیرد مر شبانروز پیوسته افستا^(۵)
 میخوانند و دو می آسایند و آتش می افروزند چنانکه درین
 مر شبان روز چندانکه یک ینا او ویریو بر خوانند افستا^(۵)

خوره better خوانند (3) Thus M, E; K. تعالی (2) E adds (1) E omits
 اوستا (5) E omits (4) Thus all: better فوزود

خویشن نوزود نتواند کردن غرض آنست گیتی خرید بضی
 باید یشتن

(۳) چر در دین چنان گوید که آنروز که گیتی خرید
 آنکس^(۱) یزند سر بار روان آنکس مینوگاپان بر گیرد و بهشت
 و گروثمان برک و او را نیکوی و رامش نماید جایگاه مقام او در
 گروثمان پدیدار کند و مزده و امید میدهندش که این جایگاه
 آن تست باز گیتی آورن

(۴) معنی گیتی خرید آنست که در گیتی آن گیتی خرید
 باشد (۵) و اگر نوزود نکرده باشد یا گیتی خرید فرموده باشد
 و اگر چه بسیار کرفها کرده باشد چون بهشت رسد جایگاه خویش
 نداند و عاجز و متحیر بود (۶) و مانند کسی که درین گیتی
 در شهری غریب شود اگر چه شهری خویش^(۲) باشد چون شهر
 نر او باشد و جایی نداند که کجا مقام کند ورا ناخوشی بود
 (۷) پس میباید که مردم درین جهان طلب کنند تا
 چون ازین جهان بشوند جایی خویش دانند و غریب نباشند
 و راست باز جای خویشن شوند

(۸) و در دین گوید که چون آنکس که نوزود کرده باشد
 یا گیتی خرید یشته باشد ازین جهان بشود بسر چینود پول
 روانهای و درگان از روزگار زراتشت اسفتمان تا این روزگار
 هم از پیش باز آیند و آنرا بخویشن پذیرند و او را بکفر
 خویش هم بهره کنند و زوان او رامش^(۳) نمایند و جملر بهمرای
 با او بروند تا او را بجایگاه خویش رسانند و خرمیها کنند و او^(۴)

را (4) E adds (3) E رامشها (2) E خوش (1) E omits آنکس

(۱) اینست^(۱) خواستن از چه باید خواستن چه باید پذیرفتن^(۲) چون درد سر باشد از برهرا^(۳) ایزد پذیرفتن که چون سر نیک شود با فلان غریب نیکو بکنم^(۴) اگر موی دراز شود از فروهر اشوان پذیرفتن که آفرینگان بگویم^(۵) و اگر بینی نیک شود چندی^(۶) خایر از بهر ماه بیزم^(۷) اگر^(۸) چشم نیک شود چندین خورشید نیایش بفرمایم^(۹) و اگر دهان نیک شود از تشر پذیرفتن که چندین یخ در آب افکنم^(۱۰) اگر گوش نیک شود از سروش اشو پذیرفتن که چندین چیز بکنم و بقلان دستور دهم^(۱۱) و اگر گردن نیک شود چندین گوسفند بر خشنومس رام یزم^(۱۲) اگر دست نیک شود از آب اردیسور پذیرفتن که فلان جای آبادان کنم^(۱۳) و چون پشت نیک شود دستی جامه بقلان کس دهم^(۱۴) اگر زانو نیک شود از بهمن امشاسفند پذیرفتن که فلان کس آشتی کنم^(۱۵) اگر تب نیک شود کاهنباری بسازم در فلان ماه^(۱۶) اگر سینر نیک شود از یاک بپذیرفتن که چندین گوسفند بختشومس روم ایزد^(۱۷) دواسرو^(۱۸) بر یزم^(۱۹) اگر دل نیک شود دستی گوسفند بنام مهر ایزد بیزم^(۲۰) اگر زهره نیک شود یزشن از بهر مینوان یزدان بفرمایم^(۲۱) و اگر اشکم نیک شود چیزی بآتش^(۲۲) بفرستم^(۲۳) و درد سبزه نیک شود^(۲۴) چیزی در آب افکنم^(۲۵) و ایفیت خواهد و^(۲۶) روشنایی چشم چشمی زرین بکنم و با در گشسپ فرستم^(۲۷) افزایش غله چون نیک بشود

(1) Thus all: better ایفیت (2) E بهرام (3) E چندین (4) E omits (5) E adds و (6) Thus all: perhaps for سر (7) E با تشکاه (8) M, E omit (9) Thus all: better خواستن for خواهد و (10) Thus all: better خواستن

بر نگدارند که آتش نسوزد^(۱) چه هرگاه که زنده روان چنین یزند و فرمایند آن روان ایمن باشد از همه رنجی و دشواری بیسایند مانند کسی را بود که ازو چیزی می ترسد و پس او را ایمن باشد و از همه اندیشه و ترس فارغ شود و بهمران خویش زندگانی کند^(۲) هم چنین هر سال هم چندین کرفر در اول کرده بسر آن می شود^(۳) و جامه بر درون نهند بدان گیتی زر بافت و صیم بافت باز جایگاه دهند تا در پوشند و بدان جامه او در میان دیگر روانها نیکو تر و پاکیزه تر باشد مانند کسی که این جایگه دستی جامه پاکیزه پوشیده دارد و در میان مردم بزرگوار تر باشد و مردم او را شکوه و حشمت بیشتر^(۴)

(۵) و زنده روان بیشتر آن نیز سود است که در آن وقت^(۶) که^(۷) از گیتی بشود کسی نباشد که روان ایزد^(۸) سروش اشو غیروزگر روان او نگاه دارد^(۹) و بهی^(۱۰) باید کوشیدن که زنده روان چنین بیزند و زنده روان پیوسته خوانند^(۱۱) و دران هر روز که آن یزشن کنند هر روز هفتاد هزار تنافور کرفر باشد^(۱۲) و اگر نه چنین یزند زنده روان گسسته خوانند هر روز صد تنافور کرفر بود^(۱۳) پس هفتاد هزار تنافور تا صد^(۱۴) نگاه کن تا چند فرق باشد^(۱۵) جهد باید کردن تا آنچه در دیگر خرجها می کنند^(۱۶) چه یزشن^(۱۷) بفریاد رسد که چیزی دیگر

(1) Thus all: better add داورد (2) End of M folio 174 a, l. 13—K folio 50 a, l. 13—E p. 69 l. 10 Vide Chapter 69, note. See also note (3) below. (3) Beginning of M folio 179 a, l. 7—K folio 79 a, l. 7—E p. 96 l. 12. Vide Chapter 87 note. The confusion in the proper arrangement of the chapters seems to arise from the misplacement of folios of the original MS. from which the three MSS. here collated are descended. (4) Thus all: better (5) E adds خلیلی (6) E adds تنافور (7) Thus all: add بفرمایند پس دیگر خرجها بکنند (8) Thus all: add بهتر فرمایند

از خرداد امشاسفند پذیرفتیم که چندین درخت ازین غلغله بر
آفرینگان فرستم (۲۰) زایش فرزندان از امرداد امشاسفند پذیرفتیم
که چندین درخت باز نشانم (۲۱) و چون فرزند زیرک دل روشن
باشد داش^(۱) آنر گشسب بفرستم (۲۲) چون این درد ساکن
شود یک مرغ بر درون بخشنومون اردیبهشت امشاسفند بیزم
(۲۳) و چون نزدیک پادشاه گفتر روا باشد و چون این دشمن
نیست شود^(۲) هر سال میزنی برهرام روز بکنم (۲۴) نام برداری
زن^(۳) نیک را چیزی بدیم (۲۵) چون نیکی خواستن بر آنها^(۴)
شدن و از اناچد بانو ایفیت خواستن (۲۶) و شیرینی بر دل چه
کس گوسفندی بنام مهر ایزد یشتن (۲۷) و افزایش چهارپایان روز
گوش میزنی ساختن (۲۸) از آستانها بوختن از ماه خدا پذیرفتن
که چندین خایر بیزم (۲۹) تندروستی بوم یزد یشتن (۳۰) و تیزی
زبان یزشن از بهر سروش اشو فرمودن (۳۱) افزون خواست
آفرینگان خواستگفتن (۳۲) و ایفیت خواستاری از دهمان کردن
(۳۳) غم بردن از اردیسور یشتن فرمودن (۳۴) هر حاجتی که باشد
بجز ازین امشاسفندی هر چه خواهد پذیرفتن (۳۵) هیچ بهتر از
یزشن یزدان و امشاسفندان و درون و میزد و آفرینگان نباشد
(۳۶) چه هرگاه که یزشن از جهت کاری بفرمایند امشاسفندان
زودتر بیاری آنکس توانند شدن (۳۷) چه این کردن امشاسفندان
همانچنان ملاحی است که بران یشتن^(۵) آن کنند و رنجها
ازان مرد باز دارند و بیاری مردم رسند

۱۴۵

(۱) زند اشوم و جز و هشتم استی اشایر افاده پشم هست
افاده اشایر وه از هر نیکی که مردم کنند بر از راستی

زلی (1) Thus M, E; K داش (2) M, K omit شود (3) Thus K; E زلی
پشمی (4) Thus all; for آنها (5) Thus all: better

کردن و راستی گفتن هیچ کزنه نیکی نیست و راستی از جصلت^(۱)
چیز بهتر است

(۲) اشتا استی اشتا ادهای پید اشایر و پشته اشوم .: کر او
کند کار کفر کر نیک است راست گفتن نیک است آنکس
که راست گوی باشد چه راست گفتن و راستی کردن از همز کار
بهتر است و بدانید که این در فصل راست گفتن است

(۳) و یثا ایز ویریو در فصل رادی و ساختن کردن
(۴) چه بر دین وه مازدیسندان راستی است و پس رادی و راستی
این دو هیچ ازین بهتر^(۲) نیست کر^(۳) مایر باید کر دانند
(۵) دیگر آنکر پنهان و آشکاره دران باید کوشیدن کر بکفر کرن
مشغول باشند (۶) و هر کاری کر کنند بفرمان بهمن امشاسفند کنند

(۷) چه در یشت میگوید کر تا چا خشترا مرذا دامش
ایزرو .: ایدون هیچ^(۴) خدای اورمزد اندر دامان اورمزد
(۸) و یعنی گروهمانش^(۵) بدیم و یعنی کر چون شما نیایش و
نیایش^(۶) من^(۷) کنید بجز اینکر شما را آفریدم و هم چیز بشما
ارزانی داشتیم بپاداش آن بهشت شما دیم اندر گروهمان جایگاه کنم

(۹) تیم نی و جز^(۸) مد منگها چخشنوشو .: یعنی آن
اوی اما اناعرا و همز چه کام و چه ستایش وه (۱۰) چه
خشنودی ما خشنودی بهمن امشاسفند است و هرگاه کر ستایش
او کنید ستایش من کرده باشید (۱۱) هرگاه کر بکام او کار کنید
ستایش من کرده باشند

(1) Thus E; M, K رحمت (2) M omits بهتر (3) E adds این (4) E هیچ (5) E
for ما (6) Thus M, K: better نیایش; E omits نیایش اورا
و جز (8) E omits

شفاعت خواهد^(۱) آن باشد و بسر چند پول^(۲) از مهر آفتها و بلاها نگاه دارد تا بجایگاه خویش رسند

۴۷

(۱) بدین اندر گوید^(۳) و ندیدان یستن سبب گناه و جارش چگونه باشد بدانند که مردمان تا درین گیتی باشند بی گناه نتوانند بودن و دل و منش پاک نتوانند داشتن (۲) پس باید که هر وقتی و ندیدانی فرمایند یستن تا آن گناهی که از دست و زبان بیامده باشد و یا در امشاسفندی جستر باشد یا در آب و آتش و زمین و بهتان و دروغ و هر چه ازین معنی باشد آن کفر تلافی گناه باشد

(۳) بدین در گوید که هرگاه و ندیدانی از جهت وناه و جارش بفرمایند جمله گناهها که جستر باشد از روان آنکس ببرد و چنان پاک کند که بادی عظیم که بر دشتی بر آید و از خاک^(۴) گرد پاک کند و بجز ازان شصت هزار تنافور کفر باشد

۴۸

(۱) و آنچه پرسیدند از بهر یزسن که چه چیزست و چرا یزسن کردن آنست که همچنانکه ما آواز خوش از جایی بشنویم و بدان آواز خرمی در دل ما می رسد و نشاط بیشتر باشد و زور و قوت بیشتر بود همچنان امشاسفندان چون آواز اوستا شنوند ایشانرا نشاط و طرب بیشتر شود^(۵) و بیاری مردم این عالم بهتر توانند رسیدن^(۶) (۲) و آنکس که اوستا^(۷) خواند و یزسن فرماید از مهر آفتها و بلاها نگاه دارند و نگذارند استانه

(۱) E adds for کفنده (۲) E پول (۳) M, K omit the first three words. (۴) E adds و (۵) E بود (۶) E رسید (۷) E اوستا و

(۱۴) بینی اوشینی جویرید سپنکجا اسپنکجا یعنی^(۱) این جمله آنکه^(۲) نشاید^(۳) کردن که درین دشخواری تر^(۴) میبینید^(۵) آسان تر فرو گذارید و بر اندک مایه قناعت کنید

۴۶

(۱) و آنچه پرسیدند در معنی اردویسور و ندیدان یستن از گناهها که در امشاسفندان جستر باشد ایشان^(۶) و سبب آن چرا یزسن می باید کردن و چه سود یزسن کردن و جامه شب چهارم^(۷) بر درون نهادن و آفرینگان و گاهنبار کردن^(۸) و آفرینگان و درنگان گفتن و روانها یستن و فروشین و روان پدران و مادران و خویشان نگاه داشتن و آتش داشتن و خور^(۹) نیایش و ماه نیایش اورمزد یشت^(۱۰) و سروش یشت خواندن و نان بواج خوردن و کشتی داشتن و مردانرا زن و زنانرا شوهر کردن و دختر^(۱۱) خواهر جهد کردن بشوهر دادن و گناه و بهتان بر کسی نر نهادن و دروغ نگفتن و از پس زن مردمان نرفتن و زنانرا فرمان شوهر و مالار بردن فرزند فرمان برادر و پدر و مادر بردن سود خویش از زیان مردمان نطلبیدن چه گناه است

(۲) و بدانند که اندر دین بر مازدیسنان که گفتار دادار اورمزد است بر یشت فروهر زواتشسه اسفندمان نخست اردویسور یستن فرمود و این یزسن بروز شاید کردن بسبب نشاید (۳) و از بهر آن می باید یستن که گناهی که در آب جستر باشد از وی در گذارد و بجز آن بانویر اردویسور امشاسفند

(۴) بشاید (۵) Thus all: better ازگاه (۶) Thus K; M, E ازگاه (۷) Thus all: better دشخواری تر (۸) E منید (۹) E, K گیتیان (۱۰) E omits چهارم (۱۱) E adds نهادن (۱۲) Thus K; M, E omit خور و (۱۳) E adds و (۱۴) E یستن (۱۵) E adds و

می باید (۱) که هم در ساعت پیرید یزشن سروش اشو فیروزگر یزشن مشغول شود تا سروش (۲) فیروزگر در ساعت بفریاد آن روان رسد اورا نگاه دارد از چمر آفتها

(۱۴) و جامبر بر درون نهادن شب چهارم سبب آنست که این روان چون از تن بشود بر پندر باشد و چون بنزدیک روانها رند مانند کسی باشد که درین گیتی کسی بر پندر بود مردمان دیگر شرم دارد و خویشتن بر تصامی (۵) دارد و خجکل و شرمسار باشد (۵) پس چون شب چهارم جامبر یستر باشد هم چنین آن بدان گیتی مانده آن جامبر مینو کاهاں دروی پوشاند (۶) و اگر ابریشمن باشد و اگر کرباس اگر نو اگر کهنر مانند آن دروی پوشاند (۴) که بر درون نهاده باشد (۴) (۷) و اگر یکدست و اگر دو دست و اگر پیراین اگر دستاری باشد بهمان پیراین و دستار در پوشاند (۸) و فرق آنکه بر درون نهند آنکه بران گیتی عوض باز دهند آن (۹) کهنر نشود و هرگز نر بدرد و هرگز نپوسد (۹) و آنکه اینجا پوشند کهنر شود (۱۰) بروزگار پیشین دستی جامبر ساخت پاکیزه بر درون نهادندی و گفتندی آنچه درین جهان میداریم (۷) کهنر میشوند پایندگی ندارد و آنکه آنجا میداریم پاینده است پس بهتر که همیشه باشد از ان ناپایدار

(۱) آنچه آفرینگان (۸) کهنبار پرسیدند بدانند که ایند تعالی این عالم بمدت یکسال تمام کرد بر شش وقت گاه (۲) و پس بر مردم واجبست که چون بران وقت گاه رسند کهنبار میزد

(1) E omits باید (2) E adds اشو (3) Thus all, perhaps for ایند تعالی (4) E پوشانیده باشد (5) E omits the last five words (6) M, K add فر (7) Thus E, M, K add و (8) M, K add و (9) E پوشند (10) E adds که

سنگی بدان شاخص رسد (۳) و اورا چنان نگاه دارند که بیک تن بسیار مردم نگاه دارند تا پیچ رنگی بدو نرسد

(۱۳) و این یزشن کردن یک نیمه صابش اورمزد امشاسفندست و یک نیمه آفرین بر خویش و خان و مان (۱) خویش (۵) و آن چمر بهدینان و بستر کشتیان گیتی میکنند و آب و آتش و زمین و رستنها و گوسفند و چمر چیزها آفرین میکنند تا کل عالم بر ایشان روانتر بود (۶) و اگر شرح یزشن (۲) و سود بنویسم قصر دراز شود (۷) پس بدین سبب می باید که مردم یزشن فرمایند تا بدین گیتی میدان آب و آتش و زمین و دیگر چیزها و آن روان از دست آهرمن دیوان نگاه دارند و شفاعت خواه آن باشند

(۸) و زراتشت اسفندتمان انوشروان باد گفته است که من شفاعت خواه (۳) شما نباشم که شفاعت خواه شما کردار نیک است و یزشن یزدان و امشاسفندان که کرده باشید فرمودن (۹) روان بدین دو چیز از نوزخ دور شاید کرد (۴) و بر بهشت نزدیک کردن (۱۰) و بهر یزشن که بفرمایند یزشن سی جزار فرور اشوان بیاری (۹) آن روان رسند و شفاعت خواه و نگاه دار روان شما باشند

(۱) سروش یشتن و جامبر بر درون (۶) نهادن چمر سود است و سود دارد (۲) و بدانند که همکچون کسی میزاید (۷) منجم نشستر باشد تا در ساعت که او بزاید طالع او بر گیرد و نیک و بد بنویسد (۳) و همکچنین چون روان از تن بشود (۹)

(1) E adds for جان مان (2) E adds (3) Thus E, M, K omit شاید کرد (4) E adds (5) Thus K, M, E omit بداری (6) M, K add یشتن (7) E adds (8) Thus K, M, E add (9) E بشود (10) E adds

(۱۵) پنجم گاهنبار در دیماه باشد روز مهتر تا روز برچرام^(۱)
 (۱۶) درین وقت داناوار اورمزد حیوان داد گااو و گوسفند (۱۷) چون
 مردم درین پنج روز گاهنبار کنند چندان کرفر باشد که کسی
 هزار گااو و هزار اسپ باشواد از جهت روان خویش بارزانیان
 و ضعیفان داده باشد

(۱۸) و ششم گاهنبار در آخر اسفندارمه ماه باشد از روز^(۲)
 اهنودگاه تا روز وهشتویشت (۱۹) درین وقت داناوار اورمزد مردم
 داد (۲۰) چون مردمان درین پنج^(۳) گاهنبار کنند چندان کرفر
 مرد باشد که جملہ عالم بگل و پرچر در ویست باشواد از
 جهت روان خویش بداده باشند

(۲۱) و اگر این شش وقت گاهنبار نکنند و اگر درغویش^(۴)
 بود بچایگی که گاهنبار کنند نشود گناهها عظیم باشد تا آن
 حد که بستر کشیان^(۵) با وی نشاید که گیرد و خورد^(۶) کنند
 و در خانہ وی شوند یا او را در خانہ آورند و یاری وی دهند
 و گواهی وی پذیرند (۲۳) مانند این تفسیر گاهنبارست

۵۱

(۱) و آنچمر در روزگار و دردگان^(۷) آفرینگان پرسیدند بدانند
 که درین عالم که بمی توانیم بودن و از آفتها و بلاها ایمن می
 باشیم هم سبب است که روان و دردگان و فرودر اشوان بیاری
 ما میسند و ما را نگاه میدارند (۲) پس هرگاه که ما روان ایشان
 بیشتر یزیم و درون میزد و آفرینگان کنیم ایشانرا قوت بیشتر
 بود و زودتر بیاری ما توانند رسیدن و رنجها از ما بهتر باز

(1) E adds بهرام (2) E for اورا (3) E adds روز (4) E adds (5) M, K add سخت عظیم باشد (6) E adds گناهها عظیم باشد (7) M, K add و

سازند و درویشان را طعام دهند و ستایش کنند و آفرینگان گویند
 و این تعالی را سیاسداری کنند

(۳) اول گاهنبار در اردیبهشت ماه بود پنج روز خور روز تا
 دیبهر روز (۴) بدین وقت^(۱) این تعالی آسمان داد (۵) پس چون
 مردمان درین پنج روز گاهنبار کنند چندان کرفر مرد باشد
 که هزار میش با بچر از جهت روان خویش بر آشودان
 با ارزانیان داده بید و درویشان و مستحقان

(۶) و دوم گاهنبار در تشر ماه باشد پنج روز خور روز تا
 دیبهر روز (۷) برین روز^(۲) داناوار اورمزد آب داد و آفرید
 (۸) پس چون مردمان درین پنج روز گاهنبار کنند چندان
 کرفر باشد که کس هزار گااو با گوساله بدرویشان و مستحقان و
 ارزانیان و ضعیفان دهد

(۹) و سوم گاهنبار در شهریور ماه باشد پنج روز اشکان^(۳)
 تا انیران روز (۱۰) بدین وقت داناوار اورمزد زمین داد (۱۱) چون
 مردمان درین پنج^(۴) گاهنبار کنند چندان کرفر باشد که کسی
 هزار اسپ با کره از جهت روان خویش بارزانیان و مستحقان
 داده باشد

(۱۲) و چهارم گاهنبار در مهر ماه باشد اشکان روز تا انیران
 روز (۱۳) درین وقت داناوار اورمزد اورور^(۴) داد از هر گونه (۱۴)
 چون درین پنج^(۵) گاهنبار کنند و سازند چندان کرفر باشد
 که هزار شتر با گوازه باشواد از جهت روان خویش بدان باشد
 بارزانیان و درغویشان

(1) E adds این (2) E omits روز (3) E adds روز (4) Thus E; M, K اورور

از این تبارک و تعالی این سخن بشنیدند خرسند شدند و رنج
این روزگار بخویشتن پذیرفتند و برنج نداشتند و گیتی طلب
کردند و از خوشی و آسانی گیتی طمع ببردند و تن در دادند
(۳۴) و اردیبهشت امشاسفند را گفت پادشاهی در بهشت بتو
دارم که کسی بدان^(۱) ترا نیکو ندارد و پریمز نکنند (۳۵) اردیبهشت
امشاسفند بدین گفتار خرسند شد و تن در گیتی داد تا کار همه
کس را^(۲) دارد (۳۷) و چون بدان گیتی رسد آنکس که آتش نیکو
نداشتند باشد اگر چه کزها بسیار کرده باشد او را در بهشت نگذارند
(۳۸) و گوشورون امشاسفند که موکل بر حیوان و چهار پایان
است دادار اورمزد او را دل خوشی داد^(۳) و گفت ترا بگیتی باید
شدن (۳۹) و چون هرگاه که گوسفند و چهار پای کشند ایشانرا بدان
گرفتار بکنم (۴۰) آن گناه در^(۴) گردن آنست که گوشت خورد
و گناه کند (۴۱) پس گوشورون امشاسفند بدین خرسند شد و تن
در گیتی داد (۴۲) پس آتش را بدین صیغ که نوشتم نیکو
باید داشتن تا بدان جهان اردیبهشت امشاسفند خصمی نکند و
روان او^(۵) از^(۶) بهشت باز ندارد

۵۵

(۱) آنچه در نیایش کردن پرسیدند بدانند که مردمان که
شان پانزده ساله^(۷) شوند^(۸) و کودکان ایشان هشت ساله تمام بود
فریضه است نیایش کردن و نشاید که بهیچ گونه نیایش^(۹)
گذشته باشد (۲) و اگر بسیار کوشند که تلافی آن باز کند ممکن
نیاشد که بسر جینود پول باده فراه بکنند و بر پیچ گونه گناه

(1) Thus all; better-add جهان (2) Thus all, for روا (3) E کرده (4) Thus
E; M کرد for در (5) E را for او (6) E بدو for از (7) Thus E; M omits
در. (8) E omits شوند (9) E adds در.

فریضه بر من موکل است که او را از ان رنجها که بر من میرسد
(۱۸) آن پریمزها نم از بهر منست که از بهر فریضه است که
بر من موکل است (۱۹) ای دادار بر مرا در گیتی مگذارید^(۱) تا
من در آسمان در میگردم همچنانکه خورشید و ماه روشنی
میدهم (۲۰) این بگفت و خاموش شد

(۲۱) پس گوشورون^(۲) امشاسفند که موکلست بر چهار پایان بر
پای ایستاده گفت^(۳) دادار اورمزد من بگیتی نشوم چه سر هزاره
زراتشت اسفندمان مرا بسیار کشند و بسیار خورند (۲۲) و گاو ورزا
و اسب کارزاری و بزه و بزکالر جوان بسیار کشند (۲۳) و چون
گوشت^(۴) بخورند بران قوت گناه بیشتر کنند (۲۴) این مایه
بگفت و خاموش شد

(۲۵) پس دادار اورمزد گفت که ایشان هر سه راست می
گویند و بران روزگار این همه رنج بر ایشان رسد بلکه بیشتر
(۲۶) و لیکن اگر من این هر سه بگیتی ندیم جهان نتواند بودن
(۲۷) پس مردم را دل خوش کرد و گفت تو بگیتی شو (۲۸) چه
بدان روزگار ترا سخت تر آفرینم و صبور تر (۲۹) هر مزد و کفر
که بدان روزگار بگیتی در کنند یکی بر ده بر حساب گیرند (۳۰) و
یشتی که بدان روزگار^(۵) بکنند چندان کفر بود که بدیگر روزگار
دوازده همانست^(۶) بفرمایند یشتن (۳۱) و شمارا مردان پشم نام
بکنم (۳۲) و معنی مردان پشم آنست که در گیتی بودند از
روز^(۷) زراتشت اسفندمان تا این روزگار ایشان بهتر باشند و بر
بهشت جایگاه ایشان بلند تر و خوشتر باشد (۳۳) و روانها چون

(1) E مگذار (2) گوشواران (3) E adds ای (4) K breaks off at this
point, a folio being lost. (5) E adds بگیتی (6) E همانست (7) E روزگار.

که بر خواننده باشند هیچ وزندی^(۱) بدان کس نرسد و ایزد عزوجل
 او را از مهر بدی جهان نگاه دارد که چنانکه یک مرد بر
 هزار مرد نگاه دارند^(۳) و این سخنها در زند و تفسیر
 اورمزد یشت پیداست^(۴) و چون بدچی یا بشهري برسند البته
 باید که اورمزد یشتی بر خوانند تا دران جایگاه رنجی و بیماری
 و زیانی بدو نرسد و بکاری که رفته باشد زودتر باز بیاید و
 بمقصود حاصل شود

۵۸

(۱) آنکه در سروش یشت پرسیدند بدانند که ایزد تعالی
 شب بسروش اشو فیروزگر رنج برتلی^(۲) دارد بروی سپرده است
 (۲) همچنانکه روز دادار اورمزد نگاه میدارد سروش اشو فیروزگر
 شب نگاه دارد^(۳) پس فریضه است سروش یشت بر خواندن
 تا آن شب از مهر آفتها ایمن باشد و خرفستر و مار و
 گزدم بروی گزندی نتواند کردن^(۴) بهر جانر که شب سروش
 یشت بخوانند و باک بدان خانر دمند^(۵) شب دران خانر
 از دران و بدان و دیوان چیزی بد نتوانند کردن^(۵) سروش
 تا آن روز آن خانر نگاه میدارد

۵۹

(۱) و آنکه در معنی نان بواج خوردن پرسیدند بدانند که
 بدین در کفر بزرگوار و ارجمند تر گفته است^(۲) می باید
 که مردم پیش ازان نان^(۴) خوابند خوردن اول میاس ایزد
 عزوجل بگویند شکر آن نعمتهای بگذارند و در نان خوردن حدیث
 بکنند^(۳) چون نان بخورند دیگر بار میاس ایزد تعالی بگویند
 که^(۴) E adds آن (3) E adds برتلی (2) E گزندی (1) E

از بن بنشود^(۳) تا آن حد که اگر نیایش بامداد در گذشته
 باشد و نماز پیشین دو کند پذیرفته نباشد^(۴) و بدان که
 بامداد در گذشته باشد باده فراه بدهند و بدانکه نماز پیشین دو
 کرد مزد و رامش بدهند^(۵) و هرکس که بامداد نیایش بکند و
 پس بیرون شود^(۱) کارپایش روان تر بود و بر چشم پادشاهان
 گرامی تر و عزیز بود^(۶) و بدان گیتی بهر یک نیایش شصت
 درم سنگ کفر در روان افزایش یعنی هر یک نیایش که بوقت
 خویشت بکرده باشند مهر ایزد و خورشید^(۷) بدان جهان شفاعت
 خواه باشند و از رنجها نگاه دارند

۵۶

(۱) و آنکه از جهت ماه نیایش پرسیدند بدانند که دادار
 اورمزد هر نیکی^(۵) بمردمان گیتی دهد بماده و رجاوند بسپارد
 و ماه آن نیکوها بمردمان بخشند^(۲) پس می باید که هر
 کسی چون ماه نو شود ماه نیایش بکنند تا آن نیکوها زودتر
 و بیشتر بروی رسد و دران ماه روزیش فراختر بود^(۳) و بر
 مردمان واجبست هر نو ماه نیایش کردن و ایفیت خواستن
 (۴) چه هیچ امشافندی بیاری زودتر نرسد که ماه و رجاوند
 و هر حاجتی و ایفیتی^(۴) از وی خوابند زودتر برسند

۵۷

(۱) آنکه در اورمزد یشت خواندن پرسیدند بدانند که هر
 روز فریضه است که اورمزد یشت بر خوانند^(۲) چه آن روز

و ایفیتی (4) E omits که (3) E adds ایزد (2) E رود (1) E

۱۳۳

خفتن بر خوانند و بگویند افابخش^(۱) پشیمان و پنت هم از^(۲) هر وناه کم^(۳) جست و ام گفت و ام کرد و ام منید و باخسید بهر نفسی که بر آورد و فرو برد پزده درم سنگ کفر باشد بجز ازان که در کفر^(۴) هست کشور زمین نصیبش^(۵) باشد

(۴) و اندر دین گوید که هر کس که کشتی دارد و از پس کار خویش شود هر گامی که فراز نهد پزده درم سنگ کفر باشد و بر^(۶) بوم^(۷) زمین بیفزاید (۵) و هر که کشتی ندارد باول گام که بنهد پزده درم سنگ گناه باشد و بر دوم هم چندین و بچهارم گام هزار دویست درم سنگ گناه باشد و اگر چند فرسنگ برود بیش ازین گناه باشد (۶) چون بنشینید و دیگر باره بروند هم چندان دیگر گناهش باشد و بر و بوم و زمین بگانه

۶۱

(۱) آنچهر بر سیده اند که مردان زن کردن چند کفر است بدانند که حد^(۸) و اندازه آن پدیدار نیست و ما تمامی آن بر^(۹) نتوانیم^(۱۰) گفت (۲) چه^(۱۱) اگر ازان زن فرزندی در وجود آید هر کار و کفر که فرزند کنند هم چنان باشد که^(۱۲) پدر بدست خویش کرده باشد (۳) و چون ازان فرزند فرزندی بزاید هم چنان می شود تا بر تخم آن بچهان بماند (۴) و هر کفر که ایشان بکنند آن کس را چنان باشد که بدست خویش کرده باشد (۵) و بدین جهان روز رستاخیز اگر پدری باشد که دوزخی بود و از نشان دوزخیان دارد نقطه سیاه بود

در کفر^(۴) E omits کم for ام K-و که E (3) اج E (2) لواخشی E (1) به برنم K (9) چه E (8) و (7) E adds (6) چه E (5) (12) E omits چون E (11) آن به نتوانیم for از بوم نتوانیم E (10) باشد که

۱۳۲

(۴) آنکس که درون نداند یشتن باید که واج آورند با گیرد (۵) و اگر این نیز نداند انا ان یزیددی^(۱) بر خوانند و سر اشم و جو بگویند^(۲) نان باخورند و دهن پاک بکنند چهار اشم و جو^(۳) و دینا او و بریزو و یک اشم و جو بر خوانند (۶) چه^(۴) هرگاه که چنین کنند باول اشم و جو که بر خوانند اورمزد امشاسفندان شناسیده و بیشتر (۷) و دوم اشم و جو خردان و امردان امشاسفند شناسیده باشد (۸) و سیوم^(۹) چهارم اشم و جو هم یزدان مینوان و یزدان گتیان و هرچه در عالم است ستایش کرده باشد (۹) بدانند که چون بچهار اشم و جو چندین کفر شاید کردن چرا باید که بدین قدر بر خوانند^(۱۰) و تقصیر کنند

۶۰

(۱) آنچهر در معنی کشتی داشتن پرسیدند بدانند که کشتی بند دین است و کر^(۷) فرمان برداری و بندگی ایزد تعالی است (۲) و بدین در چنان پیداست که این اندک مایه کار و کفر که ما می کنیم هرگاه که دل بر دین داریم و پیچ شکی در دل نیاریم و دانیم هرگاه که دل بر دین داریم که این دین از گفتار ایزد تعالی است و کشتی که بر میان داریم هر کفر که در هر جهان بهدینان میکنند و آنچهر درین روزگار بکنند در کنگ دژ و ایران و پیچ و کشمیر کنند جمله ما را اندران نصب است^(۸) و هم چنان است که بدست خویش کرده باشیم^(۳) و هرگاه که مردم شب بکشتی باخسیدند و یک اشم و جو^(۹) در وقت

(1) E omits ایقاد یزیددی (2) Thus E; M omits (3) Here K begins at the commencement of folio. 52a (4) E omits چه (5) Thus E; M omits و سیوم For سیوم و سیوم K adds on the margin اشم و جو (6) شناسیده و یشتم (7) E omits خوانند (8) E omits (9) نصب است

سر بشوید آن پدر تنافوری که هزار دویست درم سنگ گناه باشد و بسر چینون پول^(۱) اول شمار این کنند (۴) و اگر مادر رضا ندید این گناه باشد (۵) و اگر برادر رضا ندید این گناه برادر باشد (۶) و اگر دودۀ سالار رضا ندید این گناه دودۀ سالار باشد (۷) اگر دختر خون شوهر نخواستند و نکند این گناه دختر باشد بسر چینون پول پادۀ فرآه این فرمایند (۸) و اگر هم چنان بهیچ حال شوی نکند^(۹) و شوهر سزاوار باشد و خواستاری کند و سر در نیارد چون هشتاد ساله شود و بصیرت اگر صد هزار کار و کفر کرده باشد ممکن نیست که روان او بر بهشت رسد یا^(۱۰) از دوزخ رهایی نیابد^(۱۱) تا رستخیز تن پسین در دوزخ بماند

۶۲

(۱) و آنچرا پرمیخته بودند که کفر آنکر دختر یا خواهر^(۲) جهان^(۳) بکنند بشوهر دهند چون باشد بدانند که بدین در گوید^(۴) که^(۵) هر چه^(۶) که کس با شوی دانه یا بکس دهند کفر مردی ساخت بزرگ گویند خاصه که بویان و ارزانیان دهند وصلت کردن و دختر و خواهر بشوهر دادن الا بارزانیان و بویان و اگر نه خون بکسی دهد

(۲) بدین در گوید که اگر چه مردی بود که او را بسیار گناهها جسته بود و چون این کفر بکند جملۀ گناه از وی بشود (۳) و اگر از آن^(۱۰) دختر یا خواهر^(۱۱) فرزندی در وجود آید و آن دو پیوند در جهان برون^(۱۲) هر کار و کفر کند او نیز هم نصیب باشد

(1) E (2) Thus E, K; M omits (3) E (4) Thus all: better (5) Thus M, K; E (6) Thus M, K; E (7) Thus E, M, K (8) E (9) E (10) Thus E, M, K (11) Thus E, M, K (12) K

که بر پیشانی^(۱) دارد آن فرزند شفاعت کنند و ایزد عزوجل شفاعت ایشان بپذیرد آن نقطه سیاه برادر

۶۳

(۱) اندر دین گوید که هر کس از جهان بشود او را فرزند نبود روان آنکس بسر چینون پول میشود و چنان پندارند که میان پول^(۲) فرو شده است (۳) بدین در بریده پول^(۳) خوانند و امشاسفند^(۴) حساب آن روان نکنند (۳) آن روان آنجا بماند عاجز و متکبر و پشیمان (۴) نه باز پس تواند آمدن و نه بر پول گذر یابد و بحکای خویش نتواند رسیدن تا رستخیز و تن پسین (۵) اگر آن باشد که او را خویشاوندی بشفقت باشد و روان دوست از جهت وی استری بگمارد یا خویشتن استر باشد هم چون فرزند او بود پس پول دیگر بار پیوند و آن روان را شمار بکنند و راهش بدهند تا بحکایگاه خویش بود (۶) و این متر باید که دستوران و موبدان بگمارند تا آن روان رستگار باشد و اگر نه رستگاری نیابد و آنچرا خویشتن گوید که من استری اوایم^(۱) پذیرفته نباشد

۶۴

(۱) و آنچرا پرسیدند که زنان را شوهر کردن چه کفر است بدانند که بدین در چنان پیداست که دختر چون نه ساله شود می باید که نامزد شوی کنند (۲) چون دوازده ساله باشد با شوهر دهند (۳) و چون دشتان شود شوهر سزاوار بخویشتن^(۵) آید و بشوهر ندهند و اگر پدر ندید هر بار که دشتان شود و دختر

(1) Thus E, K; M (2) Thus E, K; M (3) Thus E, K; M (4) Thus E, K; M (5) Thus all: better

(۱) و آن که با زن کس ناسامانی کند بهیچ گونه آن گناه^(۱) از بن بر نشود الا بدین گیتی شوهر وی آگاه کند و تن بروی مبارک تا اگر آموزش دیده (۲) اگر نه کینه خویش از وی بخوابد و اوی بدن جهان رستگار شود (۳) و اگر نه روان^(۲) بسر چینود پول باز دارند تا شوهر آن زن بروی رسد و دان خویش از وی بخوابد و بهر یکبار که با آن زن گرد آمده باشد^(۳) هزار دویست درم سنگ گرفت از روان اوی باز گیرند و در روان شوهر آن افزایشند (۴) و بهر یکبار که آن زن تن بدیگری مرد داده باشد بر هزار و دویست درم سنگ باده فراه بروان وی بکنند

(۱) و آنچه در معنی دروغ گفتن از گناه^(۴) پرسیدند بدانند که بدین در گوید که هر چه گناها که در جهان رود دروغ گفتن است و هر گناهی که مردمان کنند تا اعتصاب بران کنند که چون از ما پرسید تا^(۲) دروغ بگوئیم خود^(۳) نکنند

(۲) هم چنان در دین گوید که دروغ زن مانند آهرمن است از وی تا آهرمن بهیچ فرقی نیست (۳) و هرگاه که کسی چندان دروغ بگوید که هر یک از کتاب یشت آفرین و نهرین وی مستحجاب نباشد و امشاسفندان بر نشنوند^(۲) (۴) و بدان جهان از جمله بانفراها که^(۳) او را بود یکی آن باشد

(۱) E adds (2) E adds (3) E adds (4) E adds (5) Thus all; better for (6) Thus E; M, K, E adds (7) E adds (8) E adds (9) Thus E, K; M omits

(۱) آنچه در معنی بهتان نهادن پرسیدند بدانند که این گناهی است که بدین در ساختن^(۱) ازین گناه بهیچ گناه نگوید البته بهیچ از وی بشود و بهیچ گرفتار گناه از بن آنکس نبرد (۲) و چون ازین جهان بیرون شود روان آنکس بسر چینود پول^(۲) باز دارند و حساب و شمار او نکنند و امشاسفندان بیاری آن روان نرسند تا آنکه که روان آنکس^(۳) بدان جایگاه رسد (۳) چون آنکس بسر چینود پول^(۲) رسد دست در^(۴) وی زند و خصمی او کند از^(۴) دان او برزد باده فراه او خواهد (۴) پس امشاسفندان اول داد وی بدهند و بدان بهتان که نهاده باشد گرفتار از روان او باز گیرند و بروان این دهند که بروی بهتان نهاده باشد^(۵) و بدان باقی که مانده باشد شمار او بکنند (۵) اگر گرفتار نداشت از گنج همیشه سود او را عوض باز دهند او را بدان بهتان که نهاده باشد با فراه^(۷) عقوبت بدهند (۶) پس دیوان آن روانرا اندر دوزخ برند و این گناه^(۸) در دین گناه همیمال خوانند

(۱) اندر دین گوید که اگر کسی همادین بفرماید یشتی بدان صعب تا آن گناه از وی بشود ممکن نیست^(۲) الا که بدین گیتی دل خصم را خوش کند و از وی آموزش خواهد و از آن دو گذرد (۲) و اگر نه بچینود پول این عقوبت که نوشتیم بروی رسد

(1) E adds (2) E adds (3) E adds (4) E adds (5) E omits (6) E omits the last sixteen words, (7) E adds (8) E adds (9) Thus E, K; M omits

جهان بیرون شوند اورا بدین گیتی هیچ کاری^(۱) کشانه نشود و پیوسته بکار خویشی در مانده باشند و بهیچ مراء نرسند (۸) بدان جهان مهر ایزد اورا بدست خویش^(۲) پاده فراه او کنند و بر هیچ گونه مراءش بر نتواند بوختن و هر آستانه^(۳) که بدو^(۴) رسند آنرا هیچ چاره و درمان نشاید کردن (۹) بیشتر آن باشد که پدر و مادر از وی نه خشنود باشند (۱۰) چه داناوار اورمزد میگوید که حق من با حق پدر و مادر نهاده است نخست رضا و خشنودی ایشان باید جستن پس آن اگر ایشان خشنود باشند من خشنود باشم (۱۱) اگر امشاسفندان ازان روان خشنود باشند^(۴) و آزادی کنند و پدر و مادر از وی گیلر کنند^(۵) و خشنود نباشند^(۶) روان آنکس بدوزخ رسد

۷۰

(۱) آنچمر پرسیده بودند که سود خویشی از زبان مردم طلب کردن^(۲) چه گناه است بدانند که سر دین با اشم و جو است و تفسیر آن راستی کردن است (۲) و اگر برآستی کردن و گفتن است و هیچ کار در جهان بهتر از راستی کردن نیست (۳) و اگر برآستی کردن کسی بر زندان کنند بهتر ازان باشد که کسی بدروغ گفتن از زندان بیرون کنند (۴) و سود از آنجای طلب باید کردن که خود بیسند اورمزد دران رضا باشد (۵) و هر چه ازین گونه طلب کنند آن را برکت افزونی باشد و افزایش تمام (۶) و آنچمر بحرام اندوزند یا بحیله و طاری بدست آورند آن را پایندگی^(۷) نباشد و بروی بنماند و بزودی از دست بشود و ازان برخوراری نباشد

(۱) E omits کاری (۲) E omits خویشی (۳) M, K add. رفح (۴) M, K add. کنده (۵) Thus E; M, K omit نباشند E و باشند (۶) M نباشم (۷) E omits پپایندگی (۸) Thus E; M, K add. گوی کردن (۹) Thus E; M, K add.

که زبان او مسمارها آهینش درش کنند و دیگر باره در^(۱) میکشند تا اورا ازان رنجها عظیم باشد

۶۹

(۱) و آنچمر پرسیدند که زنی که فرمان شوهر نبرد و فرزندی که فرمان پدر و مادر نبرد چند گناه باشد بدانند که بر زنان واجبست که بامداد زود چون روی بشویند مانند مردان که نیایش کنند و از پیش اورمزد دست بکش کنند و سجده^(۲) و نماز برند ایشانرا نیز دست بکش کردن^(۳) و نه بار سجده و نماز بشوی خویشتن بردن و گفتن ترا چه می باید تا من آن کنم که تو فرمایی و آنچمر شوهر فرماید بدان طریق برفتن^(۴) و البتبر اصلا پای از فرمان شوهر بیرون نهاندن (۲) و خشنودی ایزد تعالی^(۵) چون^(۶) خشنودی^(۷) شوهر نگاه داشتن است از زنان بسبب آن ایزد تعالی نیایش بر گرفته است تا ایشان نیایش شوهر کنند (۳) و هر زن را که شوهر ازو خشنود نباشد البتبر روان او از باده فراه دوزخ بر نبرد^(۸) بر بهشت نرسد (۴) و فرزندی را هم چنین طاعت پدر و مادر داشتن و فرمان برداری ایشان بودن (۵) چه بدین در گوید که هر فرزندی فرمان پدر و مادر نبرد و ایشان از فرزند خشنود نباشند تنگ روزی باشند و آستانهای عظیم بیشتر بود و ساختن^(۹) که ازان بدشاخواری رسد (۶) و بی خلاف هر چه فرزند با مادر و پدر کنند فرزند او هم چنان با او بکند (۷) و اگر مادر و پدر ازان فرزند خشنود نباشد و ازین

۹ بار برفتن K adds (۴) کنند E (۳) سجده E omits (۲) در E omits (۱) M, K add جستن—End of M folio 185 b, l. 7—K. folio 53 b, l. 7—E p. 128 l. 11. Vide, Chapter 87 note (۶) Beginning of M folio 174 a, l. 13—K folio 50 a, l. 13—E p. 69 l. 10 Vide Chapter 43, note (۷) All add سخت نو E (۹) E adds و (۸) E adds زنان

آنگاه که اگر وی را فرزندی باشد و بجای و بنام او برشوم بکند و پست بکند پس آن گند از روان او کم شود و بعد از آن امشامفندان شمار او بکنند بجایگاه خویش رسانند بر مهر کس برشوم کردن واجست

۱۴۲

(۱) و آنچه جهد^(۱) طاقت دارد بکار کفر کردن مشغول باشد و نیز^(۲) که او را گناهها جستار باشد او را بدان گیتی چگونه بود بدانند که در دین گوید که هر که بدین روزگار بر دین بر مازدیسنان ایستاده باشد و دین باز دست بر نگذارد از مهر کس که پیش وی بوده است بهتر باشد (۲) و دادار اورمزد میگوید که چون ازین گیتی پتیاره اومند برین گیتی آید روان وی بدست آبرمن و دیوان نسپارم اگر چه گناهها جسر باشد بسر چینود پول پاده فراه آن بفرمایم و روان وی از دوزخ بوزم (۳) ممکن نباشد که هر که دل بر دین وه مازدیسنان دارد وی بدوزخ نرسد (۴) که آن روانها که پیش ازین از^(۵) گیتی برشته است شفاعت خواه آن روان باشد و از کرده که ایشان باشد آن روان نصیب دهد که روانها گذشتگان می دانند که ما در چه رنج و بلا و دشواری باشیم و اندر گیتی پیوسته بر ما^(۶) بخشایش میکنند و از اورمزد ایفیت و حاجت می خواهند که ایشان با این مهر رنج و دشواری صبور گردان^(۷) تا آبرمن گنجستار ایشانرا از راه بر نبرد^(۸) و در دل ایشان بدیها نر افکنند^(۹) و نیست ایشان بد نکند تا از دین بر مازدیسنان بر نگردند و مهر

(1) E omits (2) E adds (3) E omits (4) E omits (5) E omits (6) E omits (7) Thus K; M, E; (8) E omits (9) E omits

(۱) بدین در گوید که درمی از جایگاه حلال بدست آورند آن را برکت افزونی بود بیشتر که صد درم بحرام بدست آورند (۲) و هر چه بدزدی از کسی بدان جهان دو چندان از وی باز ستانند و بدان جهان قماشر نباشد (۳) کفر کر او کرده^(۴) از وی باز گیرند و بدان کس دهند او را پاده فراه بدهند (۴) و آنچه بظلم و ستم از مردمان بستانند بدان جهان یکی چهار عوض باز ستانند و چهار چندان کفر باز ستانند برون مظلوم دهند (۵) و اگر او را کفر نبود از گنج همیشه سود^(۶) اورمزد عوض آن باز دهند و او را عقوبت و پاد فراه بدهند

۱۴۲

(۱) و آنچه از جهت برشوم کردن پرسیدند بدانند که در دین چنان گوید که کودک تا در شکم مادر بود او را خورش از شکم مادر بود (۲) بدین سبب باشد که زن آبستن باشد و دشتان نشود و آنچه دشتان باشد سبب آنست که دشتان وصله^(۳) باشد که کودک خورد و پس بیرون آید و بزرگ شود و بروی واجب باشد برشوم کردن تا ازان پلیدی پاک شود (۳) چه هم چنانکه تن از پلیدی آب پاک شود روان بدان نیرنگ پاک شاید کردن (۴) اگر برشوم نکرده باشد و ازین گیتی بیرون شود روان ایشان بوی ناخوش و گندی عظیم کند چنانکه درین جهان از مرداری آید که بتابستان یک ماهر باشد (۵) امشامفندان ازان گند نفورت باشیند و بزردیک روان آن^(۶) نتوانند شدن و حساب او نتوانند کردن و بر نزدیک چینود پول نگذارند تا

(1) E adds (2) E omits (3) E omits (4) E omits (5) E omits (6) E omits

آن روان کنند^(۱) و گویند آنچه تو از ما در خواستی بجا بیاور
آوردیم و ترا بیاری اما^(۲) دران جهان زندگانی نتوانستی کردن و
تیمار ما نداشتی و پرهیز نکردی ما ترا بر بهشت نگذاریم^(۳) و آن
از شرمساری جواب ایشان ندمد و از کرده خویش پشیمانی باشد
و پشیمانی هیچ سود ندارد

(۷) اکنون پرهیز یک یک بنمیشتم^(۸) نخست چون سر
همه آفریده مردم است می باید که همه^(۳) کس را بر بردار
و خوبشاوند خویش دارند و بر بدی هرکس دژم و دل تنگ
باشند و با او یاری کنند و دل خوشی دهند تا ازان رنج و بلا رها
شود و بر نیکی همه کس خرم شوند و چنان پندارند کسی که
آن نیکی با او کرده اند و بروی رسیده است و آزار مردم بر
همیچ گونه طلب نکنند و ساختن بد از پس مردمان نگویند و همه
کس چنان نگرند- که بفرزند خویش و دست بر درغوشان و
مستحقان دارند و راستی کنند که اصل همه چیز راد است
(۹) فصل-مزد پا و کرفها که اندر دین بعظیم تر و بیشتر
مزد تر نهاده اند .: اندر دین گوید که هیچ کفر بهتر از^(۴)
خوید بودن نیست و لیکن مردمان بر پشت و نوزوی نا کردن
گرفتار تر آیند^(۱۰) چه اگر پشت نکرده باشند یا گیتی خرید
نفرموده باشند^(۵) و لیکن گروتمانی نباشند

(۱۱) و اندر دین گوید که کفر نا کردن گناهی بزرگ است
و گناه نا کردن کفر بزرگ است^(۱۲) بسیار کفر است که چون
نکنند دران گناه نباشد و بسیار کفر است که چون بکنند گناها

(1) Thus E; M, K omit کنند (2) Thus all: for ما (3) E بر (4) M omits
اگر بسیار مزد و کفر کند بهشتی باشند (5) Thus all: add باشد (6) E از (7) E از (8) Thus all: add باشد (9) Thus all: add باشد (10) Thus all: add باشد (11) Thus all: add باشد (12) Thus all: add باشد

وقت ایفیت خواهند^(۱) باشد که نباید که آهمن گجسته برایشان
مسلط شوند^(۲) و دل و نیت آن بگردانند^(۵) و ایشان ندانند
که چون از دین بر مازدیسنان برگردند اما^(۳) بعد ازان بیاری
ایشان نتوانیم رسید و هرچند که ایشان دران گیتی پندارند و
می باید که ما را این جای خوش^(۴) باشند بدانند^(۹) که خوشی
و ناخوشی آن جهان پایدار نیست^(۶) چه هرچه بگذرد
دانایان بگیری نشمرند و پیش چشم دانایان خوار بوند^(۷) و
بسوی همیشگی غم باید خوردن و رستگاری مینوان از دادار
له ریزن طلب باید کردن چه پس پشیمانی سودی ندارد

(۱) آنچه پرسیدند که پرهیز این هفت امشاسفندان که
زندگانی ما از ایشان است چگونه باید کردن بدانند که هرچه ایزد
تعالی بیافرید مردم را بهتر آفرید و این همه چیزها- از بهر مردم
آفرید^(۲) و اگر کسی بگیتی نیک بر خویشتن نگاه کند خویشتن
را نیک بشناسد ایزد تعالی بتواند شناخت و هرچه در هر دو جهان
و عالم آفریده است و در^(۷) خویشتن ماکضری ازان باز یابد

(۳) و اندر دین گوید که خویشتن شناس مردم ایزد شناس
و پس بر مردم واجبست که هرچه زیر دست وی باشند و از
بهر وی آفریده اند ایشان نیکو باید داشتن و کار فرمودن بر همه
مهربان بودن و شفقت برن برایشان واجب باشد چه برایشان
هریک امشاسفندی موکل است^(۴) چون ایشانرا نر نیکو دارند
امشاسفندانرا بیازده باشند^(۵) چون بدان گیتی شوند خصمی

(1) Thus all: better خواستار (2) E گردد (3) Thus all, for ما (4) E
از (5) Thus all, for نهند (6) E شود (7) E از

که یزشن کرده باشد (۱۹) و اگر ببدان و گناه کاران و نامستحقان دهد گناهی عظیم باشد و هیچ کفر نمود

(۲۰) و دیگر کفر راستی کردن بود با همه کس خاصه با تن و روان خویش (۲۱) چه هر کس که با تن و روان خویش راستی کند با همه کس راستی کرده باشد و راستی با تن خویش کردن (۲) که بر خویشتن تقصیر نکنند و آنچه تن را باید ازس باز نگیرند و خواسته که گرد کند از نیکی و راستی کردن جمع کند بر صلاح کار خویش بکار برد (۲۲) و راستی روان آنست که گناه نکنند و هر چیزی که داند که بدان رنج برون خواهد رسیدن ازان حذر کنند

(۲۳) و دیگر کفر (۲) سیاستداری (۳) آن (۴) باشد که هر چه از (۵) بروی رسد از ایزد عزوجل سیاستداری کند و ازان کس شکر و آزادی بکند و منت دارد

(۲۴) و دیگر کفر خرسندی کردنست و خرسندی آن باشد که هر رنجی و دشواری که از آهمن گنجستر و بدان گناهکاران بر تن رسد خرسندی کند و هیچ گناه بر خدای تبارک تعالی ننهند و ایفیت و خواستاری از یزدان و امشامفندان کنند و خواهند تا ازان بلا و محنت رهایی یابد

(۲۵) و اندر دین گوید که هر چیزی که خدای تعالی بیانفریده است بهتر از مردم و یا صلاح (۶) ازیشان نیست (۲۶) و دادار اورمزد مردم را از همه چیز سالار و مهتر کرده است و نگاه داشتن همه چیز فریضه بر مردم است (۲۷) و خود چهارده

سیاستداری است (1) Thus all: better add آن باشد (2) Thus all: add (3) E; M از (4) Thus E; M از (5) Thus E; M از (6) Thus all: better
صلاحت

که کرده باشند ازان ببرد (۱) و (۱۳) و (۲) آن کفر که نکنند بر چینهون پول عقوبت و پادفراه یابند یشت نوزود نکردن نابر نر یشتن و هر روز سه بار خورشید نیایش نکردن و ماه نیایش نکردن و کاپنبار نر یشتن و نر ساختن و اگر رستگاری ندارند که بتواند ساختن بدان ساختن نشدن و آفرینگان نگفتن و درون و میزد و آفرینگان نگفتن (۳) درون پدر و مادر و خویشاوندان نگفتن و کشتی نداشتن و بی واج چیزی خوردن و از پای ایستاده آب تاختن کردن و (۴) بی واج و استری و دوده سالاری که بروی رسد نکردن و آنچه کرده باشد بشکستن و بشگوفتن (۱۴) این همه آن کرفها است که چون بکنند ثواب عظیم دران باشد و اگر نکنند گناهی بزرگ دران باشد چنانکه بهیچ کفر بر نشود و بسر چینهون پول پادفراه عقوبت ستانند و آن کفر که کنند مژدی عظیم باشد

(۱۵) و ساختن کردن بارزانیان و نیکان و هم دینان چه اندر دین گوید (۵) که سی و سه راه از چینهون پول بهیشت است (۱۶) هر کس که ساختن با نیکان و مستحقان و ارزانیان کنند و بسیار کرده باشد بدین سی و سه راه بر بهیشت توانند آمدن و شدن (۱۷) و هر کس (۶) که رانی و ساختن نکرده باشد بدیگر مژدی و ثوابی اشو باشد بیک راه توانند آمدن و شدن

(۱۸) و هر ساختنی که از جهت یزشن کردن کنند و کرفه دو (۷) مزد باشد یکی کفر یزشن و دیگر ساختن با آن مردم

اندر دین گوید که کوفه نا کردن گناهی ازان ببرد (2) E adds (3) E بروند (1) E
(3) E نکردن (4) Thus all: better omit (5) Here K breaks off, a folio being lost (6) E omits (7) Thus all: better add کسی

(۱) در پرہیز روشنی و روشنی را ب مردم ہیچ نیاز نیست و مردم را بروی نیازست (۲) نگاه داشتن و پرہیز او آنست کہ روشنی در چشم مردمان نیک دارند و روشنی اندر جهان نیازارند و نمازهای خدای تعالی کنند بیشتر بروشنیها کنند و از اورمزد امشاسفندان روشناترا نگاه دارند و ستایند و حاجت ازیشان خواهند و رزشن و نیایش کنند چندانکہ طاقت دارند و بدین جہد تمام بایدہ کردن

(۱) در پرہیز زمین نگاه داشتن و پرہیز کردن زمین آنست کہ نسا و (۱) مردار و پلیدی در زمین پنهان نکنند (۲) چون ہرگاہ کہ نسا در زمین پنهان کنند اسفندارمذ امشاسفند چندان رنج دارند (۳) کہ در کسی را کہ ماری یا کرمی با زیر شمی کنند و نگذارند کہ بیرون آید و اورا می گزند (۳) چہر خدای تعالی این ہر یک بفرشتہ و امشاسفندان سپردہ است تا آن چیز را نگاه میدارند (۴) و ہرگاہ کہ ازین چیزها یکی را نیک نگاه ندارند آن فرشتہ از آن کس خشنود نباشد و بروز رستاخیز بسر چینود پول خصمی آن روان کند و نگذار کہ روان او بر بہشت رسد (۵) و نسا و مردار و پلید آنجا باید نہادن کہ مردم گذار نکنند و کشت و ورز و آبادانی نباشد چنانکہ بر کوی دور دست

(۶) اندر دین گوید کہ پنج خرمی و رامش و ستایش زمین را ہست (۷) یکی آنکہ مردم نیک کردار پرہیزگار بروی خانہ

(1) M adds نسا (2) E رسد (3) E گیرند

چیز است آسمان و زمین و روشنی و آب و چہار پای و کانہا و گوہریا و زرینہا و برنجینہا و مانند این و درخت و رستنیہا و باک (۲۸) و چون ایرد تعالی (۱) این نہ چیز بداد پس مردم بدان (۲) سبب آنکہ مردم ہی این نہ چیز نتوانند (۳) بودن و زندگانی کردن و پیغمبران خدای تعالی بدین سبب فرستاد کہ تا مردم بدانند کہ خدای تعالی این ہمز از بہر مردمان آفرید و دان (۲۹) بر مردم واجہست نگاه داشتن این چیزها (۳۰) می باید کہ مردم پیوستہ این چیزها نگاه دارند و نیازارند و ہر چہ ایشانرا بکار بایدہ تمام بکند و در نگہداشتن ایشان ہیچ تقصیر نکنند تا بیاری یکدیگر زندگانی کنند و تن بخواری و راحت باشد و روان بدان جهان (۴) بر بہشت جایگاہ خوش رسد (۳۱) و روشدایی و آسانی یک یک را بنوشتم تا چگونہ نگاه بایدہ داشتن و پرہیز کردن تا اورمزد امشاسفندان خشنودتر باشند بیاری و پشت و پناہ آنکس بہتر رسد

(۱) پرہیز آسمان بدانند کہ آسمان کسی نتواند گرفتن و پلیدی (۲) بروی نتواند کردن (۲) پرہیز کردن آنست کہ تخم و آب پشت خویش بزبان نیاورند و بنامزا مردم ندہند چون غلامبارگی و نزدیکی زن کسان و چہار پایان کردن و مانند این (۳) چہ ہرگاہ کہ منی خویش نہ نیک دارند مینو آسمان آنکس را بیازارد و بنزدیک ندارد اورمزد خصمی آن روان کند و نگذار کہ روان او بر بہشت رسد چہ این تخم و منی مردم بر مینوی آسمان بکنند یا بفرمایند

ایشان (4) M adds (3) E بتوان (2) Thus all: for بداد (1) E عزوجل

(5) E بلندی

گیرند بی پوش شوند (۵) و چون تن شویند اول پسر اندام نگاه باید کردن اگر جایگاهی پلید باشد نخست آب نبات بماید شستن و پس بآب (۶) و چون مردستان شویند آنجای که دستشو^(۱) فرو کنند جایگاهی دیگر آب باید ریختن تا آب پاک بدستشو نرسد و اندام از دستشو خشک باید کردن و پس آب کار فرمایند (۷) بامداد نخست دست بآب زر بپاید شستن و پس بآب پاک و چر چیزی پلیدی بر اندام باشد تا زنگ مانده بود^(۲) و پاک نشود بماید بریدن بر پر ریختن (۸) و اگر زنگ مانده باشد و آب بدو رسد آنکس که میکند سرگزران و دوزخی باشد (۹) و باید که بهر دو روز یا سه روز سر و تن بشویند چر اگر بتابستان سه روز بگذرد آب بسر نکند بعد از سه روز الا که بدستشو بشویند و اگر نه گناه باشد (۱۰) آبان روز نشاید که آب بر سر ریزند و آب بشب نباید خوردن و بیهوده و گزاف ریختن و آب بر دیوار نباید ریختن (۱۱) چر هر که چنین کند خردا امشامفند^(۳) که آبان بانو اردیسور از آنکس خشنود نباشند و خردا امشامفند خصمی وی کند و نگذارد که بر چنین پول بگذرد و راه ندهد

(۱) پرچیز آتش کردن — از نزدیک آب دور باید داشتن چر درجی^(۴) در آتش آویختن است و یکی در آب (۲) چون هر دو بهم رسند گزند و زیان کنند (۳) نشاید که آتش در آفتاب افتد و آتش بر آفتاب نشاید گذاشتن چر گناه باشد (۴) و دست بآتش نکنند و پلیدی و نسا از آتش دور باید داشتن و فحجم

(۱) E adds بسو (۲) E باشد (۳) Thus all, for (۴) E جرّه

سازند و آبادانی کنند (۸) و دیگر آنکه زن مستور و پارسا بر زمین فرزند زاید و پرورند (۹) و سیوم آنکه دار و درخت نشانند و آبادان دارند (۱۰) و چهارم آنکه سوراخ مار و گزدم و موش جمندگان^(۱) و خرفستران بیرون کنند (۱۱) پنجم آنکه مردم و حیوانات و دیگر آفریدها او رمزدی بر وی زایند و پرورند

(۱۲) و پنج رنج و نژمی زمین را هست (۱۳) یکی آنکه مردم بد خدای ناشناس قتال بر زمین آیند روند و بدی کنند (۱۴) و دوم آنکه پلیدی و مردار و نسا در زمین نهان کنند سر بگیرند (۱۵) و سد دیگر خرفستران و جمندگان^(۱) خانر^(۲) در زمین کنند (۱۶) و چهارم آنکه هر جایکه دیوان و درجان آمد و رفت کنند^(۳) (۱۷) و پنجم آنکه درخت و نبات که رستر باشد^(۴) ببرند^(۵) (۱۸) مینو زمین که امشامفند امشامفند است پیوسته پرستش باید فرمودن و کردن تا خشنود باشند

(۱) در پرچیز آب — نگاه داشتن آب آنست که بر پلیدی و مردار و نسا و جایگاهی که پلید باشد نریزند (۲) و شب آب ریختن نشاید چر دیوان آبتن شوند و چون ناچار بپاید ریختن یک یثا اهو ویریو بگفتن^(۳) و چون شت خفتد باشند آب نباید خوردن و نباید ریختن و نباید آزدن چر گناه عظیم باشد (۴) و بامداد ناشتا نشاید که آب خوردن یا در دهن گیرند و نشاید که دهن بآب بشویند چر آب با^(۵) دهن

(1) E جهندگان (2) K begins at the commencement of folio 77a from this point (3) M, K omit the last twelve words. (4) All add و (5) Thus K; M, E omit ببرند (6) E omits با

از نزدیک آتش دور باید داشتن الا که ضرورتی بکار باید
(۱۶) چر هرگاه که چنین کنند اردیبهشت^(۱) ازان کس خشنود
باشد و بر چیدن پول آسان و خوار بگذرد (۱۷) و هرگاه که
نه چنین کنند اردیبهشت امشاسفند بر چیدن پول خصمی
او کند و پیچ حال نگذارد که بر بهشت رسد

(۱) در پرچیز دار و درخت و نگاه داشتن و پرچیز کردن
و دیگر رستنیها آنست که همیشه بر کشت و ورز دارند و
نگذارند که بخوشد (۲) و درختی که هنوز بر بر نیامده باشد
و نرسیده بود بر نباید بریدن و خود بریدن (۳) و دار و درخت
آنست که باران نیاید سه سال نشاید بریدن (۴) و چون باران
بسیار آید شش سال نشاید بریدن (۵) و همیشه دار و درخت از
نسا و پلیدی نگاه باید داشتن و نباید پهریختن که هرگاه که
چنین کند امرداد امشاسفند که نگهدار دار و درخت و
نماتست ازانکس خشنود باشد (۶) و اگر نه چنین کنند امرداد
امشاسفند بدان گیتی پیش او رمزد خصمی آنکس کند

(۱) پرچیز باد — باد را پیچ کس نتواند گرفتن و نتواند بدیدن
(۲) پرچیز آنست که چندانکه بتوانند کردن یزشن و ستایش
باد میکنند و درون و روزگار می یزند

(۱) پرچیز روینر و برنجینر مانند این که آنها ایوخشست
باشد باید که همیشه پاک و آرسوده دارند و روشن و نگذارند که

(۱) E adds امشاسفند.

و انگشت بآتش نباید نهادن و چیزم تر نباید سوختن و نیز
بآتش هیچ چیز نشاید برشتن^(۱) (۵) و دیگ که خوردنی دران
پزند دو بهره آب توانایی درش کنند و یک بهره تهی بگذارند تا
اگر دیک بخوشد بسر نشود (۶) و باید که همیشه چوبی
خشک در زیر آتش باشد بجای بماند (۷) و چون آتش بچینند
یکساعت همانجا بگذارند تا گرمی از بوم برون و پس بآتش گاه
بردن (۸) و چراغ بر سر چراغیان چنان باید نهادن تا آنچه از
چراغ بیفتد بر چراغ پایر می افتد و بر زمین نیفتد (۹) و در
خانه که مردم درش نباشند آتش رها نباید کردن که نشاید و^(۲)
گویند چندان مزد که سام نریمان بکرد درین گیتی ممکن نبود
که هیچ کس تواند کردن (۱۰) یک روز لختی بر میان آتش
زد و چون فرمان یافت اردیبهشت امشاسفند نگذاشت که
روان او بر بهشت شود و خصمی او کرد تا آنگاه که زراتشت
امشاسفان آمد و شفاعت کرد و گذاشت که روان او بر بهشت
رسد (۱۱) و پیچ گناه صعب تر ازان نیست که در آتش جهد
چر دادار او رمزد بر آتش اردیبهشت امشاسفند موکل کرده است
و آتش او نگاه میدارند^(۳) مطلق کرده است تا هر کس که بر
بهشت^(۴) تو از وی خشنود نباشی نگذارد که بر بهشت رسد
(۱۲) و پیچ چیز گندیده بر آتش نمی باید نهاد و بآتش نباید
سوختن و چیزم خشک باید سوختن (۱۳) و اگر چر باشد سه
بار نگر باید کردن تا پیچ موی و پلیدی در چیزم نباشد پس
بر آتش نهادن (۱۵) و هرگز که دیک نهند و کار فرمایند بوی
بر آتش نهند و یثا اهو ویرو و اشم و هو بر خواندن^(۵) و آب

نگاه صهاره for نگهدار E (3) Thus all: better omit (2) داشتن E (1)
خوانند E (5) بر بهشت (4) Thus all: better omit

(۷) و پرریمز گوسفند یکی آنست که پوست پلید نباشد و اگر بنسا باز افتد چنانکه در دین گوید بشویند پاک شود (۸) چر هرگاه که گوسفندان و مرغان و جملر چهار پایان نیکو نگاه دارند گوشورن امشاسفند که موکل است بر اینان از آنکس خشنود باشد و بر چینود پول راه^(۱) دهند تا روان آنکس بخواروی و آسانی بگذرد (۹) و هرگاه که ایشانرا نیکو ندارند و مراعات نکرده باشند گوشورن^(۲) امشاسفند از آنکس خشنود نباشد و خصمی کند آنکس

۱۱۴

(۱) در پرریمز و نیکو داشتن مردم^(۳) — نخست^(۴) چیزی^(۵) مردم را آن فرمود که این نر چیز نیکو نگاه دارند و پرریمز شان تمام بجای آورند چون بنوشتم

۱۵

(۱) مردم چون پانزده ساله شوند باید که کشتی دارند و چون نیایش کنند و خولند کردن تن و جامر پاک دارند و پاکیزه چنانکه هیچ گندی از اندام نیاید و دل از گناجان که کرده باشند توبر و پست بکنند و در نیایش کردن شتاب و تعجیل نکنند (۲) چر در دین پیداست که نیایش هر چر ساکن تر خوانند کرفر بیشتر باشد (۳) و بامداد چون از بستر برخیزند اشم ورو بیاید خوانند^(۴) و افاشش پشیمان و بر پتتم پرگناه مرا جسر ام گفت کرد ام منید (۴) و چون روی خولند شستن اول اشم ورو بر خواندن و پس آب بدست کنند و تا روی

(1) M omits راه (2) E adds شود (3) This heading is not given in all the three MSS. (4) E adds و (5) E adds چیز (6) E adds خواندن (7) E omits

زنگ بر گیرد و چندان بکار باید داشتن که بتوان زدودن و پاک داشتن (۲) چر اگر زنگ بر گیرد گناه باشد الا که زرین بود چر زر زنگ نیاورد تا باشد شاید که کار فرمایند (۳) و هر که^(۱) ایوخسست بروینر^(۲) و برنجینر آنست که پلید باشد و اگر بنسا باز افتد چنانکه در دین گفته بشویند پاک باشد (۳) هرگاه که چنین کنند و چیزها نیکو دارند شهرور امشاسفند که نگهدار این چیزهاست از آن کس خشنود باشد بهشت رسند (۵) و چون نیکو ندارند بگذارند تا زنگ بر گیرد و زنگ بخورد شهرور امشاسفند از آن کس خشنود نباشد بدان جهان خصمی او کند

۱۱۳

(۱) پرریمز کردن گوسفندان و دیگر حیوان آنست که از سرما و گرما و دیگر آنها بر پرریمزند و^(۲) آب گیاه^(۳) سیر داشتن (۲) چر اندر دین گوید که نماز شام سروس اشو فیروزگر بیاید بر پهر چهار پایان و حیوان و مرغان بشود و بنگرد تا سیر باشند آن کد خدا و کد بانوی آفرین کنند و اگر گرسنه باشند نقرین کنند و باز گردد (۳) هیچ کرفر بهتر از آن نیست که چهار پایان و مرغان که در خانه باشند سیر بود و خاصر^(۴) گوسفند^(۵) جوان^(۶) ماده و بنشاید کشتن الا پیر باشد مشرون که شیر ندرد (۴) چر اندر دین گوید که نباید پرریمز از چهار پایان کشتن خاصر بره و بزغالر و اسپ و گاو ورزا و خروس (۵) چر اگر ازین جملر یکی را بکشد گناه باشد (۶) و مرغ که در خانه دارند بوقت خویش آب و علف دادن

(1) E adds چرا (2) Thus all: better روینر (3) E adds از (4) M-K add و (5) E adds چون (6) E adds گوسفندان (7) E omits جوان

(۵) و فرزند تا هشت ساله نه شود نباید زن (۶) و گناهی که فرزند کند تا هشت سال تمام نبود گناه نباشد (۷) و بعد از آن تا پانزده ساله نبود از هر گناهی که بکند اگر چه بزرگتر گناه کند اندک مایه باشد (۸) و چون پانزده ساله بود (۹) هر گناه که بکند هم چندی بنویسند (۱۰) و بر پدر فریضه است که چون فرزند بزرگ شود از کفر و گناه آگاه کند (۱۱) و چون بالغ بزرگ شود کاری بوییش نباید آموختن که در اصلش بوده باشد الا جوانی و شرطگی (۱۲) و اگر بزرگ شوند و کدخدای و کدبانو شوند خرج پیدا کنند (۱۳) هر چه از خویش باز بردارند (۱۴) بر مستحقان و ارزانیان باید دادن (۱۵) و هر خانه که کدخدای (۱۶) باید که هفت چیز درش باشد تا درج دران خانه راه نتواند یافتن بریطی یا ربای (۱۷) یا سگی یا مرغی یا گوسفندی یا سینه مرغی (۱۸) یا خرومی که در خانه نگهدارند و آتش

(۱۹) و این اندیشه باید کردن که این گیتی بر کس نتواند ماندن اگر صد (۲۰) سال درین جهان زندگانی کند آخر هم نباید گذاشتن (۲۱) و امید بجایگاه دیگر باید داشت و بجای دیگر (۲۲) می باید شدن که چندی که موی چشم باشد حساب خواهد بودن و شمار کند (۲۳) اگر چندین مایه کفر زیادت بود از گناه بر بهشت رسد (۲۴) اگر چه چندین گناه بیشتر بود از کفر بدوزخ شود (۲۵) جایگاه نیست که کفر اوام ندهند و با این گیتی نگذارند که (۲۶) کار و کفر کنند (۲۷) و داری نزدیک پادشاه نیست که آنجا باو میل نباشد و نکند (۲۸) چنان

(1) E نبود (2) Thus all; better برآرد or پردازند (3) Thus all; add باشد
(4) Thus K, M; E ربای (5) E سینه مرغی for سیمورغ (6) E چند (7) K omits دیگر
(8) Thus all; better add دیگر

شستن ساختن نباید گفتن و پس واج سرش گفتن و اینم ویریم گفتن یثا اهو ویربو کیصنامزدا بر خواندن (۵) چه دیوی هست که او را نشس دیو خوانند و بشب بصرمان دوارک تا بامداد چون افسانه (۱) بخوانند بر ندوارک (۲) و پس کشتی افزون

(۶) چه اندر دین پیداست که چون بامداد کشتی بر بندند هر کفر که در هفت کشور زمین کنند ایشانرا دران نصیب باشد (۷) و پنج گاه (۸) مردان چون کشتی در بندند و نیایش کنند و زنانرا کشتی در بندد و از پیش شوهر بایستند بیای و دست بکش کنند نمازهای شوهر بردن و گفتن ترا چه مرادست که من آن کنم که تو فرامایی و ترا چه مرادست که من آن کنم که مراد تو است (۹) و اگر شوهر ندارد پیش پدر یا برادر و یا آنکس که سالار ایشان باشد این سخن بگفتن نه بار سجده یا ایشان بردن و پس بدان کار که ایشان گویند مشغول شوند

(۱۰) چه دانا اورمزد اندر دین گوید که زنانرا سبب آن نیایش ازش بر گرفتهم تا نیایش شوهر خویش کنند (۱۱) چون هر گاه که شوهر از ایشان خشنود نباشند من که اورمزدم از ایشان خشنود نباشم

(۱) چون مرد را مراد باشد زن باید کردن (۲) چون فرزند آورند آن بهتر که بدایر بدهند نیکو (۳) که فرزند تا پنج ساله نشود از کفر و گناه آگاه نباید کردن الا اگر گناهی کند باید گفتن تا نکند (۴) و تا چهار ساله نشود نباید زن و نه سهم دادن و اگر ناگزیر بود بچوبکی باریک سیمش دهند

(1) E adds (2) M ندارد for ندارد (3) M K omit

اگرچه ارجمند و بس کفر تر و بزرگتر کفر باشد بروان آنکس فرود سبب آنکه از دستوران نر پرسیده باشد (۶) و اگرچه کفر کمتر باشد و بدستوری موبدان و بدان کرده باشد آن یکی کفر بده شود (۷) و هر کفر که بدین گفتار است چون دران کفر جهد و تشخیص کند اعتماد دران بندند که این می باید کردن و بران استوان باشند هر کفر که در هفت کشور زمین کنند او را هم نصیب و هم بهره باشد

(۸) و در دین (۱) کفر بران کند و خوانند و پسر کند چون زن (۲) پادشاه باشد پدر و مادر چنانکه بدست خویش کرده باشند (۹) و زن پادشاه آن باشد که شوهر یکی کرده باشد و نام زن کس نباشد (۱۰) و آن زنان (۵) دیگر (۴) چون چکر و ایوکنی (۵) آنگاه کفر بر شوهر رسد که باز پس دهند یا پس ازان با شوهر بداده باشد کفر نر (۶) شوهر را نباشد (۱۱) هرگاه که مردی را ببندند نیک از گناهها بهتر بخت باشد همیشه دران باید گوشیدن که چیزی بخوردش (۷) دهند اگر هم آبی باشد که تا قوتی (۸) و کفر که مردم کنند در ساعت بیفزاید و هر سال (۹) چند آنکه اصل بود چندانی دیگر بسرش میشود تا آنگاه که مردم زنده باشد گناه هم چنین باشد هر سال چندانی دیگر میوه میشود تا آنگاه که پست بکنند پس بیفزاید

(۱۲) و چون کسی کفر بکند یا چیزی بکسی دهد چون پشیمان شود آن (۱۰) کفر هم ازین او بشود (۱۳) هر مردم که بیگتای

زمان (1) Thus all: add گوید که (2) M omits زن (3) Thus K; M, E (4) Thus all: better add کفر کنند (5) E ایوکنی (6) Thus all: better omit (7) Thus K, E; M خودش (8) Thus all. The text seems to be corrupt: for read بهره باشد که تا قوتی (9) Thus این (10) E ساعت (11) E omits

بباید (۱) بدن که بسر چینه پول اش باید گفتن که آوخ کفر چرا نکردم و این کار ورزند (۲) که چندین پناه فراه و عقوبت باید بدن چرا آنچنان باید کرد که گوید سپاس ایزد مکن (۳) از کسی کمتر نیستم (۴) و هر روز هر وقت و هر که (۴) نر چندین کنند این گیتی بی خلاف بجای باید گذاشتن و نام بد بجای بماند و دلی پر حسرت با خویشی ببرد و بدان جهان تا قیامت عقوبت و پناه فراه بروان او میکنند اندر دوزخ پشیمانی می خورد (۵) و هیچ سود ندارد

۸۷

(۱) و در کفر و گناه چون از دین پیداست اندر دین گوید (۶) که هر آنکس چون بالغ بباشد باید که از مینوان ایزدی بر پناه خود گیرد از اورمزد تا انیران روز هر امشاسفندی که خواهد (۷) پشت و پناه خود گیرند و دانایی بدوست گیرند و دین آگاهی بدستور گیرند (۸) (۲) چه (۹) اگر آستانه یا بلایی بر پیش رسد حاجت و ایقیت ازان ایزد خواهد که (۱۰) بسیار و پناه خویش گرفته باشد تا او را دران محنت و آستانه فرج آورد (۱۱) و بهر نیک و بد که پیش (۱۲) با آن دوست دانا باز گوید و مشورت کند تا او (۱۳) عیب و هنر آن کار بگوید (۱۴) و هر کار و کفر که بکند برضا و فرمان و دستوری آن دستور (۱۵) دین آگاه کنند تا ازان کفر او را آگاه بکنند (۱۶) چه هر کفر (۱۷) بدستوری دستوران نکند

(1) Thus all: better نماید (2) Thus all: better ورزیدم (3) Thus all, for (4) E omits (5) E می خورد (6) E میگذرد (7) E omits (8) E adds بر (9) End of M folio 179a, l. 7 — K folio 79a, l. 7 — E p. 96, l. 12 vide Chapter 43, note. (10) Beginning of M folio 165b, l. 7 — K folio 53b, l. 7 — E p. 128, l. 11 vide Chapter 69, note. (11) E omits که (12) Thus all: better add آید (13) E omits او (14) E adds که (15) E omits دستوران (16) E adds که (17) E omits دستوران

(۱) چون چیزی که خوانند الا که از معتمدان^(۱) شناسیده^(۲) باشند و اگر تا ندانند که تفسیرش^(۳) چیست و چه معنی دارد نباید خواندن چون اگر خوانند گناه باشد (۲) و هرگاه که جادوی کنند یا آموزند چنان دروند و دوزخی بهاشند که یکتا که دین بر مازدیستان دارد (۳) بر اشویر و اشایر هرکس^(۴) که گرفت بکنند گوید بسبب آن کردم تا فلان گناه که فلان روز کردم از من ببرد (۴) چون گرفت بکند آن گناه^(۵) از وی بشود گرفت بماند (۵) و یزسن فرمودن بگویند بسبب فلان وناه میکنم آن گناه از وی بشود^(۶) گرفت بماند^(۷) (۶) هر گناه که در یزدان مینوان و یزدان گیتیان^(۸) چند پنت بکنند و تاوان و توجش بدهند آن گناه از بن بشود

(۱) چه اندر دین گوید که هرکس که او پنت کرده باشد اگرچه گناه بسیار کرده باشد و^(۲) کند هرگز بدوزخ نرسد مگر گناهی که در زن کسی جسته باشد چه آن گناه بهیچ گرفت از بن او بر نشود (۲) و چون بر چینیون پول رسد امشاسفندان او را بینند و گویند دزد و دروند آمد از دور باید بودن (۳) امشاسفندان بنزدیک او نیایند روان او بچینیون پول راه ندهند و شمار و حساب نکنند تا آنکه که شوهر زن رسد

(1) End of M folio 186a, l. 13—K folio 54a l. 13—E p. 131 l. 13 Vide Chapter 100, note (2) Thus all: better add شنیده. Beginning of M folio 186b, l. 19—K folio 54b, l. 19—E p. 135, l. 1 Vide کتاب note (3) E تفسیرش (4) Thus K; M, E گرفت (5) E omits آن گناه (6) E ببرد (7) M, K omit پنت (8) Thus all: better add جسته باشد (9) E adds پنت.

موزه چشم گرفت بیشتر از گناه باشد بهشت آمد هرگاه که گناه بیشتر بود بدوزخ رسد و چون گرفت و گناه ببرد و یکسان و راست باشد بهمیستگان شود که میان بهشت و دوزخ است

(۱) و چون آب تاختن خواهند کردن^(۱) پیش از سر گام که بهحاجگاه باشد یثا ابو ویریو بر خوانند و تا بر خاصتن بهیچ سخن نباید گفتن (۲) چون^(۲) ازان جایگر بیرون آیند سر اشم و هو و دو همتام و سر بخشترتصای و چهار یثا ابو ویریو و اینیم ویریم یز میدی اشم و هشتم تا سر و بعد ازان سخن گفتن (۳) چه هرگاه که چنین کنند تنافوری گرفت بون^(۴) که هزار دویست درم سنگ باشد و بنزدیک پادشاهان و بزرگان شود سخنهای^(۴) مقبول^(۵) بود و بر چشم هرکس گرامی باشد و حاجتشان روا بود (۴) و که بر پای ایستادن آب تاختن کنند تنافوری گناه باشد

(۱) چون پانزده ساله^(۱) مردم بی کشتی بروند باول گام که فراز نهند سر استیر گناه باشد که شصت درم سنگ بود (۲) و بدو گام سر استیر گناه باشد و بسیموم^(۷) سر استیر و بیچهارم گام تنافوری گناه^(۸) و بیجز ازین چهار پایان^(۹) شیر بکشد (۳) و بیک^(۱۰) موزه رفتن هم چندین گناه باشد که در باب کشتی گفتیم

(1) E شدن (2) E چه (3) E باشد (4) E شان (5) E سخن (6) E قبول (7) E, K add شوند (8) E adds گام (9) E adds باشد (10) Thus all: better add پای

(۴) گویند تو چه فرمایی این دزد و دروند را (۵) و روان زن شوهر آن گویند آنچهر پاده فراه در خورد او راست (۱) عقوبت کنید و آنچهر کزفر منست بمن دپید (۶) پس آن مرگ را بداندکای آورند و بهر ناشایستی که با زن او مرگ کرده باشد یکبار (۷) روی گداخته بر سینۀ او ریزند و کزفر از روان او باز گیرند و بهر بار (۸) که بی سامانی کرده باشد هزار دویست در مسنگ کزفر که کرده باشند از روان وی برون شوهر زن دپند (۹) و تا این همه شوهر (۱۰) خشنون نگردد و گوید که چنان که این پاده فراه بخویشتها گرفتن تا (۱۱) آن چه دروند که زن من بوده آنچهر در سزا (۱۲) خورد اوست بدپند چه تا او عقوبت خویشتن بر نستاند من ازینجا بر نشوم و خشنون نباشد (۱۳) چون روان آن زن در رسد امشاسفندان گویند ای چه زنهار (۱۴) مرکززان دروند چرا بدان گیتی با شوهر خویشتن زنهار خوردی و مهر درج کردی اکنون عقوبت خویشتن بیایی (۱۵) چون زن شوهر خویش را بیند بانگ بر دارد و گوید دل بر من خوش کن چه جاهلی کردم و این از یاک باز کردم (۱۶) و شوهر از پیش اورمزد بنالد و گوید هر چه این بدان جهان با من کرده است تو جزای وی بده (۱۷) و پس آن زن را بهر چار بار که تن بمردی دیگر داده باشد یک بار سر بر برند و دیگر بار زنده باز کنند تا آنگاه که شوهر دل خوش کند و بنزدیک داند اورمزد بگوید آخر چندین سال با من زندگانی کرده است نام بیش ازین نمی خواهد که او را عذاب نمایند و پاده فراه کنند (۱۸) پس شوهر را بهیشت فرستند و زن را در دوزخ آویزند (۱۹) اگر بگیتی شوهر زن حلال کرده باشد این عقوبت نباشد

(1) Thus all, for است (2) E یک پاره (3) E یکبار (4) Thus E, K; M شوم (5) E و for تا (6) Thus E; M, K سزا for (7) Thus all: better بی زنهار.

(۱) آنکه که باخسپند و در خویشتن حساب کنند که امروز چند کزفر کردم چند گناه و چند کردار نیک اندوخته و چند کردار بد (۲) چنان باید که هر روز سی درم سنگ (۳) گناه بچنان (۴) که ده کزفر بود و سی گناه چه هر که که چنین باشند (۵) که گفتم بر این گیتی بخورد و نام نیکویی اندوزد و بدان جهان بهشتی باشند و تا در قیامت در بهشت و راحت و آسانی بود

(۱) اندر دین گوید که هر بار که روزگار پدر و مادر و فرزندان یا خویشاوندان باشد روان ایشان بیایند بر سرای بایستند و گوش میدارند که آفرینگان ایشان گویند (۲) و هرگاه که میزد و آفرینگان بینند آسانی راحت و شادی و خرمی بر ایشان می رسد (۳) و هرگاه که نکنند تا نماز شام گوش میدارند (۴) و چون نماز شام باشد و نکنند تا نیم شب امید میدارند (۵) و چون میزد و آفرینگان نکنند ایشان نوید بگیرند و گویند ای داند (۶) و افزونی ایشان نمی دانند که از آن جهان بمی باید آمدن هم چون ما میزورایشت بدن و ایشان نیز بر درون و میزد و آفرینگان دیگر کسان حاجت باشد نه آنکه ما را بدیشان حاجتی هست لیکن چون میزد ما نکنند آفرینگان ما نگویند نیز بدان (۷) بلا که بدیشان خواهد رسیدن باز نتوانیم داشت (۸) این بگویند باز جایگاه خویش شدند

(۱) اگر کسی یکسال بگنهبار نرود چون ساختن باشند بدان ساختن نشود و چاشنی نکند از کوفها که کرده باشد سر یکی

(1) Thus all: better add سنگ درم شده و ده (2) Thus all: for بدو (3) Thus E; M, K (4) E adds اورمزد (5) Thus E; (6) E کند (7) نه چنانکه

مردم باید که در آن ده روز جز بکار و کفر کردن^(۱) و انست^(۲) خواندن^(۳) و نام اشوان بودن هیچ چیز دیگر مشغول نباشند^(۴) چهره هرگاه که ایشانرا بیشتر خوانند درون^(۵) قروهر اشوان^(۶) آسانی و راحت و خرمی بیشتر^(۷) رسد^(۸) و آفرین بدان خانم و جایگاه بیشتر گویند^(۹) و بر مردم دعاها بکنند^(۱۰) فریضه است که ایشان به هر وقت بیک میدانند و ما درین ده روز بیشتر یزشن و آفرینگان و درون و میز می باید کردن و انست می باید خواندن و بوی بر^(۱۱) آتش می باید نهادن^(۱۲) و هر ماهی و روزگاری هم چنین درون و میز و آفرینگان می باید گفتن و کردن و هر چه بدست آید^(۱۳) بتواند آوردن بر درون نهادن از هر جنس تا راحت و آسانی بر آن می رسد^(۱۴) و آنچهره بر درون نهادن باشند آهرمن دیوان آن سال هیچ بزبان نتواند آوردن^(۱۵) و دادار آهرمن از آن آسانی می باشد و نگذارن که آهرمن و دیوان زیانی کنند و اوچ ورج آهرمن بیشتر باشد

۹۶

(۱) اندر حدیث دشمنان اندر زند و ندیدان گوید اندران سر روز نخست گران تر باشد^(۲) اگر در آب روان یا در جایگاهی نگاه کند و بچشم بیند سر استیر گناه باشد^(۳) و چون اندر سر گام آب روان شود سر استیر گناه باشد^(۴) که در سر گام آتش شود هزار دویست در مسنگ^(۵) گناه باشد^(۶) و اگر آب بر ایشان ریزند قصد را بجایگاه خویش آب باز ریزند پانزده تنافور گناه باشد^(۷) و چون بباران بروی هر سرشکی باران

(1) M, K omit کردن (2) E اوستا (3) E خوانند (4) Thus M, K; E add یزنده درون (5) E اشوانرا (6) M adds بوی (7) E بود (8) E هزار دویست for تنافوری E (9) E خوانند (10) Thus E; M, K آمد (11) E در (12) Thus E; M, K add باشد. در مسنگ.

بگاید و سر یکی گناه بیفزاید^(۱) و هیچ کفر بهتر ازین نیست^(۲) (۳) و تا درون گلبنبار نریزند هیچ چیز نشاید که بخورند و نشاید که بر گیرند^(۴) و چون کسی چیزی از گلبنبار بدزدن گلبنبار تباه شود و کفر نمود

(۵) بدین درمی گوید که هر گس که زنده روان بصی^(۱) باید فرمودن بر زندگانی خویش^(۲) و هر سال تا زنده باشد هم چندان کفر باول کرده باشد می افزاید و رامش^(۳) بدان گیتی هر سال آسانی و خوشی می رسد و چون جایگاهی فرمان باید که کسی نباشد که یزشن کند و سرش ایزد یستر باشند^(۴) و سرش بدان سبب خوانند که مردم فرمان یابند تا شب چهارم که باچینون پول^(۵) رسد چندان رنج بباید کشیدن از دست آهرمن و دیوان و درجان که صفت نشاید کردن و چون سرش یستر باشد نگذارن که روان او هیچ رنجی نمایند

(۸) در دین گوید که هرگاه که دانند که در نان خوردن ساختن گفتن^(۱) گناهست و کنند هر بار یک هزار دیو آبتن شوند

(۹) اندر دین پیداست که ترس استودان بصی باید یستن تا آن روانها^(۲) که آهرمن گنجستر رنج روان او خواهد نمودن^(۳) سرش یستر نباشد^(۴) ترس و بیم^(۵) بدان روان رسد و چون سرش یستر باشد هیچ ترسی نباشد

۹۵

(۱) بدین در گوید که آن ده شب فروردیگان بهر فرور اشوان جصله بگیتی آیند و هر کس باز خانم خویش شوند^(۲) و

(1) E نمی (2) Thus all: for روانش (3) E پول (4) Thus E; M, K کند (5) Thus all: better read روز (6) Thus all: better add واگو (7) Thus E باشد. M, K also add (8) M, K add باشد.

نان سیر نشاید دادن و کی آب خوردن دست بآستین باید کردن و پاره کرباس بر سر آستین^(۱) و آنچرا آب درش خورند پر نباید کردن تا نریزد و در خورشید و ماه و ستاره نباید نگریدن و پای بی کفش بر زمین نباید نهادن و خوردی که دست تر کند نباید خوردن و اندر سر روز نخست آب زر هیچ بدست نشاید کردن و چون دشتان شود و گمان برد نخست جامه بر باید کندن و پس بنگریدن اگر دشتان بود جامه پاک بود

(۱) بامداد چون از خواب برخیزند نخست بآب نباتی یا دستشو بمایند شستن و پس بآب پاک شویند (۲) و اگر نه چنین کنند هزار بار دست بآب پاک شویند تنافوری گناه باشد (۳) و که هستام^(۲) بدست گیرد و آتش بر دم تنافوری گناه باشد (۴) اگر دست و روی نا شسته آتش برند گناهی بزرگ باشد

(۱) فصل اندر حدیث آنکه مردم چگونه فرمان یابند و بدان حساب و شمار و عقوبت چگونه باشد باده فراه بر چه چیز باشد و آنکس که نیک کردار باشد جایز^(۲) چگونه باشد (۲) اندر دین^(۴) مازدیسنان آن گوید که اندر مردم پنجه چیز مینویست (۳) یکی را جان خوانند یکی را روان یکی اخو نام و یکی را بوی نام و یکی را فروهر (۴) و این هر یکی را ایزد تعالی در تن مردم بکازی بگماشته است و چیزی نگاه میدارند

(۱) Thus all: better add نهادن (۲) E adds بشوم یعنی (۳) E (۴) E, K add به حساب.

بر اندام افتد پانزده تنافور گناه باشد (۷) بآتش هم چنین باشد^(۱) (۸) و اگر دست بآتش تصور کند که آتش درش باشد هم پانزده تنافور گناه باشد (۹) و چون با مرد سخن گوید عقل مرد چهل روز بگردد (۱۰) و هم چنانکه از آب و آتش دور باید بودن از پانزده حکم دور باید بود^(۲) (۱۱) و هر کس که تان دشتان یا چیزی نیم خورده دشتان بخورد پنجاه روز فهم و عقل آنکس بگردد بجز از آنکه گناه باشد (۱۲) و هر مرد که با زن دشتان سخن گوید هوش و عقل بگردد (۱۳) و که محاممت کند پانزده تنافور گناه باشد (۱۴) اگر توان^(۳) گویم^(۴) قصر دراز شود

(۱۵) پرهیز زن دشتان است^(۵) و اگر سر خویشتن^(۶) پاک بیند یک روز نباید نشستن پس سر شستن (۱۶) اگر تا نه روز بر آمدن یک روز پاک نباید نشستن (۱۷) تا نه روز نشسته بود چون خویشتن را پاک بیند زمان سر نشاید شستن که نه نه^(۷) نیاید^(۸) (۱۸) و هر زن که بشویند و هم در^(۹) سر روز که دشتان شود از اول در باید گرفتن (۱۹) اگر بعد از سر روز دشتان شود هم چنان باشند که نو دشتان و^(۱۰) تا سر روز نباید نگریدن (۲۰) و اگر بیست و نه روز و نیم بدشتان نشیند بار دیگر نو دشتان باید داشتن تا سر روز نگریدن کاری نیست (۲۱) و چون بخوابد شستن دو بار دستشو بسر باید کردن چنانکه پهر اندام برسند (۲۲) آنچایگاه که دستشو بیوم^(۱۱) رسیده باشد آب نشاید ریختن (۲۳) و بدشتان نان در دست^(۱۲) نباید دادن و

(1) E omits the last four words: better add here که آب (2) E بودن (3) E adds (4) Thus K; M, E گویم (5) E omits است; better read اینست (6) E adds را (7) E omits نه نه: for نه نه read شیم (8) All add وبارن (9) E adds در (10) Thus E; M, K —this sentence appears to be corrupt. (11) E در for در روز (12) K بیوم (13) E omits او

ایشان را^(۱) دیگران بیاری خویش میخوانند تا تن را نصیحت میکنند و میگویند فردا روز غم خواری نباید خوردن (۹) و چون تن از نصیحتها و پندها از وی بنشیند^(۲) و ایشان که می گویند تا تن بدن کار رضا ندهد و فرمان او نبرد^(۳) برید و از ایشان دور گردن البتہ بدن راضی نباشد تا بتواند کردن تن از بدیها نگاه میدارد و آخرت و مستخیز و تن پسین می اندیشد

(۱۰) و این دیگران چون روان و بوی و فروهر وقت باشد که دیوان ایشانرا بفریبند ببدی کردن همدستان شوند و آخر از ایشان دور شوند (۱۱) و این جملہ بیاری جان در تن نتوانند^(۴) بودن (۱۲) و چون جان از تن بروند و ایشان هر چار دیگر موافقت کنند با او بروند و بی جان در تن نتوانند بودن (۱۳) و چون بیرون آمدند جان با باد آمیخته شود و اخو با مینوان روان بهشت شود زیرا که او هیچ گناه در تن نکرده باشد (۱۴) و روان و بوی و فروهر هر سه^(۵) باهم بیامیزد و حساب و شمار برایشانست (۱۵) اگر نیکی کرده باشد و نیکی گفته باشد بهبهشت رسند و اگر بدی کرده و بدی گفته و بدی منیده بدوزخ شود (۱۶) و تن و جان هیچ عقوبتی و پادہ فراپی نیست و حسابی برایشان نباشد از سبب آنکه تن آلت روانست و آن کند که آن فرماید (۱۷) و جان چون^(۶) بادی و نجاری است لطیف که از دل خیزد و چون جملته از تن بیرون آیند جان با باد گمیخته و تن با خاک گمیخته شود و استخوان و رگ و پی و خون و ریم و گوشت بر زمین گمیخته^(۷) و موی با شجر و نبات گمیخته شود و تا رستاخیز و قیامت نگاه میدارند (۱۸) و پس برستاخیز خدای

(1) M adds for (2) E بشود (3) M omits (4) M نتوانند (5) E adds باز (6) E, K omit (7) E adds شود

(۱۳) بوی را در تن کار آنست که عقل و فهم و خرد و هوش حفظ هر یک بجای خویش نگاه دارد تا هر کس بکار خویش مشغول باشند و کار خویش ورزند و قوت باز تن بخشند و^(۱) اعضا قوت یکدیگر دهند

(۵) فروهر را کار آنست که طعامی و چیزی که خورنده را نصیب خویش دهد و هر چه^(۲) ثقیل و ثقل است بیرون اندازد و خصم^(۳) کند

(۶) و روان را کار آنست که از بدیها نگاه داری در وقت سخن گفتن را می فرماید که فلان چیز گوی فلان چیز مگوی و چیزهای اندیشد^(۴) و تن را عقل فرزانه دارد در خواب چیزی از بهشت و دوزخ بدو نماید و نیکی کردن و بد نا کردن و هر چیزی که ازین جنس است آن کند و فرماید

(۷) و جان را کار آنست که تن^(۵) میدارد و ذوق و تمیسی^(۶) و روحش^(۷) و پایدگی و جنمیدن^(۸) که مردم قوت و زور تن جملہ می افزاید و آتش عزیزی را قوت میدهد تا دفع علتها و دردها میکند که در تن مردم است

(۸) و اخو را کار آنست که همیشه تن را و روانرا و دیگر همکنان را نصیحت میکند^(۹) که نیکی کنید و بدی نمکنید و چون غضب یا شهوت یا حقد یا حسد برش غالب گردد او در آن کوشد که آن چیز از تن آدمی باز کم کند و

(1) E adds (2) M, K omit (3) E بضم (4) E اندیشد (5) Thus all: better add را زنده (6) E همیشه: better لوسی (7) Thus all: better بخشی (8) E چندان (9) M omits میکند.

(۸) صورت گوید من کردار نیک تو ام و خود نیکو بودم و کردار تو مرا نیکو تر گردانید (۹) و دست بگردن او بکند و با شادی و راحتی تمام هر دو بهبهشت شوند (۱۰) اگر بان نیکو کرداری نوزودی (۱) کرده باشند بگروثمان نزدیک آورمزد و امشاسفندان شوند (۱۱) و اگر یشتم کرده باشند بهبهشت رسند (۱۲) و چنان خرم و شادمان باشند که صفت نشاید کردن

(۱۳) و اگر گناه بیشتر کرده باشد که کفر و گناه هر دو بهم راست باشد و بگناه که مانده باشد بچینود پول گذر باید کردن (۱۴) و بچینود (۲) پول بهاریکی مانده تیغ استره گرد (۱۵) چون پای بچینود پول نهد بادی ساخت گنده از دوزخ بروی جهنم چنانکه از همر گندی که در جهان نشنیده (۳) باشد هیچ گنده از آن بتر نبوده باشد و آن گنده از همر عقوبتها بدو رسد بتر باشد (۱۶) و چون بمیان چینود پول رسد صورتی بیند ساخت زشت سهمناک که هرگز تا او که بوده باشد از آن زشت تر و نا خوشتر ندیده باشد و ازو چنان ترسد که گوسفند از گرگ خواهد که از وی بگریزد (۱۷) و آن صورت او را گوید کجا خواهی گریختن (۱۸) او گوید که تو کیستی بدین زشتی و هولناکی من هرگز در جهان از تو بتر و زشتتر (۴) سهمگین (۵) ندیده ام (۱۹) او گوید من کردار بد تو ام و خود زشت بودم و تو هر روز مرا زشت تر میکنی و اکنون مرا و خود را در رنج و بلا افکندی و تا قیامت بدوزخ در عقوبت خواهم (۶) کشیدن (۲۰) و دست بگردن او بکند و هر دو از میان چینود پول سرنگون بیفتند و بدوزخ شوند (۲۱) بسبب آنکه پول چون تیغ استره زشت (۲) شیده (۳) چینود (۴) Thus all: for (۵) نوزودی (۱)

(۱) E شیده (۲) E چینود (۳) E شیده (۴) Thus all: for (۵) نوزودی (۱) خواهم (۶) E سهمناک (۵)

عزوجل این هر یکی را بدان که سپرده است باز خواهد و مردم زنده کند بقدرت خویش حساب و شمار کردن چینود پول

(۱) در دین چنان گوید چون جان از تن بیرون آید روان سر روز درین جهان در میگردد و بدانچایگاه که از تن بیرون آمده باشد می شود و طلب تن میکند و امید میدارد که باشد که یکبار دیگر باز تن (۱) تواند شدن (۲) چون سر شبانروز بر آید سرش اشو فیروزگر امشاسفند بیاید و او را بنزدیک چینود پول (۳) برد و شمار کردن بنزدیک چینود پول (۴) باشد و رشن حساب کند (۳) هرگاه که کفر بیشتر باشد بهبهشت رسد و هر کس که کفر بیشتر باشد از گناه کفر بگناه باز می انکارند و بدانچه فصله باشد بچینود پول (۲) با خرمنی و آسانی و خواری و شادی هر چند تمامتر بگرد (۴) چینود پول (۲) بچشم او چندان نماید که نه فیزه بالا فراخی باشد (۵) و چو پای بچینود پول (۲) نهد بادی خوشموی که از وی (۳) بوی مشک و عنبر آید (۴) از بهشت پذیرد او باز (۵) آید و او را از آن بوی خوشتر باشد از آن هم خوشتر دیگر (۱) و چون بمیان چینود پول (۲) رسد صورتی بیند نیکویی چنانکه هرگز تا او بوده باشد بدان نیکویی صورت ندیده باشد از پیش او باز آید و آن صورت بیند عجب بماند از آن پاکیزگی آن صورت (۷) چون آن صورت بیند آن روانرا بچینود پول (۲) بکشند و این روانرا صورتی بدان نیکویی و پاکیزگی بیند در روی بکشند و گوید که تو کیستی بدین نیکویی که هرگز پاکیزه تر از صورت ندیدم

(۱) E آید for خوشتر باشد (۲) E وی omits (۳) E پول (۴) E بتن (۵) E omits باز

شمارش نکنند (۳) و اگر چه نیک کردار باشد تا همیصال رسیدن و عقوبت آن کارهاش (۴) نپند (۵) و پس شمارش بکنند (۴) و چون کفر بیشتر از گناه بر بهشت رسند و اگر گناه بیشتر باشد بدوزخ (۵) (۶) گناه این کار که کرده بود همیصال رسیدن درین چیزون پول باز داشته بود و دشواری در دوزخ بدو میرسد (۶) میداند که عقوبت این کارها گیرد و بدوزخ باید شدن و آن پول از همه عذابها او را بتر باشد و همیشه غمی و اندوچی بوی رسد تا آنکه شوهر آن زن که همیصال او بود رسید (۴) و بدان سبب عذابها نپندش و بعد ازان شمار کنند (۷) و چون گناه بیشتر باشد از میان چیزون پول صفت که نوشته سرنگون در دوزخ افکند و روان او بر پول بماند و با غم و اندوه آنرا بریده پول خوانند بچیزون پول نتواند گذشتن (۸) و مانند کسی بود که بروی رسد و بدین جانب رود جایگاهی خوش بود او از دور می بیند و لیکن بدان رود گذر نتواند کردن (۹) بدان جانب که او باشد جایگاهی ناخوش و او را حسرت بود و خوابد که بدین جانب آید و نصی تواند آمدن و درن و دشواری بمانده باشد (۱۰) و آن روان نیز همچنان باشد که بهشت بیند و امید میدارد که بتواند رسیدن

(۱۱) هر کرا کفر و گناه یکسان و راست بود چون شب چهارم شمار او کند و یک بیک باز شوند سبب آنکه از (۹) گناه کفر بماند و چیزون پول فراخی میان پل گردد و او را آسانی و خوشی تا آن حد که کرده باشد بود (۱۲) و چون بچیزون پول بگذرد و همسنگان رسد و در همسنگان جایگاه است که بهتر و (۵) است بتر باشد و بدان جایگاه است که کردارش بود رسد

و با (1) Thus E; M, K (2) M, K نپندش (3) Thus all: better add (4) و (5) E omits (6) از (7) E omits (8) Thus all: better add (9) و (10) E omits (11) Thus all: better add (12) Thus all: better add

تیز باشد و تا دوزخ رسند آن روانها همه راه چنان باشد که بندار (۱) کندوج در راه (۲) زده باشد و اوی بر سر آن میروند (۲۲) و اگر گناه کار باشد (۳) تا آنجایکه نزدیک آهرمن میروند و اگر گناه بسیار مانده باشد تا آنجایکه که بدیش (۴) باشد و دوزخ میگردن (۲۳) و چون آهرمن گنجستر او را بیند بخندد و گوید ای گناه کار مرکز آن ترا (۵) از بهشت و نزدیک اورمزد امشاسفندان چه رنج بود که جایگاهی چنان خوش بجای رها کردی و بنزدیک ما آمدی (۲۴) اکنون چون ترا آن ساختن چنانست داریم که ترا سازد و او را سخت تر باشد سخرو طین و افسوس سخت تر باشد ازان عذابها که بدو رسیده باشد (۲۵) اگر از باخیلی و شومی کردن دوزخ (۶) بدوزخ چیزی باشد که آنرا بنازی شجره (۷) خوانند و بنازی (۸) دوی آن چیز دهد تا بخورد (۹) و ازان همه چیزی بترست و گند تر (۱۱) آنکس که تا گناه بسیاری کرده باشد پیش ران و موبدان کفر بگناه باز انگارند و چند آنکه گناه نگذارند که بدوزخ شوند

(۲۷) چه در دین چنان گوید که چون پستی کردند (۱۰) و از گناهها که کرده پشیمان شدند در دوزخ در ایشان بستر شود و بدوزخ نرسد (۲۸) و چون بسر چیزون پول عذاب تمامتر بداند باشد در خورد گناه بعد ازان بهبهشت پایر بههمسنگان برند میان بهشت و دوزخ و تا رستاخیز تن پسین آنجا باشد

۱۰۰

(۱) و هر کس که در گیتی زنا کرده باشد و زنی از راه ببرد و آن گناه همیصال خوانند (۲) چون بصیرد روانش بچیزون پول رسد

گناه کار باشد (1) Thus E, K; M (2) E omits (3) Thus all: better add (4) دوزخی (5) Thus all: better add (6) ترا (7) E omits (8) Thus all: better add (9) بخوردن (10) E omits (11) Thus all: better add

خاتمه کتاب

صفت زمان نه هزار سال

(۱) مردم گیتی پنجاه و شصت بیش یا کم سال فرمان یافته باشد (۲) مهلت (۱) چون چهل سالان باشند هم چون چهل سالان شوند و درست پاکیزه و جوان و قد نیکو (۳) و هر کس که از شکم مادر فرمان یافته باشد یا یک ساله یا دو ساله تا نزدیک هشت ساله هم فرمان یافته مانند پانزده سالان باشند و پاکیزه و نیکو (۴) و آن نیز بود که خواب بیند و آب پشت بزبان آمده باشد هم پانزده ساله باشند (۵) و این روینها و برنجینها (۶) گذاشته شده باشد هم در آن جایگاه شود در جایگاه دوزخ انبار (۷) و تا (۸) زمین پامون شود (۹) بعد از آن مردم نمیرند و برین صفت باشد و احوال اینست (۷) خدای تعالی ما را از آن عذابها و بلاها و آفتها پهریخته دارد (۸) و درین قیامت و آنکه مردمان برستاخیز چون زنده کنند از بهشتی و دوزخی و اندر دین بر مازدیسنان چنین گوید که چون عالم بسر آید و نه هزار سال تمام شود خدای تعالی فرمان دهد تا رستاخیز کنند (۹) چون رستاخیز خواهد بودن این عزوجل امهر فرمان دهد مردگان را با خوبستن بر انگیزد (۱۰) و در آنگاه که مردمان فرمان یافته باشند (۱۱) چنانکه پیش ازین نوشته آمد (۱۱) و استخوان و رگ و بی بزمین سپرده است خون و ریم و مانند این پاسب سپرده است موپها بشکرو نبات سپرده است و جان بهاد سپرده است و تا قیامت تن پسین این امشایفندان این چیزها نگاه میدارد (۱۲) Thus K; M, E adds که (۳) جمله better مهلت (۱) و (۲) E adds (۲) E adds (۳) Thus all: better add (۴) Thus all: better add (۵) Thus all: add (۶) Thus all: add (۷) Thus all: add (۸) Thus all: add (۹) Thus all: add (۱۰) Thus all: add (۱۱) Thus all: add (۱۲) Thus all: add

(۱۳) و هرگاه که کفر بیشتر کرده باشد که گناه اندک چینود پول آنکس فراختر باشد امشاسفند از پیش باز آیند گویند چون رستی بدان گیتی با آن همر بلا و بد که از دست بدان و مردمان بد بتومی رسید که ما را بسبب تو همیشه دل مشغول بود و اکنون چون از آن جایگر بدینجایگر آمدی و از دست آن بدان و گنهگاران بچستی اینجایگر هر بدی و دشواری که بتو رسیده بودی اینجای راحت و خرمی بتو رسد (۱۴) و روان بدان سخن امشاسفندان شادمان شود بگروثمان رسد (۱۵) و خوبشان و کسائی که او را باشند از پیش (۱) باز (۲) آیند و خرمی کنند و از همروانها با شکوه تر نیکوتر باشد (۱۶) اگر بلا (۳) کرداری و ساختاری بوده باشد روان او بچینود پول فراختر گرد (۴) (۱۷) و خاصه که ساختار با نیکان و ارزانیان کرده باشد و (۵) سی و سر راه بهبشت بتواند شدن و از (۶) هیچ راجی کسی باز ندارد و روان او با خوشی و آسائی و خرمی و راحت بگذرد (۱۸) بچینود پول بادهای خوش بوی (۷) و صورتهای پاکیزه می آیند و در (۸) وی نثار می کنند و او را دل خوشی میدهند با او بازی میکنند تا بگروثمان رسیدن و از همروانها روشنتر و شادتر باشد

(۱۹) و هر که شومی و باخیالی کردن دروند بوده باشد چون بر چینود پول رسد پول بران کس تنگتر (۲) و دشوارتر شود و روان او از دیگر کرداران زشت تر و سهمگین تر بود (۱۰) (۲۰) و هرگاه که بنوزود کردن و یشت سروس فرمودن بهشتی شده باشد او را آسائی بیشتر نمایند و خرمتر و شادمانتر بود

(1) End of M folio 190b, l. 1—K folio 58b, l. 1—E p. 155, l. 1. Vide § 17, note. (2) Beginning of M folio 186 a, l. 13—K folio 54 a, l. 13—E p. 131, l. 14 Vide Chapter 90 note (3) Thus all: better add (4) Thus all: better omit (5) Thus all: better omit (6) E omits (7) E omits (8) Thus all: better add (9) E adds (10) E adds (11) Thus all: better add (12) Thus all: better add

چرا بدان گیتی چندین عقوبت و پادۀ فراه باید بردن (۲۲) و چون مردمان همسر کس^(۱) گرد آیند و یکدیگر را بر بینند و خویشاوندان و نزدیکان یکدیگر را بشناسند ابا سهم و شوق دیگران عقوبتها که پدر بر پسر بیند و مادر بر دختر^(۲) که می کنند و خویشاوندان بینند بر خویشان بدی^(۳) میکنند از شرم یکدیگر و ترس اورمزد و از بیم و پادۀ فراه قیامت و گرمای گرم از هول عقوبتها که میکنند مردمان یکبار بگریزند که آسیا بگردن از آب چشم مردمان که بیاید^(۴) چهر زاری میکنند مردمان و پشیمانی و تخریر میخورند (۲۳) چون دوزخیان آن سر روز و شبان^(۵) بگذارند چندانی ساختنی و رنج که هرگز ندیده باشند بر ایشان ساختن باشد که بر مدت نه هزار سال که در دوزخ بوده باشند (۲۴) پس بانگ بردارند و فریاد خوانند و گویند ای دادار^(۶) اگر^(۷) این نه هزار سال مادر گیتی بودیم و همسر وقت بدی کردمانی بیش ازین رنج و پادۀ فراه و دشواری که بدین سر روز بما رسید بیشتر ازین نبودی (۲۵) پس دادار اورمزد بریشان ببخشاید و رحمت کند و ایشانرا ازان عذاب و عقوبتها رها فرماید و آموزش دهد و از دوزخ بدر آورد (۲۶) و پس گنابینو و آهرمن گنجسته بسبب آنکه نه لشکر مانده باشد نه سلاح و نه هیچ چیز زمان بسر آمده باشد نیست شود و نا پدیدار (۲۷) پس فرمان ایزد عزوجل همسر گانها و کوهها بگذار و روی^(۸) گداخته بر زمین چون روی باشد (۲۸) خدای عزوجل مردمانرا فرمان دهد تا همسر بدان روی^(۹) گداخته گذر کنند آنکه اشو باشند و آنکه دروند و آن روی گداخته از پای تا دهن باشد

for خویشاوند (1) E omits کسی (2) E adds بیند (3) Thus all: better (4) M, K add بر (5) E adds دیگر (6) E adds اورمزد (7) E omits اگر (8) Thus E, K; M رود.

میدارند (۱۲) چون قیامت خواهد بودن ایزد تعالی فرمان دهد تا اینان هر یکی این چیزها باز جایگاه آورند (۱۳) و چون همسر گرد آورده باشند بیابانی جمع کنند (۱۴) و دادار اورمزد بخون هروسپ آگاهی خویش داند که این هر یک چیزی از تن کدام است و فرمان دهد تا هر یکی جانها باز تن خویش شوند هم چنانکه بوده باشد (۱۵) و اول از همسر کس کیومرث برخیزد و پس ازان مشیم و مشیانر^(۱) برخیزد (۱۶) و چون نیم شب باشد جمله برخیزند و چون بامداد شود همسر با قوت و زور شوند و چون نماز پیشین باشد جمله بنزدیک دادار اورمزد بایستند و خویشان جمله یکدیگر را شناسند (۱۷) و پدر پسر را برادر خواهر را خواهر برادر را و شوی زن را و خویشاوندان جمله یکدیگر را شناسند و هم چنین خویشاوندان و نزدیکان و هم نشینان^(۲) و هم کاران و آشنایان جمله یکدیگر را شناسیده باشند^(۳) و شناسند^(۴) (۱۸) و پس شمار بتن پسین پیش دادار اورمزد بر همسر کس را بشناسد^(۵) (۱۹) و هر کس که گناهی باقی بمانده باشد نشانی بتن آنکس پدید آید (۲۰) آنگاه بدان باقی گناه که مانده باشد بیکبار دیگرش بدوزخ برند و سر شبانروز دیگر بگردان بد عقوبتها نمایند و آن سر شبانروز ساختن و بتر و^(۶) گرانتر بود که آن نه هزار سال که در دوزخ بوده باشد (۲۱) چون عقوبت هم بر تن باشد و هم بر جان همسر کس بینند و آن شرمساری و خجالت بتر بود مردمان را ازان همسر عقوبتها زیرا که همسر کس می بیند و اورا شرم^(۷) می آید و هر دم شرم آوری^(۸) می نمایند و گویند

(1) E مشیمه (2) E پستان (3) End of M folio 186 b, l. 19—K folio 54 b, l. 19—E p. 185 l. 1 Vide Chapter 90, note (4) Beginning of M folio 190 b, l. 1—K folio 58 b, l. 1—E p. 155 l. 1 Vide Chapter 100 § 15, note. (5) Thus all: better باشد (6) E omits the last four words (7) E شرمساری (8) E شرم آوری.

مردمان جمله بر زمین باشند و یکدیگر چنان^(۱) شناسند که اکنون و همیشه خرم و شادمان می باشند (۳۹) و هر کس چنانکه شان مراد کام باشد هم چنان بود و بعد از آن که این همه بلاها و آفتها قیامت گذاشته باشند هیچ زنجیر دیگری^(۲) نبود (۴۰) شان پیری و درد و بیماری و غم و غضب و گرسنگی و آز و حسد هیچ چیز نباشد (۴۱) و مردم^(۳) با یکدیگر سازگار و شادمان و خوشدل و باکام خویش باشند همه بنزدیک دادار اورمزد امشاسفندان نماز کنند میامداری انگارند و جمله مردمان دین بر مازدیسنان دارند (۴۲) همه مردمان نیکوگوی و نیک اندیش و نیک کردار باشند^(۴) که اورمزد امشاسفندانرا باید (۴۳) و همیشه سیر باشند نه نان بکار باید^(۵) و نه آب و نه هیچ که خوردند و همه کس سیر و بی ترس و بی بیم و بی اندوه و شادمان و بی نیاز باشند^(۶) (۴۴) پس از قیامت^(۷) هر مردم که ازین دین بر مازدیسنان بر نگه دارد و بدو بلاهای آهرمن از ما دور دارد و شرم مردم و ساختن آهریمن و دیوان دوری از یزدان در ما راه میانان^(۸) (۴۵) چه این نیک و ساختن و بدی و شادی و رامش بکس نخواهد ماندن و اگر نیک بود و اگر بد بکس بنماند و بدان گیتی اندوه حسرت خوردن و پشیمانی بردن سودی ندارد (۴۶) ما بی چاره ضعیف همیشه توبر کار و استغفار میگذاریم از جهت گناهی که بدانشی و بی دانش از ما در وجود آمده است او اخش و پشیمان پست هم^(۹) سنینم^(۱۰) (۴۷) آنچه کرده و گفته و منیده ایم و ایفیت همی خواهیم تا اورمزد و امشاسفندان بفریاد و تن روان ما همی رسند و از بدی بلا آهریمنی دیوان نگاه همی دارند (۴۸) و بنور خداوندی و توانایی خویش نه

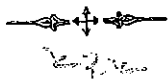
(۱) E آن باشد (۲) E adds (۳) E adds (۴) E adds (۵) E adds (۶) E adds (۷) E adds (۸) Thus M, K; E (۹) Thus M, K; E (۱۰) Thus M, K; E
 —: مباد او (۸) Thus M, K; E (۹) Thus M, K; E (۱۰) Thus M, K; E
 —: مباد او (۸) Thus M, K; E (۹) Thus M, K; E (۱۰) Thus M, K; E
 —: مباد او (۸) Thus M, K; E (۹) Thus M, K; E (۱۰) Thus M, K; E

(۲۹) و چون اشوان بدان رود گذر کنند آن رومی گداخته بخوشی همچون شیر گرم بود و دروندان بران رود بگذرند دیگر دشواری و زنجیری بدیشان رسد بسبب آن^(۱) رود گداخته که صفت نشاید کردن (۳۰) و آن آخرترین رنجها باشد که بر مردم گناه کاران رسد و بعد از آن پاکیزه شوند (۳۱) و پس ببخشاید و رحمت کند دادار و افزونی هر کس را که اندام سوخته باشد فرمان دهد تا آن نشانها را نا پدیدار شود و مردم همه پاکیزه و درست از پیش دادار اورمزد بایستند (۳۲) اورمزد جمله مردم را هم چون^(۲) جامها که شب چهارم بر دوزن نهاده باشد اگر ابریشم اگر دیبا اگر برده هم بدان گزیر بدهند تا در پوشند (۳۳) آنکسانی که جامه بر درون نهاده باشند برهنه باشند و از دیگران مردم^(۳) شرمساری باشند (۳۴) پس دادار اورمزد بخشایش کند ایشانرا نیز از گزیر گزیر مانند جامها گیتی و آن جا^(۴) بدین جامها فرق دارد که آن که ندر نمی شود و نمی درد و نمی پوسد و آن درون نهاده بدست^(۵) خویش بماند و هیچ^(۶) درش نیاید (۳۵) و اگر پشت کرده باشند جامها زرین و سیمین دهند با گورهای شاهوار جوانتر باشند (۳۶) بعد از آن که پشت کرده باشند و جامهای سخاوتمندان و رادان و نیکوتران و بهتر باشد خاصه که باشوکان بارزانیان داده باشد پس ازیشان جامها نیکوکرداران بهتر باشد (۳۷) و چون دادار اورمزد جمله مردمان جامه داده باشند و زمین جمله هامون شود چنانکه هیچ کوه نباشد و بخوشی هم چون بهشت شود و بمالاتر شود چنانکه بنزدیک گروئمان شود و قراختر ازین که هست باشد (۳۸) و

آن جامه (۴) Thus all: better (۵) E, K (۶) E (۷) E (۸) E (۹) E (۱۰) E
 —: مباد او (۸) Thus M, K; E (۹) Thus M, K; E (۱۰) Thus M, K; E
 —: مباد او (۸) Thus M, K; E (۹) Thus M, K; E (۱۰) Thus M, K; E

از عقل و فعل و گفتار و کردار ما درین (۱) ایام (۲) و زمانی که ما را در میان این قوم و جماعت زندگانی می باید کردن و روزگار بسر بردن و درین (۳) نگاه داشتن و روان بهریختن فریضه است (۴) روز و شب بزشن بزدان و امشاسفندان می باید کردن تا ما را نگاه میدارند از آفتها و بلاها پیوسته درون و میزد و آفرینگان و پان یابی و پاکی از دست فرونگذاشتن و برستی گفتن و نیکی کردن مشغول می باید بودن با همه کس دلخوش و موافقت کردن و هیچ آزاری و غصبی در خود راه نداشتن و آبروی گنجسته دیوان در خود راه ندادن و از حسد دور بودن و زیان مردمان نطلبیدن و دل مادر و پدر نگاه داشتن بهر آستانه و بسی حرمت بزرگان دانشمندان (۴) طلبیدن (۵) بهر آستانه و مستی کم پیش آید درین از دست ندادن و روان (۵) کوشیدن هر چون باشد

(1) Thus E, K; M در دین (2) Thus E, K; M ایام (3) E adds به (4) Thus E; M, K] داشتن آن (5) Thus E; M, K دانشمندان for داشتن آن



www.TarikhBook.ir

منتشر شده بر اثر نشر الکترونیک به روش نشر:

بازمانده انباری (سوشیانت)